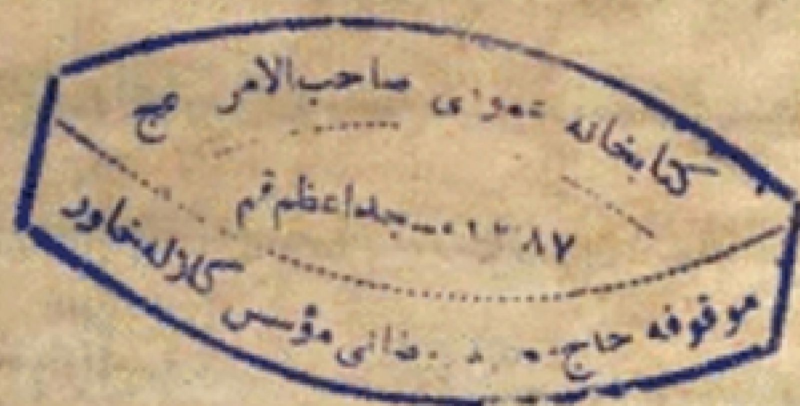


[illegible]

ترجمه اصلاح ...



[illegible]

ترجمه اصلاح ...

به نستعین

رسالة بسم الله الرحمن الرحيم للمجتهد العصر والزمان آقا سید محمد [illegible]

الحمد لله الذی ارشدنا الی اصلاح الاعمال وجعل لنا شرعة ومنهاجا للارتقاء الی معارج
القرب والکمال ولله الشکر علی هذه العطیة الکبری والنعمة العظمی شکرا یزید فی الانعام
والافضال والصلوة والسلام علی افضل مبعوث دعی الی الفقه والمعرفة واقامة الحرام
والحلال محمد وآله الطیبین مفاتیح الرحمة ومصابیح الدجی ووسایل العباد الی الکبیر المتعال
الذین هم بواطن الصلوة والصیام واصول فروع الاعمال بعد اخذ احکام ومعرفة حلال
وحرام دین از منقد الخصال باید در رجوع بفتاوی جناب فضایل مآب قدوة العلماء ونخبة
الفضلاء وزبدة الفقهاء وفخر المحققین والمدققین وقدوة العلماء والمجتهدین ومجدد القواعد
والقوانین علامی وفهامی مقتدی الانامی اوستادی آقا سید محمد اوفقه الله للازدیاد
طاعته ورضاه وجعلنی الله فی المحاوره والبلایا فداه والحال این تصنیف بلغت فارسی که هر کس
منتفع شوند بنود امر فرموده اند بیشترین تلامذ خود تراب نعال المخلصین حسن ابن محمد علی
بنابرای ابر حجه اصلاح الاعمال خود که کتاب فتاوی ایشان است با علم قابلیت امتثالا
للامر العالی اقدام نمود امید که بقبول طبع شریف گشته با رضای باری عز اسمه موافق
بوده باشد بدانکه چون دانستن اصل تقلید وفروع آن از اهم مطالب است واکثر عوام در معرفت
آنها قاصرند وتقلید ایشان بتقلید می باشد لهذا ایشان مقدمه بجهت بیان مسایل تقلید و
متفرعات آن قرار داده اند که اخذ احکام از روی بصیرت بوده باشد پس کتاب مشتمل می باشد بر مقدمه

ومطالب

ومطالب چند اما مقدمه بدانکه بضرورت عقل ونقل واجماع وضرورت جمیع مسلمین بلکه ملیین ثابت شده که بر
هر عاقل معلوم است که خداوند عالم بندگان خود را عبث وبی فایده خلق نفرموده اند بلکه ایشان را بجهت
بندگی وعبادت خود خلق فرموده چنانکه در کلام مجید خود می فرماید وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون وبالضرورة بندگی الهی نمی شود الا باطاعت آنچه فرموده بجهت که وا
نه باطاعت وراء فاسد وخواهشهای فاسد نفسانیه وبالضرورة کیفیت بندگی خود را آنچه
خواسته ونخواسته وحلال وحرام خود را در هر عصری وهر قرنی بحجتهای خود رسانیده که
به بندگان او تعلیم نمایند وبر مردم است اطاعت ایشان ودین دین وشریعت پیغمبر خود
رسانیده وایشان بخلق رسانیدند ودر نزد اوصیای خود سپردند اوصیای ایشان بخلق
رسانیدند ودر احادیث واخبار خود بیان فرمودند وچون بجهت حکمتهای بالغه الهی
حجت او از خلق پنهان شد ودر مکمن خفاء ضروری شد ودستها از دامن جلالش کوتاه
گردید عجل الله فرجه پس منحصر شد راهی که ما آن پی بتکالیف واحکام الهیه توان برد بکتاب
الهی واخبار واحادیث اهل بیت علیه السلام که حجج الهیه بر خلق ولغیه بانها بر گردد
وظاهر است که بدیهی است که هر کس را قابلیت فهم احکام از احادیث وقرآن که مدارک
احکام اند ندارد واگر قابلیت بعیده داشته باشد در زمان تحصیل استعداد فهم تکالیف
تکلیف از ایشان ساقط نیست پس چاره نیست الا برجوع کسی که عارف باحکام است واو را
قابلیت استعداد استنباط وفهم احکام از مدارک آنها است وعلما این کس را مجتهد می نامند

پس بر هر کس لازم است که جمیع احکام خود را از مجتهد اخذ نماید با این مقدمات مذکوره که
مختصر اش اینست که تکلیف ثابت است بالبدیهه و علم بآن ممکن نیست مگر برجوع بسوی
حجت حاضر بجهة خفاء و پنهانی او و مگر برجوع بسوی ادله احکام بجهة مجتهد بجهة علم قابلیت و تکلیف
بمالا یطاق نیز قبیح است بالضرورة پس منحصر شد امر در رجوع بسوی مجتهد و این منحصر باین زمان
و این شریعت نیست بلکه بعد از تمامی این مقدمات در هر زمانی و هر امتی جاری می باشد پس
امر تازه نیست اجتهاد و تقلید بلکه در هر فنی و هر امری بنای کل عقلاء می باشد رجوع کردن
بسوی عارف و اهل خبره و هم چنانچه می بینیم در رجوع مردم بسوی طبیب و صراف و نحو آن پس
ثابت شد وجوب تقلید عقلا و بدانکه این در مسایل فروعیه از نماز و روزه و حج و بیع و
اجاره و میراث و حدود و نکاح و امثال آن است اما اصول دین و عقاید حقه پس در آن
مجتهد و عامی مساوی است بر هر کس لازم است اقامه برهان و دلیل هر کس بقدر فهم او زیرا
که این امور مسایلی است عقلیه و ظهور و غیبت حجة الهی را در آن مدخلیتی نمی باشد با اینکه
مسایلی است قلیل با اندک زمانی ممکن است تحصیل آن بخلاف فروع احکام که مسایل آنها لا یتناهی است
و عقل ادراک آنها ممکن نیست پس اجتهاد در آنها بجهة هر کس ممکن نیست پس هر کس از زن و مرد
و فقیر و غنی و حر و عبد واجب است تقلید و اخذ احکام از علماء مجتهدین و همین دلیل از
برای مقلد کافی است در اصل تقلید اما دانستن دلیل احکام در هر واقعه و حکم ضرور نیست
زیرا اینست معنی تقلید پس تقلید عبارت است از قبول قول غیر بدون دلیل بر آنچه گفته مگر اینکه دلیل

بر اصل تقلید نیز دانسته باشد اما رجوع بسوی پیغمبر و امام و احادیث ایشان و رجوع حاکم
شرع بسوی شاهد و نحو آن پس آن تقلید نیست زیرا که رجوع بقول نبی و امام رجوع بخود
دلیل است و رجوع بقول شاهد بجهت اقتضای حجت دلیل است اگرچه بعضی از عبارات
علماء ظاهر می شود که اطلاق تقلید بر اینها چنانچه مذکور شد میشود و بعضی از علماء لازم میدانند
اجتهاد در مسایل فروع دین بر هر کس مثل اصول دین ولیکن معظم اصحاب بجواز تقلید در
فروع احکام قایل اند و این قول حق است چنانکه مذکور شد و بعد از آنکه معلوم ثابت
کردم وجوب رجوع بمجتهد را بدلایل قطعی قول مجتهد از برای او بمنزله علم می باشد و مجتهد او است
در نزد مقلد در جمیع مسایل حتی مسایل فروع تقلید مثل اینکه تقلید کدام مجتهد از حی و میت
و اعلم و غیر اعلم واجب است و بچه وجه باید اخذ از مجتهد نمود و امثال آن پس شروع میشود
در بیان مسایل فروع تقلید پس میگوییم فرقی نیست در جواز تقلید میانه مسایلی که دلیل قاطع
بر آن باشد در نفس مثل اجماع و نحو آن یا نباشد و ظاهراً خلافی در این نیست و هم چنین فرقی
نیست میانه کسیکه اگر تامل کند در مسئله قطع کند بحکم بجهة دلیل آن یا نه و تقلید در همه احکام
تکلیفیه و وضعیه جایز است و فرقی نیست میانه واجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات
و مباحات و هم چنین فرقی نیست میان احکام وضعیه و ترکیبیه و جزئیه و صحت و فساد و نحو آن
و در تقلید در معانی الفاظ که عبارات اقرار و وقف و وصیة و نحو آن واقع میشود و علماء بیان
کرده اند اشکال است مثل اینکه ایا معنی حق اگر اقرار بآن کند چیست یا معنی اقرب یا جاب اگر وقف

بر او نماید یا وصیت کند بجهت آن وجهت واحتمال ابقاء و دوران جواز تقلید در حکم متعلق بمعانی که مجتهد
بیان کرده نه در اصل معنی لفظ واگر مقلّد قاطع بخطای مجتهد شود در حکمی جایز نیست او را تقلید در آن
حکم امّا اگر قاطع نباشد دلیل او شود واحتمال دهد صحت حکم را از راه دلیل دیگر پس جواز تقلید اقوی است
واز بعض کلمات علما مستفاد میشود که تقلید از قبیل اسباب شرعیه است ومدار مدلول حکم مجتهد است
نه ظن مقلّد واز بعض خلاف آن مستفاد میشود لکن اوّل اقوی است پس اگر مقلّد مظنه بخطای مجتهد
داشته باشد یا دلیل آن تقلید جایز است ودر جواز فتوی دادن از برای مجتهد جامع
الشرایط کلامی نیست بلکه جمعی از علما تصریح بوجوب آن کرده اند ودر زمان غیبت که دست
بدامن حجت الهی نمیرسد منحصر است طریق اخذ احکام شرعیه امّة ناس برجوع بسوی مجتهد
را آن حتم است فی الجمله ودر فرض وجوب از واجبات کفائیه است که بقیام مجتهد دیگر وجوب
آن ساقط میشود واگر مجتهد جامع الشرایط منحصر در فرد باشد وعمل مقلّد موقوف بر فتوای او
بوده باشد وآن عمل لازم واجب بوده باشد پس بر آن مجتهد واجب میشود فتوی دادن بوجوب
عینی پس اگر با این حال امتناع از فتوی دادن نمود عاصی است واگر این معصیت را از کبایر دانیم
بمجرد ارتکاب آن فاسق میشود واز اهلیت افتاء زیرا که آن مشروط است بعدالت وهمچنین اگر اصرار
صغیره دانیم باصرار بر آن مع ذلک وجوب از او ساقط نمیشود پس بر او واجب میشود تحصیل شرط
افتاء که آن عدالت است بتوبه نمودن از آن معصیت وحصول وجوب افتاء وجوب کفائی است
در صورت تعدد مجتهدین پس اگر عمل مقلّد موقوف باشد بفتوای یکی از ایشان لا معین واجب است

افتاء

افتاء بر هر یک از ایشان که متمکن از فتوای باشد پس اگر هیچیک فتوی ندادند همه معصیت کار شده و
فاسق شدند بر فرض کبیره بودن آن یا اصرار ایشان بر آن وبا عدم امکان از بعضی ساقط میشود از او واگر ممکن
نباشد الّا یکی از ایشان او متعین میباشد واگر مقلّد را ممکن نباشد الّا رجوع بیکی وعمل
واجب او موقوف بتقلید باشد پس بر آن شخص واجب میباشد فتوی دادن بوجوب عینی
وامّا رجوع مقلّد بمجتهد با تعدد مجتهدین وعلم مقلّد بتعدد ایشان موجب وجوب افتاء
بر مجتهد بوجوب عینی نمیشود بلکه وجوب بر کفائیه باقی است وهرگاه بر اعتقاد مقلّد مجتهد
جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد اگر در واقع زیاده از یکی باشد آیا واجب است
بر آن مجتهد فتوی دادن یا نه مسئله خالی از اشکال نیست لکن احتمال وجوب در کمال قوت
است با اینکه احوط است وبنابر این اگر مقلّد ادعا کند انحصار مجتهد جامع الشرایط بجهت
اعتقاد خود در یکی ومظنه بکذب آن نباشد ادعایش مسموع است اگرچه شک در
صدقش باشد پس واجب میشود بر مجتهد افتاء واگر مظنه یا شک در صدق او باشد لکن احوط
تصدیق او است مطلقا ووجوب افتاء در صورت وجوب عمل مقلّد است یا موقوف بودن عمل
بر فتوی پس اگر عمل واجب نباشد مثل آنکه عمل مستحب ویا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوا نباشد
مثل آنکه عمل باحتیاط در حق او ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن احوط است واگر
مقلّد سؤال کند از مسایلی که محتاج نباشد مثل مسایلی که مختص بحاکم شرع است از قبیل کیفیت
قطع دعوی واجب نیست بر مجتهد جواب دادن وافتاء بلکه اگر مظنه فسادی وابطال حقی بوده

باشد ممنوع است و اگر سؤال بمجرد اطلاع بر مسایل مقصود باشد و بداند مفتی این معنی را نیز
بر او لازم نیست و اگر غرض او معلوم نباشد که آیا غرض تقلید است و یا اطلاع اگر تقلید نمودن
او در عمل واجبست مظنون بوده باشد واجب است افتاء و الا فلا لکن احوط وجوب افتاء است
باشد که در غرض خطا و اگر مقلد ادعا کند که غرض تقلید است ادعای ایشان مسموع است باظن
بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرایط منحصر در یکی بوده باشد و مقلدین او را نشناسند پس
اگر مقلدین چنین یافته اند که کسی قابل افتاء نیست و لهذا در عهده تعطیل است بر آن
مجتهد لازم است اعلام حال خود تا او را بشناسند و [illegible] و اما اگر چنین فهمیده اند که
غیر او قابل فتوی نیست و در واقع نیست پس در وجوب اعلام [illegible] خود بر مجتهد اشکال است
لکن وجوب احوط است و این در حال علم او بعدم قابلیت غیر است و اما با شک او در علم
وجوب اعلام است و اگر جماعتی قابل فتوی باشند و مجهول باشد حال ایشان کفایت
میکند اعلام بعضی که کفایت نماید بظهور خلق پس کافی نیست اعلام بعضی با علم کفایت
و با کفایت غیر دیگران مستحب است اعلام و در حکم با وجوب تحصیل مقدمات فتوی که از آن
جمله اجتهاد مجتهد در حکم با وجوب فتوی دادن اشکال است لکن احوط وجوب آن است
بلکه خالی از قوت نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات بدون عسر و حرج و اگر امر دایر شود
میان اجتهاد نمودن در حکمیکه خود محتاج است و میان حکمی که مقلد محتاج است پس واجب
تقدیم انچه خود بان محتاج است و وجوب افتاء در صور مذکوره با امن از ضرر است پس اگر

خوف

٥

خوف جانی یا مالی که از نفس خود متصور مشروع باشد یا خوف ضرر مؤمنی باشد فتوی دادن واجب نیست
در هیچ حال و فتوی دادن بمذهب مخالفین بمذهب ایشان جایز است و اما اگر چنانچه تصریح کرده اند
بان بعضی از علماء بلکه بیان مذهب ایشان بجهة مافی جایز است و اما اگر دایر شود امر میان
سکوت و این که خواند فتوی پس بی اشکال سکوت لازم است و اگر شخصی برتبه اجتهاد کامل رسید
و در مسئله اجتهاد کرد بنحویکه معتبر است شرعا پس حرام است بر او تقلید غیر در آن مسئله اگر چه
غیر او اعلم و اتقی باشد اعم از اینکه رای او موافق با رای غیر باشد یا نه و اگر مجتهد کامل در مسئله
اجتهاد نکرده باشد با امکان آن در جواز تقلید او در آن حکم خلاف است میان علماء خاصه و عامه
لکن راجح و معتمد در نظر جواز تقلید است در آن حکم بجهت عمل خود نه بجهت فتوی بجهت غیر
لکن احوط اجتهاد یا عمل باحتیاط است و بنا بر قول بمنع تقلید در صورت سابقه اگر وقت عمل
مضیق شود و اجتهاد ممکن نشود بعضی از علماء تعیین تقلید در فرض سابق نیز تصریح بجواز آن
در انحال کرده اند و بعضی دیگر از ایشان گفته اند اگر مشکل شود بر مجتهد طریق معرفة حکم جایز
است رجوع با علم و این قول را محصلی نیست زیرا که اگر مراد با اشکال در حکم اشکال و تردد بعد از
اجتهاد است هم چنانچه بجهة مجتهدین اشکال در ترجیح میشود بجهة تعارض ادله پس وجهی
در تقلید اعلم نیست بلکه رجوع بقواعد کلیه که در حال شک و اشکال رجوع بانها میشود
لازم است هم چنانچه بناء عمل اصحاب نیز بر این است و اگر مراد عدم امکان اجتهاد است که همان
فرض سابق است و فرقی نیست در جواز تقلید میانه عوام و اهل علم اگر چه قریب الاجتهاد باشند

وشرط نیست، و در صحت تقلید علم بصحت اجتهاد مجتهد و نه معرفت دلیل او اگرچه بعضی از عامه شرط
میدانند و بدانکه شرط است در مفتی که در فتوی رجوع باو میشود چند چیز اول بلوغ دویم
عقل و اگر مجنون جنونش ادواری باشد پس در حال افاقه تقلیدش جایز است سیم ایمان یعنی
اثناعشری باشد پس جایز نیست تقلید ... سایر طوایف اگرچه از اهل اسلام یا شیعه باشد
مثل زیدیه یا فطحیه چهارم عدالت پس تقلید مجتهدی که فاسق باشد العیاذ بالله یا ثابت نشده
باشد عدالت او شرعا جایز نیست لکن جایز است مجتهد فاسق را عمل کردن برای خودش پس
اجتهاد فاسق برای خودش حجت است نه دیگری پنجم اجتهاد پس جایز نیست تقلید غیر او اگرچه وحید
عصر باشد مجتهد بودن در ... ششم ... هفتم ... مولد و مرد بوده است
همچنانکه ... شرط است اما ... کتابت شرط نیست و همچنین بصر و عدم کوری
و قدرت بر تکلم و سلامتی از کری و جهی ... لکن احوط اشتراط اخیر است و اما اشتراط حفظ
باین معنی که قوت حافظه اش زیاده از غالب ناس باشد پس اقرب عدم اشتراط است بلکه
بمعنی عدم کثرت نسیان از مثل غالب ناس هم اشتراطش معلوم نیست بلکه احتمال صحت تقلید در کمال
قوت است لکن احتیاط را ترک نکند و اما اشتراط حفظ و عدم نسیان در حکمی که فتوی میدهد
پس شبهه در اشتراط آن نیست و اما طریق معرفت مجتهد پس اگر علم باجتهاد او حاصل شود
اشکالی در اعتبار علم نیست اعم از آنکه حصول بالاختیار باشد یا از قراین یا غیر آن و معظم اصحاب
نیز جواز اعتماد بر ظن قایل اند و آن معتمد است و در ثبوت آن بشهادت عدلین خلاف است و قول

بر ثبوت

بر ثبوت در غایت قوت است و در اشتراط شاهدین زیاده بر عدالت باجتهاد اشکال است و احتیاط
در مقام لازم است و اما شهادت غیر این دو نفر و منفرد و منضم بشهادت غیر آن معتبر نیست
و در ثبوت بشهادت عدل واحد اشکال است اقرب ثبوت با حصول ظن از قول آن و کیفیت
نصوص مفتی در رجوع عوام باو باتصاف او بصفات ... و قابلیت فتوی ...
بسوی خود در ثبوت اجتهاد و قابلیت فتوی ... مگر اینکه ظن ... حاصل شود
و حاصل کلام اینکه شخص غیر عالم باجتهاد اگر قطع بعدم اجتهاد او بهم رساند یا شک در اجتهاد
اش باشد یا عدم شهادت عدلین ... در صورت عدم ثبوت اجتهاد و عدم جواز تقلیدش نیست
و اگر شهادت عدلین ... باجتهاد ... ثابت و تقلیدش جایز است
خواه ظن از شیاع و شهرت او باجتهاد حاصل شود ... یا غیر آن و معظم اصحاب
از عامه و خاصه باین تفصیل قایل اند و بنابر اکتفا بظن شرط نیست که ظن متاخم بعلم بوده باشد
اگرچه آن احوط است و اگر ظن از امری حاصل شد باجتهاد مجتهد فحص از معارض لازم نیست
اگرچه احوط فحص است و احوط ... عدم جواز اکتفا بظن است مطلقا در هیچ حال و هیچ ظن خصوصا
با امکان اقتصار بر معلوم الاجتهاد بلکه ... عدم جواز اکتفا بظن در این حال و مخفی نماند که
اکتفا بغیر علم حتی شهادت در ثبوت اجتهاد از برای عامی جایز نیست الا بعد از تقلید کردن او
مجتهد معلوم الاجتهاد را در این مسایل با علم او بانها بر فرض حصول زیرا که اینها مسایل نظریه است
و از تقلید لازم است و تقلید مجتهد مظنون الاجتهاد در این مسایل جزئی ثبوت جواز در اصل تقلید

او ست واگر علم یا ظن باجتهاد دو مجتهد حاصل وظن باعلمیة احدهما بنا بر لزوم تقلید اعلم تقدیم
مظنون الاعلمیة لازم است واگر اجتهاد مجتهدی معلوم واجتهاد دیگری مظنون بوده باشد و
مظنون الاجتهاد مظنة باعلمیتش باشد در ترجیح احدهما بر دیگری اشکال است لکن ترجیح معلوم
الاجتهاد شاید اولی باشد در تقلید مجتهد حی اشکال نیست ودر جواز تقلید میت خلاف است و معظم
علما بر عدم جواز اند وآن اقوی است لکن اگر تقلید حی نماید ولازم است بقاء بر تقلید او بعد از وفات
نیز در آن حکمی که تقلید نموده واگر تقلید حی ممکن نشود بجهت فقد او یا عدم امکان وصول بآن
در جواز تقلید میت درین حال خلاف است لکن قول بعدم جواز در کمال قوت ولکن شبهه
در عدم سقوط تکلیف نیست پس اگر ممکن باشد تحصیل اجتهاد در آن حال بدون عسر وحرج واجب
است تحصیل آن واگر عاجز شود از تحصیل اجتهاد نیز واجب است عمل باحتیاط باعدم عسر و
حرج واگر از آن نیز عاجز شد بجهة عدم امکان یا لزوم حرج پس عمل میکند بآنچه مشهور مابین
علما است واگر آن نیز ممکن نشود بجهة عدم اطلاع بر شهرت یا فقدان آن یا لزوم حرج پس احوط بلکه اوجب
تقلید اعلم اموات واز اهل دیانت است واگر از تقلید نیز عاجز شود تقلید میت جایز بلکه واجب است تا معطل دین
وبی عمل نماند واگر متعدد باشند مجتهدین ومختلف در علم وفضل باشند تقلید اعلم وافضل واجب است
ومخالفی از اصحاب درین نیست ومراد از اعلمیت رجوع بعرف میشود پس هر کرا در عرف اعلم گویند
مقدم است زیرا که معلوم نمیشود از کلام علما که مراد ایشان از اعلمیت اینست که قوة استنباط
احکامش زیادتر باشد یا احکام مستحضرا او زیادتر باشد یا اکثر حفظا باشد واگر بعضی از مجتهدین اعلم باشد

و بعضی

٧

وبعضی اورع واعدل ترجیح احدهما خلاف است واکثر اصحاب قایلند بلزوم تقدیم اعلم ومسئله محل اشکال است
واحوط تقدیم اعلم است واگر متساوی باشند در علم لکن متفاوت در ورع وتقوی باشند پس در لزوم تقدیم
اورع اشکال است ومراعات احتیاط مهما امکن اولی است ودر صورت تساوی ایشان در ورع وعلم
اشکالی در تخییر نیست وبر فرض وجوب تقلید اعلم آیا واجب است تحصیل علم باعلمیت من باب المقدمه متی امکن
بلکه لزوم تقدیم در صورت حصول علم است احوط وجوب است وظن باعلمیت موجب تقدیم است
مگر در صورت علم باورعیت دیگری که ترجیح احدهما محل اشکال است واگر دو مجتهد متساوی باشند
در فقه ومختلف باشند در متعلقات فقه از علوم دیگر یا مختلف باشند در مقدمات مسئله که مقلد
محتاج بتقلید ایشان میباشد در تخییر و وجوب ترجیح واختیار افضل ازین اشکال است ولکن احتمال تخییر
خالی از قوت نیست ومراعات احتیاط اولی است وحکم تنازع در رجوع بمجتهد بجهة قطع منازعه مثل حکم
تقلید است پس رجوع باعلم واجب است واما غیر آن از اموری که منوط بمباشرت مجتهد میباشد از قبیل
ولایت بر ایتام ومجانین واخذ سهم امام ونحو آن حکمش در وجوب رجوع باعلم وعدم آن از کلام اصحاب
معلوم نمیشود واز بعضی از کلمات ایشان بنظر میآید عدم وجوب رجوع باعلم ودر وجوب تقدیم اعلم
در صورت ظن بفتوای او وظن معتبر مثل اخبار عدل واحد ونحو آن با علم بفتوای مفضول بسماع از او
یا تواتر آن اشکال است ولکن وجوب رجوع باعلم اقرب است واگر مقلد تقلید کرد مفضول را بجهة عدم
امکان تقلید اعلم پس متمکن شد رجوع باعلم پس واجب است رجوع باعلم در آنچه تقلید نکرده واما آنچه را
تقلید مفضول کرده نسبت بعبادات ومعاملات گذشته او اشکالی نیست ولکن نسبت بما بعد محل اشکال است

لکن وجوب بقا اقوی است و مراعات احتیاط بجمع بین القولین اولی است و با اتفاق فتوای مجتهدین
و اتفاق ایشان در حکم احوط تعیین کسی است که تقلید او میکند و از بعضی ظاهر میشود عدم لزوم تعیین
و اما طریق اخذ فتوی از مجتهد پس بدان که واجب نیست شنیدن از مجتهد و نه علم بمذهب او بلکه کافی
است اخبار عادلین بلکه عدل واحد نیز و شرط نیست وجود واسطه بلکه کافی است وسایط متعدده عدل
که هر یک از دیگری نقل کند تا اینکه بمجتهد منتهی شود و همچنین اعتقاد و که از مجتهد و آنچه در جواب مسایل
نوشته و کافی است ظن بجهت نسخه و لکن باید معلوم شود که [illegible] یا مکتوب از مجتهد است و اعتقاد
بخط عدل و کتابت جایز است اگرچه ممکن شود شفاهی از مجتهد و مثل اخبار عدل است هر ظنی
که عادت جاری شده با آن در هر فرقه مذهب اگر متعدد باشد مجتهدین و متساوی در فضل پس جایز
است تقلید نمودن بعضی را در بعضی از مسایل و تقلید دیگری را در بعضی دیگر بشرط اینکه این مسایل متفرعه
بر یک مسایل نباشد مثل مسئله صلوة جمعه و صحت بیع معاطات و اطلاق ابطال آنها از مثل نجاست ماء قلیل و غساله
و وجوب ازاله آن در صلوة و عدم جواز شرب آن و کیفیت [illegible] نیست پس جایز است یک مسئله را
تقلید مجتهدی کند و بعد از آن تقلید دیگری و جایز نیست عدول از تقلید مجتهد بسوی مجتهد دیگر نسبت با اعمال گذشته
اگرچه مجتهد ثانی اعلم باشد و اما نسبت با اعمال آینده پس عدول از تقلید مجتهد بسوی مساوی جایز
نیست مگر در صورت لزوم حرج و عسر بنابر اقرب و با لزوم حرج جایز است مطلقا بنابر اقرب و اما عدول
بسوی اعلم و اورع با عدم عسر خالی از اشکال نیست و بنابر مختار که لزوم تقلید اعلم است جواز رجوع
در غایت قوت است و در حصول تقلید بتقلید اجمالی مثل اینکه بگوید من فلان مجتهد را تقلید میکنم در جمیع مسایل

یا در

یا در مسایل صلوة یا در عبادات اشکال و خلاف است و قول بحصول تقلید در کمال قوت است پس جایز
نیست عدول از تقلید [illegible] در جائی که حکم بعدم جواز عدول شد و با علم بتغییر رای مجتهد واجب است
رجوع از قول اول او و جایز است تقلید او در حکم ثانی و تقلید غیر نیز در آن حکم جایز است و اما
با شک و ظن در تغییر رای جایز است بقا و محض احتمال تغییر رای لازم نیست و اگر مجتهد فتوی داد و مقلد
عمل بآن کرد پس رای او منحرف شد در استمرار بر اعمال سابقه خلاف است و لکن قول بحق استمرار
در غایت قوت است پس نمازهای بعد شروع بتقلید سابق صحیح اگرچه حال قائل بوجوب آن شده
باشد و هم چنین است حال در معاملات و غیر مجتهد را جایز نیست بیان احکام شرعیه بنحوی که مقلد عمل
بآن نماید بدون نسبت دادن بمجتهد خواه آن عامی باشد یا اینکه از اهل علم بلکه مجتهد را نیز جایز نیست
نقل فتوای غیر بدون نسبت و حکایت و بالجمله فتوی و حکم بفتوی غیر جایز نیست اگرچه مسایل بدانکه
او فتوی خود را از فتوای مجتهد دیگر برداشته و این معصیت از معاصی کبیره است و ارتکاب آن موجب
فسق است و اگر مقلد معتقد است باهلیت آن شخص بجهت تقوی و او را مستجمع جمیع شرایط فتوی میداند
جایز است او را عمل بقول او نظر بظاهر حال و اگر معتقد این چنین نیست و میداند که فتوی بفتوی غیر
داده جایز نیست او را عمل کردن بآن و اگر بداند و قابلیت غیر را بجهت تقلید تقلید جایز نیست
و اگر بداند که آن مجتهد غیر فلان معلوم است و جایز است تقلید او جایز است تقلید او و اگر نشناسد آن
غیر را شخصا اگرچه بداند که آن زید است یا عمرو است و تقلید هر دو جایز است در جواز تقلید او
اشکال است و جواز در کمال قوت است و لکن با اخبار این مفتی غیر قابل ثابت نمیشود که این فتوی فلان
مجتهد است بجهت فسق او و اگر نقل کند غیر مجتهد فتوی او را بصورت فتوی نه حکایت و لکن قصد او ذکر

که مذهب آن غیر باشد پس اگر مترتب شود باین عمل مقلد که بگمان فتوی او بس آن نیز جایز نیست اگرچه مجتهد عدل
مقلد آن بفتوی همان مجتهد است که فقیهی ابداً باین صورت نقل کرده و اگر تقلید فاسدی از برای این مترتب شود
در جواز شق اشکال است و احوط اسناد فتوی به مجتهد است یا صریحاً یا بقرینه بوجه لایخلو اولاً و آخراً
مطلب اول در بیان وضو است و آن مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در بیان آنچه بجهت آن وضو واجب است
یا مستحب است بدانکه وضو واجب است بجهت هر نماز واجب و شرط صحت نماز است مطلقاً اگرچه نماز مستحب
باشد و اما از برای نماز میت نه واجب است و نه شرط است و هم چنین واجب است بجهت طواف واجب و شرط
صحت آن است و بعضی قایل بوجوب وضو شده اند بجهت مس کتابت قرآن اگر مس قرآن واجب شود و آن
خالی از اشکال نیست بلی صحیح حرامست مس محدث و از بعضی ظاهر میشود حرمت کتابت قرآن بمحدث و این قول
ضعیف است ولکن احوط است و مستحب است وضو بجهة نماز مستحب و مس کتابت قرآن اگر مستحب باشد و از
برای دخول مسجد و بعضی ضم کرده اند با آن هر مکان شریفی و مستحب است نیز بجهت قرائت قرآن و جماع کردن
با زن حامله و بجهة خواب و طلب حاجت و از برای جنب هرگاه اراده چیزی خوردن یا خواب کردن کند و بعضی
ملحق کرده اند هر کسی را که غسل بر او بوده باشد و خواب خواهد بکند و مستحب است نیز بجهت مسافری که خواهد
با اهل خود وارد شود و از برای کسی که خواهد میت را دفن نماید و از برای کسی که غسل میت داده و هنوز
خود غسل نکرده هرگاه بخواهد جماع کند و از برای جنبی که خواهد جماع کند خواه جنابت او بجماع باشد یا با
حتلام و بعضی از برای مطلق جماع گفته اند مستحب است تجدید وضو از برای کسی که بر وضو باقی است اگر نمازی
کرده بلکه اگر نماز هم نکرده باشد مستحب است اگرچه بعضی مضایقه در استحباب دارند و مستحب است
تجدید بجهة هر نمازی چنانچه جماعتی قائلند و دیگری تجدید بجهة یک نماز اشکال است و قوتی نیست در استحباب

تجدید

تجدید یا از برای هر نمازی میان واجب یا مستحب و بعضی از اصحاب ملحق کرده اند نماز بعد از تلاوت و شکر را
و بعضی با احتمال اتفاق طواف داده اند و بعضی مستحب میدانند تجدید را بعد از غسل جنابت اگر نماز
بعد از غسل کرده باشد و اگر وضوی تجدیدی ساخت و بعد معلوم شد که وضو نداشته پس
اگر در نیت آن وضو را قصد قربت کرده بوده و متعرض قصد ندب نشده بود ظاهر کافی است
همان وضوی تجدیدی و اگر بنیت ندب ساخته اگر وضوی سابق اش مندوب بوده مجزی است
و اگر واجب بوده احوط نقض و اعاده است و با وضوی که بجهت نماز مستحب ساخته داخل در نماز
واجب بلکه هر مشروط بوضو میتوان شد و اما اگر وضو بجهت قرآن خواندن ساخته و خواندن آن از اموری
که مستحب است وضو بجهت آن اگر شرط صحتش نیت ساخته باشد در جواز دخول در نماز با آن وضو
خلاف است لکن اقرب جواز است و احوط نقض و اعاده است و مثل این است هرگاه وضو ساخت
بجهت طاهر بودن و بعضی وضو بجهت خواب را نیز ملحق کرده اند و آن خلاف احتیاط است و اشکالی در اکتفا
بیک وضو در نمازهای متعدده نیست اگر وضویش کامل باشد و حکم باستحباب وضو از برای تهیه نماز
قبل از وقت اشکال است لکن اگر تبرعاً نیت کند مجزی بود و لکن در نیت **فصل دوم** در بیان موجبات و
نواقض وضو است و آن چند چیز است **اول و دوم** بول و غایط است هرگاه از موضع معتاد بیرون آید و اگر
از موضع غیر معتاد خلقی باشد مثل آنکه خارج از آن میشود ناقض است و بانسداد طبیعی اگر از غیر
طبیعی آید ناقض است و اکثر شرط اعتیاد درین مقام نکرده اند و با عدم انسداد طبیعی اگر از غیر طبیعی آید
در ناقضیتش خلاف است و فصل بعدم ناقضیت مطلقاً خالی از قوتی نیست و احوط ناقضیت است مطلقاً خواه
عادی شود و خواه نشود و ریحی که از مقعد یا از فرج زن خارج شود ناقض نیست مطلقاً و احوط ناقضیت است مطلقاً

اگر سلاخ آلوده بعذره از مقعد بیرون آید چنانچه در صاحبان بواسیر اتفاق می افتد اگر منفصل شود
نجاست ناقض نیست ریح است اگر خارج شود از دبر اگرچه آوازش و بویش شنیده نشود خواب بهت
اگرچه بی اختیار آید و زوال عقل است استحاضه است چه قلیله باشد و چه متوسطه و چه کثیره
اگرچه در اخبار خلاف است موجب است از برای هر نمازی وضوی و اگرچه در آن اشکالست و همچنین خون
حیض و نفاس نیز ناقض است و موجب وضو است و مجزی نیست غسل حیض و نفاس و استحاضه بدون
وضو بنا بر اظهر اگرچه بعضی مجزی میدانند و بنابراین در وجوب تقدیم وضو و تخییر میان تقدیم و تأخیر اشکالست
لکن وجوب تقدیم خالی از قوت نیست لکن اگر تأخیر اندازد ... است و لکن اگر عمل کرده گناه کار است
و همچنین کفایت نمیکند سایر اغسال مستحبه بجهة نماز و همچنین ... شرط طهارت است پس اگر ناقض وضو
حال آید غسل مستحب که واجب است وضو بجهة نماز و غیر آن و ظاهر وجوب تقدیم وضو است بر غسل
در اینجا نیز و اما غسل جنابت پس محتاج بوضو نیست بلکه قایل بحرمت شده اند بعضی و احوط ترک
است اگرچه بنیت مستحب باشد و اما مذی موجب وضو نیست اگرچه بشهوت باشد و قول بوجوب
ضعیف است اما استحبابش خالی ... اما بوسیدن زن باعث وضو نمیشود و بعضی در صورت شهوت
مستحب میدانند و اما قهقهه و حقنه و مس فرجین موجب وضو نمیشود مطلقا و بعضی حکم باستحباب
در اخیر کرده اند و همچنین موجب نمیشود وضو بیرون آمدن کرم یا سنگ ریزه یا حصه یا خون یا
ودی یا وذی از مخرج و همچنین خوردن چیزی که آتش با او رسیده باشد یا خوردن گوشت شتر
و شرب لبنها و مس کلب و کافر و تراشیدن و کندن و چیدن مو و ناخن گرفتن و اروغ زدن
و کشتن پشه یا کیک یا شپش یا مگس و همچنین نمیشکند وضو را لمس موی زن و چیدن ریش ...
خروج

دق و حجامت و بیرون انداختن آب دهن یا نخامه و دروغ گفتن و فحش دادن و نسبت بزنا دادن
و ظلم کردن و بعضی مستحب دانسته اند بجهة خواندن شعر باطل زیاده از چهار شعر بجهة دروغ
و ظلم و غیبت نصیحة در آداب تخلی واجب است در حال تخلی نشستن بنحوی که کسی که حرامست نظر او
بعورت عورت او را نه بیند و اگر ناظر محترمی نباشد واجب نیست ستر عورت و تشنگی در خلوت
و برهنه شدن از زن و کنیزی که حلال است جماع با او و مطلقه رجعیه و حیوان و طفل لازم نیست چنانچه
بعضی از علما تصریح بآن کرده اند و ذکر کرده اند که واجب نیست پوشیدن فرج خود را از کنیز
خود و اگر احتمال دهد بوجود ... محترم را و لکن علم نداشته باشد در وجوب عدم وجوب ستر
و اگر بداند که کسی نظر میکند و لکن نداند که عمدا نظر میکند در وجوب ستر و عدم وجوب آن اشکالست
و در معنی عورت که واجب است ستر آن خلافست و اقوی آن است که آن عبارت است از قضیب
و بیضتین و مخرج غایط و احوط پوشیدن ناف تا زانو است و احوط از آن پوشیدن ناف تا نصف
ساق است و حرام است استقبال و استدبار قبله در حال تخلی ببدن و فرج و احوط ترک استقبال
و استدبار ببدن تنها و فرج تنها است و احوط الحاق حال استنجا است بحال تخلی و مکروه است
رو بباد کردن در حال بول و بعضی پشت کردن نیز در آن حال مکروه میدانند و از بعضی احادیث
استقبال و استدبار باد در حال غایط نیز مستفاد میشود و مکروه است رو بقرص آفتاب و ماه
کردن مخرج بول در حال بول و بعضی قایل بحرمت شده اند و آن ضعیف است مثل قول بحرمت
استدبار و استقبال هلال در بول و غایط و همچنین مکروه است استقبال آفتاب و ماه در حال غایط
و جماعتی تصریح کرده اند بمرتفع شدن کراهت اگر هم حایلی باشد مثل ابری یا دیواری یا دستی و مکروه

است بول در زمین صلب و در حال ایستاده بلکه تغوط نیز در حال ایستاده مکروه است و مکروه است
بول از بلندی مثل بام به پایین و در سوراخ و در آب ایستاده و جاری و بعضی تغوط را ملحق ساخته اند
میان آبی که مهیای از برای ازالهٔ نجاست شده باشد چنانچه در شام است یا چنین نباشد
و بعضی تغوط در آب ایستاده نیز مکروه دانسته اند و مکروه است تخلی در شارعها و کوچهها و در مشارع
مثل کنار نهرها و سر چاهها و در سایههای که مترددین منزل می نمایند و در زیر درختهای میوه
دهنده و بر قبر و مکروه است بسیار نشستن در خلا و خوردن و آشامیدن در آن و بعضی تخصیص
بحال تخلی داده اند و همچنین مکروه است مسواک کردن در خلا چنانچه جماعتی ذکر کرده اند و مکروه
است تکلم در حال تغوط بلکه در بیت الخلا مطلقا چنانچه بعضی گفته اند و در حال بول نیز چنانکه
از بعضی مستفاد میشود و اگر تکلم بجهت ضرورتی باشد کراهت نیست و ذکر خدا نیز جایز است
و مکروه نیست و احوط اینست که آهسته ذکر کند و قرائت قران نیز ضرر ندارد اگر چه از بعضی
اصحاب عدم جواز قرائت زیاده از آیة الکرسی میرسد لکن خبر صحیح دال بر جواز است و حکایه
اذان نیز جایز است بی کراهت و اما مستحبات بدانکه مستحب است اختیار کردن مکان مناسب بجهت تخلی
بآنکه از نظرها بپوشد و مرتفع و پر خاک باشد تا ترشح نشود و مستحب است که سر خود را
و پای چپ را مقدم دارد در رفتن و پای راست را در برگشتن و در غیر بناء آخر پای که میگذارد
پای چپ است بجهت نشستن و اول پای که برمیدارد راست است و مستحب است گفتن بسم
الله در وقت کشف عورت و خواندن این دعا که بسم الله و بالله اللهم انی اعوذ بک من الخبیث المخبث
الرجس النجس و در وقت نشستن بگوید اللهم اذهب عنی القذی و الاذی و اجعلنی من المطهرین و در وقت
تخلی

تخلی بگوید اللهم کما اطعمته فی عافیة فاخرجه منی فی عافیة و در وقت نظر کردن بمدفوع خود بگوید
اللهم ارزقنی الحلال و جنبنی الحرام و در وقتی که نظر بآب میکند بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا
و لم یجعله نجسا و در وقت استنجا بگوید اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی و حرمنی علی النار
و وفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال و الاکرام و در وقت فارغ از آن بگوید الحمد لله علی ما اصحبنی
منه الاذی فی یسر و عافیة و وقت خروج بگوید بسم الله و الحمد لله الذی عافانی من الخبیث
المخبث و اماط عنی الاذی و مستحب است استبراء و بعضی قایل بوجوب شده اند و قول اول خالی
از قوت نیست لکن احتیاط از ترک آن نکند و در کیفیت آن خلاف است و اکثر علما بر آنند که بایک
مسح نماید بقوت از اصل مقعد تا بیخ ذکر و از آنجا تا سر حشفه هر یک سه نوبت بفشرد
و بعضی چنان میدانند که باید انفقد دست بالا کرد اغیه از بول و بخرج باقی مانده بیرون
آید خواه کمتر از سه دفعه حاصل شود و خواه زیادتر و این قول خالی از قوت نیست اگر چه
احوط قول اکثر است با زیادتی تنحنح سه مرتبه و اظهر جواز مسح و فشردن بهر انگشت که خواهد
و بعد از استبراء معتبر اگر بللی از مخرج بیرون آید مشتبه ببول حکم بفساد وضو و نجاست آن
بلل نمیشود و اگر استبراء کامل نکرده بعد از خروج بللی مشتبه حکم بنقض و طهارت او
میشود و با شک در اصل استبراء اشکالست و الحاق بصورت یقین باستبراء خالی از قوت نیست
و در صورتیکه استبراء اشکالست و بر فرض قایل شدن بصورتیکه در حکم بنقض طهارت بللی که بعد از
استبراء که بعد از بول نموده کرده اصلا باشد اشکالست و شاید عدم نقض اقرب باشد و واجب است
شستن مخرج بول و بعد از بول هر گاه مشروط بطهارت تر لخواهد بجا آورد و غیر آب مجزی نیست اگر چه

در حال ضرورت باشد و استعمال آب بعد از آنچه در شفه است کافی است و بهتر نوبت
شستن احوط است واحوط از آن سه نوبت است و اما مخرج غایط پس اگر تعدی کرده باشد
از مخرج بسوی حواشی و اطراف عادت تعدی خلاف عادت واجب است شستن با آب و دیگر
فرقی میان مخرج و غیر آن نیست پس شستن با آب لازم است نسبت بهمه و اگر تعدی از مخرج نکرده
باشد مخیر است میان شستن با آب یا غیر آب مانند سنگ و نحو آن و اگر تعدی از مخرج کرده باشد ولکن
از حد عادت تجاوز نکرده باشد بعضی تعیین آب را لازم میدانند و بعضی تخییر میان سنگ و آب
قایل شده اند و اول احوط است و در استنجا با آب لازم است ازاله عین نجاست و اثر آن و مراد
از اثر خورده های ریزه از نجاست که اگر با [illegible] را از بدن زایل کند باقی خواهد ماند
و واجب نیست ازاله رنگ و بو و اگر دانند که آن بقیه از محل غایط است و اگر دانند که آن ابلیت
که بر محل باقی مانده بنابر احتیاط اثر را ترک نکند و اگر شک کند در محل مقتضای قاعده حکم بر
طهارت است و باید علم بهم رساند بپاک شدن و برطرف شدن عین نجاست از محل و اکتفا
جایز نیست مگر در صورت مثل اینکه وسواس داشته باشد و اطمینان بهم رساند و اما اگر استنجا
بسنگ و نحو آن نماید ازاله اثر ضرور نیست چه اثر با بلون تفسیر کرده و جهت آن معنی که سابق گذشت
که عبارت از اجزاء صغار نجاست که بدون آب زایل نمیشود و اما چیزی که استنجا با آن میتوان
نمود غیر آب باید که مجزی نیست استنجا بچیزی که رطب و متنجس باشد و هم چنین چیزی که ازاله عین نمیکند
مثل اجسام صیقلیه که نجاست را بر نمیدارد و از قبیل شیشه و نحو آن و مثل سنگهای بزرگ که اعمال
بان نمیتوان کرد و نجاست را از آن نمیتوان برداشت و مثل خاک و نحو آن از جسمهای که بسبب علم

تلاحق

تلاحق بعضی اجزا نجاست [illegible] زایل نمیتواند کند و حرام است استنجا به سرگین و استخوان و چیزهای خوردنی و چنانچه
جماعتی از علما تصریح کرده اند حرام است استنجا بچیزی که احترامی در شرع دارد و مثل تربت طاهره جناب
سید الشهدا یا تربت طاهره حضرت پیغمبر و سایر ائمه هدی و مثل ورق قرآن مجید و کتب احادیث و فقه
و تفسیر و سنگ زمزم و هر چیز دیگر دینی و مذهب احترامش ثابت شده و بر فرض استنجا حرام قوی حصول
تطهیر خالی از قوت نیست و سنگ که یکبار استعمال شده و اگر نجس نباشد میتوان استعمال نمود لکن
احوط ترک است و در اعتبار جفاف و خشکی آن جسم که استعمال میکنند هم خلاف است و قول بعدم
اعتبار آن خالی از قوت نیست لکن احوط اعتبار آنست پس حاصل آنچه اینست که جایز است تطهیر مخرج
غایط بهر جسم طاهر خشک غیر مستعمل که [illegible] و استخوان و سرگین نباشد و اگر به سه مرتبه
مالیدن عین زایل نشود باید زیاده بمالد که عین زایل شود و اگر زوال عین به یک مرتبه شود کافی نیست
و اگر بدو مرتبه شود بعضی گفته اند لازم نیست اکمال سه مرتبه و خالی از نوع رجحان نیست لکن احوط
اکمال است و در اکتفا بیک سنگ سه گوشه اشکال است و احوط عدم اکتفاء است اگر چه بلزوم
آن اقوی است و هم چنین حال در خرقه در اکتفا بیک خرقه که هر مرتبه بگوشه ای از آن استعمال کنند
میتوان نمود بنا بر احوط و مستحب است که اول استنجا مخرج غایط نماید بعد مخرج بول را و مستحب است
در مخرج غایط جمع میان استنجا بسنگ و آب نماید و اگر جمع ننماید اولی اختیار آب است و اگر غیر
آب اختیار کرد مستحب است که عدد سنگ را طاق نماید و مکروه است استنجا بدست راست
و مالیدن ذکر را بان در حال بول و مکروه است استنجا بدست و حال آنکه در آن باشد خاتمی
که اسم خدا یا یکی از انبیاء و ائمه هدی یا حضرت فاطمه زهرا بر آن نقش باشد و چنانچه ذکر کرده اند

مراد باسم انبیاء و ائمه هدی آن چیزی است که بقصد اسم ایشان نوشته شود پس اگر بانی قصد
نباشد مانعی نیست و اما اسم مقدس الهی پس مطلق کراهت است و قصد را مدخلیت نیست
و هم چنین است صفات غالبه که بمنزله اسم الهی شده و بر غیر اطلاق نمیشود مثل رحمن و نحو آن
و اما صفات غیر غالبه مثل جواد و عالم و نحو آن مثل اسم انبیاء است در اشتراط قصد و بعضی
گفته اند کراهت در حال عدم تلوث انگشت بنجاست و الا حرام است بلکه اگر بعمد و بقصد اهانت
کند کافر میشود و از بعضی از علماء مستفاد میشود کراهت دخول در خلا در حالتی که اسم جناب
اقدس الهی بر آن باشد و در دست داشته باشد مستحب است تخلی را بعد از برخاستن بجهت خروج
مسح نمودن شکم خود و اگر پیش از استنجا از بول و غایط وضو بگیرد وضویش صحیح است و اعاده ضرور
نیست و از بعضی استحباب اعاده مستفاد میشود **فصل** در بیان کیفیت وضو و آداب و احکام آنست
بدانکه از مستحبات وضو مسواک کردن است و محل آن چنانچه بعضی از علماء ذکر کرده اند
قبل از شستن دست است و در وقت مضمضه نیز تجویز کرده اند و اگر نکرده گفته اند تدارک
نماید بعد از وضو و مستحب است که بعرض دندانها مسواک نماید و ابتدا از جانب راست نماید و
بعضی گفته اند که افضل چوب درخت تر است و افضل آنها اراک است و سزاوار است که
لین و نرم باشد و اگر خشک باشد لین نماید و اگر نباشد بخرقه و با انگشت مسواک کند و
مستحب است که رو بقبله باشد در حال وضو و مستحب است تسمیه در نزد وضو و مقتضای کثیری
از اخبار و کلام کثیری از علماء اخیار کفایت بسم الله است و بعضی گفته اند صورتش اینست بسم الله
و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین و بعضی گفته اند اولی اینست که بگوید

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم و آکل اذا اکل و بگوید و در وقت گذاشتن دست در آب و وقت شستن رو و الی آخر
بذیرا اگر چه در تعیین وقت آن در اخبار خلاف است و اگر بگفت در وجهش در تدلیک کردن آن خلاف است
و مستحب است شستن دستها تا مند دست قبل از وضو مطلق خواه کثیر باشد یا قلیل خواه دست در
ظرف کند یا نه و مشهور استحباب شستن یکمرتبه است اگر حدث بول یا خواب باشد و دو مرتبه
اگر غایط باشد و علم استحباب از غیر این امور و از بعضی استحباب بجهت غیر این امور نیز مستفاد میشود
بدو مرتبه و مستحب است مضمضه و استنشاق و این دو از مستحبات وضو است و مستحب است که هر یک را سه
نوبت بعمل آورد بعضی قایل شده اند باستحباب هر یک از شش نوبت بغیر وضو و غیر آن و مستحب است
که آب را در جمیع دهن بگردانند اگر روزه دار نباشد چنانچه بعضی قایل شده اند و هم چنین در دماغ
و بعضی دو کرده اند آب را در دهن و فرو بردن آن را کافی میدانند و بعضی بیرون ریختن آب را شرط میدانند
و از بعضی وجوب تقدیم مضمضه ظاهر میشود و از بعضی استحباب آن و مستحب است وضو ساختن
بیک مد از آب و آن عبارت است از دو رطل و ربع عراقی و آن ربع من تبریزی و کمی میشود چنانچه گفته
اند و اما واجبات وضو پس آن هفت چیز است **اول** نیت است و در آن چند چیز معتبر است اول قصد
بآن فعل پس اگر در حال غفلت او بجا آورد باطل است **دوم** قربت یعنی واقع ساختن آن فعل قربة الی الله
پس اگر برای خدا بجا نیاورد بلکه بجهة ریا و سمعه و نحو آن بوده باشد عملش فاسد است و معصیت
نیز کرده و هم چنین است هر عبادتی و هرگاه وضوی او یا غیر آن از سایر عبادات بقصد ثواب یا خوف
از عقاب بجا آورد در صحت آن خلاف است و جماعتی از علماء اعلام آن را فاسد میدانند و حق صحت
است اگر معنی قربت محقق شود بآن معنی که عمل را از برای خدا کند و از خدا خواهد نجات از جهنم را

و نه اینکه چنان داند که این عمل را تاثیر در نجات است مثل خاصیت مناسک و ادعیه و بعضی است واقع
ساختن وضو و هر عبادتی از جهت محبت حق و از جهت حیا یا مهابت یا شکر یا تعظیم یا امتثال امر الهی یا موافقت
امر یا جهت تقرب بجناب اقدس رب العزة یا از جهت اینکه او اهل عبادت و طاعة و اکر ضم کند نیت ریا
با قربت اکر باعث اصلی ریا است و آن دلیل بطل است بی آن عمل فاسد است و همچنین اکر هر یک از قصدین
مساوی باشند که اکر ریا مقصود نبود بعمل نمی آورد و اکر داعی اصلی قربت بوده باشد ظاهر حاعق فساد عمل است
نیز و لکن احوط است اکر چه صحت محتمل است در این حال که اکر قصد فاسد نبود از اینجا بعمل می آورد و اکر ضم
کند بقربت امر مباحی را مثل اعلام در تکبیر و کم خوردن در صوم و مانند آن بعضی صحیح میدانند آن عمل را مط
و بعضی صحیح میدانند اکر آن امر مباح را بقصد قربت بجا آورد و بعضی صحیح میدانند اکر مقصود اصلی غیر ضمیمه
بوده باشد و بعضی فاسد میدانند مط و لکن احوط است و اکر قصد کند امر مباحی را که لازم آن فعل است با
متوافر در وسرد شدن عضو و کرم شدن آن اکر باعث اصلی غیر ضمیمه باشد احتمال صحت بعید نیست و احوط
ترک ضمیمه است مط و در وجوب نیت وجوب در واجب و ندب در مندوب خلافست و اقوی عدم وجوب
است و اکر واجب را بنیت ندب یا بالعکس بعمل آورد در حکم بفساد اشکال است لکن احوط است و در وجوب
نیت رفع حدث و استباحه نیز خلافست لکن معتقد در نظر عدم وجوب است و احوط قصد هر دو است
و واجب است مقارنت نیت با شستن اول جزء از رو یا با غسل یدین بغسل مستحب یا با مضمضه و استنشاق
و اقتران آن بغیر آنچه کفتیم جایز نیست مثل تاخیر آن از غسل وجه و استمرار حکمی نیت واجب است
و وجوب مقارنت مضمون بقول باینکه نیت صورت مخطره در خاطر است نیست بلکه با اصل باینکه آن عبادت
از داعی است هم چنانکه آن اقوی است که لازم میباشد تا در حال غفلت ظاهر میشود هم از واجبات

وضو

وضو شستن دستها است از مرفق تا سر انکشتان و مرفق را واجب است شستن آن با اصالة بی چیزی از
ما فوق از باب مقدمه شست من باب المقدمة و در تفسیر مرفق بمحل اجتماع عظمین یا نفس مفصل خلافست
و اکر چیزی از دست قطع شود اکر باقی ماند چیزی که قبل از قطع واجب بود شستن آن واجب است
و اکر نماند مکر با هو بیش واجب نیست شستن آن و بعضی واجب میدانند و بعضی مستحب و واجب است
در شستن رو و دستها ابتدا کردن باعلی و بعضی ابتدا باعلی در هر جزئی از رو و دست لازم میدانند
حتی تجویز شستن هیچ جزء اسفل قبل از اعلی نکنند اکر چه در خط سمت او باشد و بعضی تجویز شستن
اسفل قبل از اعلی خودش نکنند و آن احوط است لکن ظاهر کفایت ابتدا بمرفق و قصاص است و اکر
در رو و یا دست مانعی از رسیدن آب بر بشره باشد واجب است ازاله آن یا حرکت دادن تا آب
به بشره برسد و اکر شک در مانعیت چیزی کند احوط ازاله آنست مط و اکر میداند که مانع در
بشره نیست پس شک کند در عروض آن در وجوب فحص اشکالست و لکن احتمال اعتماد در حال اینکه
خالی از قوت نیست و چیزهای زیر ناخن که مانع از وصول آب است احوط ازاله آنهاست و لکن قول
بعدم وجوب خالی از قوت نیست و بر فرض که قائل بوجوب شویم اکر نتوان پاک کرد در عدول به تیمم یا وضوء
بر آن چیزها اشکالست لکن اقرب اجزاست و اکر موی دست بسیار باشد که مانع از وصول آب باشد
مکر بتخلیل در وجوب تخلیل بجهة شستن بشره یا شستن ظاهر موی یا شستن مو با بشره بتخلیل اشکالست
و احوط اجزاست و اما دست کشیدن و دست مالیدن در شستن واجب نیست بلی و لکن مستحب است
و جایز است فرو بردن عضو در آب بعوض آب ریختن و بعضی از مسح کردن با کلی که از فرو بردن
عضو در عضو میا منع کرده اند و آن احوط است خصوصا اکر طول دهد مکث در آب را لکن در عدم

جواز مسح بآن نظر است و دلیلش ناتمام و شستن اعضا واجب نیست الا یکمرتبه و دفعه ثانی مستحب است و دفعه سوم بدعت
از برای مردان در شستن دستها در غسل اولی ابتدا کردن بظاهر ذراع عکس زنها و جماعتی در غسل ثانیه حکم را
منعکس دانسته اند چهارم مسح سر است و مسمی کافیست و احوط مسح بقدر سه انگشت است و جماعتی حکم باستحباب
انگشت کرده اند و مسح را باید بمقدم سر نمود و مراد از مقدم مقابل موخر است نه همان قبه مقابل پیشانی
پس مسح بمقابل جبهه نیز کافی میباشد و لکن احوط مسح مقابل پیشانی است و احوط ابتدا باعلی است
و لکن قول بعدم وجوب خالی از قوت نیست پنجم مسح پاها است از سر انگشتان تا کعب که استخوان بر آمده
در پشت پاست و ابتدا بسر انگشتان واجب نیست پس معکوسا جایز است لکن احوط ترک آن است و در
عرض مسمی کافیست و استیعاب در طول واجب است و در وجوب مسح تمام کفین خلافست و قول بوجوب
خالی از قوت نیست و واجب است که مسح را بدست بعمل آورند و احوط آنست که بکف مسح نماید و اگر بکف
ممکن نشود بعضی تجویز کرده اند مسح بهر جزئی از اجزاء دست و احوط آن است که بباطن دست مسح نماید
و آیا اعضای ثلاثه را بیکدست میتوان مسح کرد یا باید مسح سر را و پای راست بدست راست و پای چپ را
بدست چپ بعمل آورد احوط اخیر است لکن احتمال اول خالی از قوت نیست و واجب نیست که مسح بیکدست
بعمل آید بلکه اگر قدری را مسح کند و دست بردارد و پس ما بقی را مسح کند مجزی است و خطی که از سر انگشت
تا کعب میباید مسح نماید و استیعابش لازم است لازم نیست مستقیم باشد پس اگر بنحو اعوجاج استیعاب
خط بعمل آید مجزی است و واجب است که مسح ببلل وضو بوده باشد و باب تازه مسح جایز نیست و اگر از آب
وضو چیزی بر دستها نماند باید از مظان آن گرفته شود و مراد از مظان آن در نزد بعضی از علما موی
ریش و مژگان را دانسته اند و بعضی ابرو را نیز داخل کرده اند و بعضی این مواضع و غیر آن از سایر مواضع

وضو

وضو تجویز اخذ کرده اند و اکثر علما فرقی نگذاشته اند میانه موی پائین از ریش که از ذقن پایین آمده
باینجا مسح در جواز اخذ و بعضی مخصص بنابر میدانند و آن احوط است لکن احوط جواز اخذ از هر دو قسم
است و این مواضع که تجویز اخذ بلل میشود بجهت مسح ترتیبی در آنها نیست و اگر در دست بلل بوده باشد
اخذ از مظان جایز نیست اگر چه بعضی قایل بجواز شده اند و اگر بلل نمانده باشد اصلا وضو را از سر
میگیرد اگر ممکن شود مسح ببلل در دین وضو و اگر مسح ببلل مطلقا ممکن نشود بجهت زیادتی حرارت یا برودت
بعضی عدول بتیمم را لازم میدانند و بعضی وضو و مسح با آب جدید را لازم دانسته اند و احوط جمع است
اگر چه قول ثانی خالی از قوت نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علما اخیار این است که باید از رطوبتی
که باآن مسح مینماید بحیثیتی باشد که تاثیری در محل مسح نماید و در توقف مسح بتجفیف کردن محل خلاف است
و حق این است که اگر آن رطوبتی که در محل مسح است اگر رطوبتی زیادی است که مانع است از صدق
مسح با آب وضو عرفا پس لابد باید محل را خشک نمود و اگر مانع نیست تجفیف لازم نیست و اگر شک در
صدق و عدم آن داشته باشد پس نیز لازم است تجفیف و احوط خشک نمودن است مطلقا و اگر آب
وضو بر دستی که میخواهد با آن مسح نماید زیاده بوده باشد بنحوی که جریان در محل مسح بعمل آید در وجوب
تقلیل آن و عدم وجوب آن اشکال است لکن ظاهر عدم وجوب است و باید مسح نماید بشره را و مسح بر حایل
جایز نیست مگر بر موی پیش سر که نشسته که مسح بر آن جایز است و در مسح بر موی پاها خلاف است
و احوط عدم جواز مسح بر آنها است پس در موی انگشتان پا باید احتیاط کرد که بقدر یک خط لا اقل
بر غیر از موها مسح نماید و اگر ناخن بلند شده باشد که چیزی از محل مسح را گرفته باشد مسح بر روی
آن جایز است و گرفتن آن لازم نیست و اگر تقیه داعی شود مسح بر خف جایز است مسح بر آن بلکه

اگر سرمای شدید یا خوف آن ضرورتی دیگر داعی شود مسح بر خف در این جا جایز است و اگر امر دایر شود در
تقیه میان مسح بر خف و شستن پا بعضی شستن را لازم میدانند و احوط جمع است با امکان و الا
احوط شستن است و اگر شستن پا لازم شد بجهة تقیه پس عمدا ترک کند غسل را و مسح نماید وضوی
او فاسد است و اگر امر دایر شود میان مسح بر عمامه و تیمم بعضی مسح بر عمامه را لازم میدانند
و عدول بتیمم را جایز نمیدانند و احوط جمع است و تکرار مسح مستحب نمیباشد **ششم** از واجبات وضو
ترتیب است پس باید مقدم دارد شستن رو را بر دستها و دست راست را بر دست چپ و دست
چپ را بر مسح سر و او را بر مسح پاها و مسح پای راست را بر پای چپ بنا بر اقوی اگرچه بعضی
ترتیب را در مسح پاها لازم نمیدانند و اگر ترتیب را فراموش نماید برگردد و جزوی را
که فراموش نموده بجای آورد تا ترتیب بعمل آید بشرطی که موالات بهم نخورد و آیا باید جمیع اعضائی
که بی ترتیب بجا آورده اعاده نماید پس باید اعاده کند آن جزو مؤخری را که او مقدم داشته و عضوی
مقدمی را که او متاخر داشته چنانچه بعضی قایل شده اند یا کافی است اعاده مؤخری را که
مقدم داشته اظهر قول اخیر است پس اگر بعد از شستن رو فراموش کرد و دست چپ را شست و
دست راست را نشست و شستن گوشت پای این عمل که بجهت دست راست بعمل آمده کافی است و اعاده
لازم نیست پس دست چپ را اعاده میکند و بعد از آن بنا بر مختار و اگر عمدا ترک کند ترتیب را عاصی
است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و آیا مجرد این فاسد میشود وضو و باید برگردد و ترتیب
بعمل آورد و وضویش صحیح است اقوی صحت است **هفتم** موالات است و در تفسیر آن خلاف است و اظهر در نظر
آن است که عضو لاحق را قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه بجا آورد پس اگر چیزی از اعضای سابقه

قریبه

قریبه یا بعید تر بماند وضوی پیش فاسد است خواه تاخیر کرده باشد یا سهوا و احوط مراعات متابعت است
باین معنی که هر عضوی را بعد از اکمال عضو اول بی فاصله بشوید و از ظاهر اکثر اصحاب اینست که جفاف
وقتی مبطل است که در هوای معتدل بعمل آید و الا مبطل نیست و اگر در هوای معتدل باینکه موالات عرفیه بجا
آورده جفاف حاصل شود بعضی وضو را باطل میدانند و عدم بطلان خالی از قوت نیست و معتبر جفاف حسی
است نه تقدیری و اگر با تاخیر مفهوم وضو حاصل شود و سلب اسم وضو از وضویش نشود و اگر در اثنای
شستن عضو جمیع اعضای سابقه خشک شود مضر نیست **فصل چهارم** در احکام وضو است بدانکه بلکه واجب است
در وضو مباشر شدن خود بافعال وضو و تولیه و نایب قرار نتوان داد و اگر بعضی را دیگری بجا آورد
بنیابه او وضویش فاسد است بلکه حرام است تولیه نیز بعید نیست و اما در حال اضطرار تولیه جایز
است اما تولیه در نیت در هیچ حال جایز نیست و در حین اضطرار اگر تولیت موقوف با جرت باشد
واجب است دادن آن هر چه باشد الا با جحاف یا ضرر و آیا شرط است در نایب عدالت و سایر
شروط وکیل و ولی مثل بلوغ و عقل و نحو آن یا نه احوط اشتراط است با امکان اگرچه حکم بلزوم معلوم
نیست و آیا علم بعمل آوردن نایب ضرور است یا کافی است عدم علم با خلال احوط اول است و مکروه
است استعانت در وضو و مراد از آن طلب کردن آب بریختن در دست است از برای شستن عضو
و استعانت در آب آوردن و گرم کردن او مکروه نیست و اگر طلب نکند و دیگری آب در دستش بریزد
نیز مکروه دانسته اند بعضی بلکه بر معین نیز مکروه است اعانه کردن و اگر شک کند در حال وضو
در فعلی از وضو انفعل مشکوک فیه را با بعدش بجا آورد اگر موالات بهم نخورد و اگر شک بعد از
فراغ از وضو باشد و شک بغیر از جزء آخر وضو باشد التفات نمیکند بشک خواه از جای خود برخاسته

باشد بانکه لکن قبل از برخاستن احوط التفات است واگر شک در جزء آخر کند بانیکه بلا اعتقاد
خود خود را فارغ میدانست احوط التفات بشک و عمل آوردن آن جزء است تا انجای خود و بر نخاسته
یا زمان طویلی نکذشته لکن عدم التفات مطلقا خالی از قوت نیست و شک در نیت نیز مثل شک
در سایر اجزا است بنابر احوط اولی بلکه شاید اقوی است و در الحاق شک در استدامت بشک
در نیت اشکال است واگر طهارت صحیح که صحیح عبادت است بعمل آورد پس شک کند در عروض
حدوث حدث معتبر نیست واگر یقین بحدوث داشت و بعد شک کرد که آیا طهارت بجا آورده یا نه
وضو بسازد واگر یقین کند که طهارت و حدث هر دو [illegible] کند که کدام یک پیش بوده
و کدام یک عقیب بوده و حال قبل از [illegible] را نداند که با طهارت بوده
یا با حدث وضو باید بسازد و هم چنین اگر حالت سابقه را [illegible] بنابر احوط و در مسئله چند قول
دیگر هست و مسئله در کمال اشکال است الا اینکه قول اول خالی از قوت نیست واما اگر بر موضعی که
آن را شستن جبیره بوده باشد و ممکن باشد کندن آن و شستن موضع آن واجب است شستن
آن یا بکندن یا بتکرار آب ریختن یا بفرو بردن عضو در آب اگر بی کندن نتوان شست والا
کندن لازم است بلکه با امکان شستن بدون کندن احوط کندن آن است با امکان و قول بوجوب
مسح بر جبیره با امکان ضعیف است واحتیاط جمع بین الامرین است و مراد بجبیره در این مقام انچیزی است
که بر عضو انهای شکسته یا بر زخمهای که بر بدن عارض میشود یا از خارج با آن میرسد میبندند
یا میچسبانند یا میمالند واگر جبیره در موضع شستن باشد و نتوان بیکی از طرق مذکوره آن را شست
باید بر روی آن جبیره مسح کند و اطراف آن را میشوید و شستن اطراف تنها کافی نیست و در این حکم فرقی

میان

میان شکسته و سایر زخمها چیزی که با آن بسته یا مالیده شده نیست واگر در موضع شکسته
یا زخم جرح حائل نباشد و لکن ممکن نباشد شستن احوط بلکه اقوی آنست که بر روی آن مسح کند
اگر تواند و اگر چیزی بر روی آن کذارد و آن را مسح کند واگر جبیره در محل مسح باشد با امکان باید
مسح را بجود عضو کند و رسانیدن آب بمحل مسح بتکرار آب مجزی نیست واگر مسح بر عضو ممکن باشد
ونه تکرار آب بجهة رسانیدن آب بآن بر روی جبیره واجب است واگر مسح بر عضو ممکن نباشد
لکن رسانیدن آب بتکرار آب [illegible] ممکن باشد [illegible] لازم [illegible] تکرار آب را مسح جبیره
مجزی نمیدانند و این قول [illegible] جمع میان تکرار آب و مسح بر جبیره است
و در صورتی که [illegible] باشد بعضی شستن اطراف آن
اکتفا [illegible] لازم [illegible] والاحوط مسح بر آن جبیره شستن
دست انجاست نیز [illegible] جبیره و بعد [illegible] مسح نمودن بر آن چیز است
و جبیره که در محل غسل است در جائی که باید آن را مسح نمود مسح با آن کافی است و جریان آن
بنحوی که اقل غسل بعمل آید لازم نیست چنانچه گفته اند لو اگر خواهد احتیاط کند مسح نماید بنحوی که
اقل غسل بعمل آید و اگر اقل مسح بیش اقل غسل بعمل آید اولی است و در استیعاب مسح بر جبیره که در
محل شستن است و اکتفا بمسمی اشکال است احوط اقل است لکن ثانی خالی از قوت نیست و در فرض
اینکه باید همه آن را مسح کند [illegible] لازم نیست مسح کند واگر در محل مسح باشد استیعاب لازم
نیست بی اشکال واگر جبیره زیاد از شکسته باشد بقدری که لابد منه بر آن نیز مسح میکند و زیاده از قدر
که لابد منه نیست چنانچه بعضی تصریح کرده اند و شرط نیست طهارت موضعی که جبیره بر آنست وجوه

کفته اند اکر بر جمیع اعضا جبیره باشد همه را مسح کند و خالی از وجهی نیست و اکر بر موضع تیمم جبیره
بوده باشد بر بعضی آن مسح نماید اکر کندن ممکن نباشد و غسل نیز مثل وضو است در حکم جبیره و وجوب
جبیره و مسح بر آن مختص است بصورت علم که آن تیمم نیست بلکه لازم است اکر چه تیمم ممکن باشد خواه
محل شکسته یا زخم مجرد از جبیره باشد و خواه بسته شده با آن و خواه حدث اصغر از او سر زند و خواه
حدث اکبر و احوط جمع میانه تیمم و وضو یا غسل است و صورتی که محل خالی از جبیره باشد بلکه دوائی
که چیزی بر روی زخم یا شکسته مالیده و یا خمیر مانند [illegible] باشد احوط جمع است فقط و کسی که وضو با جبیره
ساخته امامت کردنش جایز است و اقتدا باو میتوان کرد و مسلوس که دایم البول است و مبطون
که خوردن از خروج ریح و غایط نمیتوان ضبط کرد بنحوی که در هر وقت بقدر نماز خالی از بول و غیر آن
باشد از برای هر نمازی وضو میسازد و اکر در اثنای نماز [illegible] باشد احوط تاخیر صلوة است
تا آخر وقت و اکر بجهة تقیه مسح بر خف کرد یا پای خود را عوض مسح شست یا مسح بر جبیره نمود بجهة
ضرورة بعد از رفع ضرورت [illegible] اظهر صحت وضو و عدم لزوم اعاده است لکن احوط است و مستحب است
کشودن چشم در حین وضو و خدا اعلم [illegible] **فصل** در بیان غسل جنابت است و کلام در آن
در دو مقام است اول در جنابت و احکام دوم کیفیت غسل اول بدان که کسی که جنب شد نمازش
صحیح نیست الا بعد از غسل پس غسل شرط صحت نماز است خواه نماز فریضه باشد خواه نافله اما اکر نماز
فریضه وقت آن داخل شود غسل واجب میشود و اما نماز میت پس غسل جنابت شرط صحتش نیست و واجب
نیز نمیباشد بجهت آن بلکه مستحب است و همچنین شرط صحت طواف است خواه واجب باشد خواه
مستحب و واجب میشود نیز بجهت طواف واجب همچنانکه جماعتی کفته اند و نفی خلاف در آن کرده اند

وحرام

بحرام است بر جنب مس کتابت قرآن یعنی ملاقات کردن آن بچیزی از بشره اکر چه بغیر از کف باشد و اکر مس با حایل
مانع از وصول آن بیشتر باشد حرام نیست و در ثبوت حرمت مس نمودن حرفی که در رسم [illegible] از قبیل [illegible]
ناخوانده [illegible] اشکال است و عدم حرمت بعید نیست لکن احوط ترک است و مس تشدید و همزه و اعراب حرام
میدانند و در آن تامل است و مس هر حرفی بعضی حرام دانسته اند و اکر قرآن بخط غیر متعارف
نوشته شود مثل آنکه بحروف مقطعه یا برقم هندسیه بنویسند احوط ترک مس است با جنابت
اکر چه حکم بحرمت مشکل است و آیاتی مکتوبه بغیر از قرآن مثل آنچه بر درهم نقش کنند یا در کتب
علماء نوشته شود بعضی تامل در حرمت کرده اند و آیات کثیره نیز و واجب است وضو از برای هر نماز
و سه غسل بر او واجب است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای ظهر و عصر و یکی از برای عشائین و در
وجوب جمع کردن میانه هر دو نماز بیک غسل یا تخییر میانه جمع و تفریق [illegible] یا افراد هر نمازی بغسلی
خلافست احوط اولی است و در بعضی از اخبار [illegible] از حضرت امام جعفر صادق ع وارد شده
که فرموده اند بعد از آنکه بیان فرموده اند آنچه را بر او است از اغسال بجا آورد زن این اعمال را
از برای رضای خدا امید است که خدا عافیت میدهد او را از آن مرض و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند
بحرمت مس کتابت قرآن بر مستحاضه که خون او پنبه را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه
کثیره و غسلی که بر او واجب است بجا نیاورده باشد و آن احوط است بلکه این قول بجهت آنکه
بعید نیست و بعضی حرمت بر او ظاهر [illegible] از علماء تفرقه میانه این قسم با آنکه خون از پنبه
تجاوز نکرده نکرده اند و اکر قائل بحرمت مس بر مستحاضه شویم واجب میشود بر او غسل اکر مس
واجب شود و این حکم خالی از اشکال نیست و اکر غیر [illegible] بر او هست از اعمال و اغسال بجا آورد

مس برا و جایز است و جایز است بر مستحاضه را دخول در مسجدین با خلو آن از نجاست و بعضی حکم
بحرمت کرده اند اگر داند نجاست او از او تعدی بمسجد مینماید و در جواز قرائت سوره عزایم بر مستحاضه حکم
خلافست و فضل بجا از مطهر اگر چه متوسطه یا کثیره باشد خالی از قوت نیست الا اینکه در این قسم
منع از آن است چنانچه جمعی بآن قایلند احوط است و اگر مستحاضه بجمیع اعمالی که برای او هست
از اغسال و غیرها بجا آورد حلالست بر شوهر و سید وطی و اگر بجا نیاورد و در اعمال مذکوره در جواز
وطیش خلاف است احوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع اغسال اگر چه اولی آنست و اکتفا بادعاء
خودش باینکه بجا آورده ام یا بتمکین او بجماع میتوان نمود بلکه جواز وطی و عدم توقف بر امور مذکوره
خالی از قوت نیست و معتقد در نظر اینست که صحیح نیست روزه ماه رمضان بر مستحاضه که خود را
از نجاست سرایت کرده بدون غسل و غسل زیاده بر آن غسل که بجهت نماز بر او واجب است بر او واجب نیست
بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از صبح اگر فجر و کردن قطعه قبل از صبح باشد
و آن احوط است و بنا بر این اگر قبل از فجر فرو کردن بنیه بعمل آید و غسل نکند تا صبح و صبح غسل کند بجهت نماز بر
او مطلوبست روزه اش صحیح است و اگر اخلال نماید بغسل نماز روزه اش هم بر او فاسد است و بنا بر توقف
روزه بر غسل مستحاضه آیا موقوف بر غسل روزه است یا غسل شب نیز مدخلیت در صحت صوم دارد و احوط
این است که مشروط دانیم بجمیع اغسال حتی شب آینده فصل در غسل اموات است اقوی وجوب غسل است
مس نمودن میت انسانی بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن هر چند واجب است مس نمودن قطعه که
در آن استخوان باشد و در جواز دخول در نماز بجهت کسی که غسل میت بر او بوده باشد و عدم آن و توقف
صحت نماز بر آن غسل مثل غسل جنابت خلافست و قول بتوقف احوط بلکه حکم بآن دور نیست و هر چند این است

حکم

حکم در طواف نیز احوط توقف است بلکه دور نیست حکم بآن و احوط توقف صوم است بآن غسل
نیز چنانچه بعضی قایل شده اند لکن عدم توقف اقوی است و هم چنین احوط توقف جواز لبث در مسجد
و کذا شستن میت در آنها و دخول مسجدین و قرائت عزایم و مس مصحف است بر این غسل لکن قول بجواز
و عدم توقف در غیر از اخیر خالی از قوت نیست فصل در بیان تکفین و تغسیل میت است واجب است
ستر عورت میت در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد یا اعتماد بخود
داشته باشد در نگاه نکردن مستحب است ستر عورت او و در جواز غسل دادن میت بغیر بیرون
او بر لباس کثیری که علاقات نجاست نجس نمیشود مثل ارتماس در غسل جنابت خلاف است و قول
بجواز خالی از قوت نیست پس ترتیب بین الاعضاء ساقط میشود لکن احوط غسل ترتیبی است و اگر نجاست
از میت خارج شود اعاده غسل لازم نیست اگر چه از احد مخرجین باشد خواه کم باشد خواه بسیار
اما ازاله آن واجب است و جماعتی تصریح کرده اند باینکه خروج نجاست در اثنای غسل نیز حکمش
چنین است و وضو بعد از غسل در این مقام نیز واجب نیست و شهیدی که در معرکه قتال در پیش
او را دریابد نکرده اند در حالی که رمقی از او مانده باشد غسلش واجب نیست و کفن کردن او نیز واجب
نیست خواه برهنه باشد یا برهنه کرده باشند بنا بر اقوی و در صورت برهنگی حکم لازم
میدانند کفن را و اقرب اینست که سقوط کفن و غسل بر شهید بطریق رخصت نیست بلکه جایز نیست
غسل و کفن برای او سقوط غسل ثابت است حتی در صورتی که شهید جنب کشته شده باشد و فرق
نیست در این احکام میان شهید که بآهن یعنی با سلاح حرب مثل شمشیر و خنجر کشته شده باشد
یا بچکمه و دست و صدمه و غیر آن و میان آنکه سلاح همراهی با خود داشته و کشته شود با اهمال

اسبهای مسلمین شود یا سلاح کفار یا پامال اسبهای ایشان شود و بالجمله کشته شدن که در میان ثابت
میشود احکام شهادت آن است که کشته شود در معرکه مشرکین بسببی از اسباب قتال ایشان
مثل اینکه او را بکشند یا حمله کند بر ایشان پس در چاهی افتد و بمیرد یا از بلندی افتد یا اسب او را بکشد
دفعه یا تیری باو بخورد اگرچه تیر خودش باشد و فرقی نیست میانه شهید حر یا مملوک یا کبیر یا صغیر
حتی رضیع هم چنانچه تصریح کرده اند بعضی باین و واجب است نماز بر شهید و دفن او و واجب است
دفن کنند او را با جامههائی که در آن کشته میشود و در وقت موت بر او است و اگر قبل از خروج
روح از او کنده باشند باید او را بپوشانند از برای دفن بنابر اقرب و اگر جامه پوشیده باشد
در وقت حرب و ضربت خوردن تیر خود کنده باشد یا دیگری از او کنده و جامه دیگر پوشیده باشد
در وجوب دفن در جامههائی اول یا ثانی یا با هم چند احتمال است لکن احتمال اول در کمال قوت است
و فرقی نیست در جامه نو و کهنه و ناچیز و غران و قلیل و کثیر آن و پنبه و کتان و پشم آن و فرقی نیست میانه
اینکه شهید را وارثی باشد یا نه اگرچه وارث صغیر یا مجنون باشد و اگر جامه او عاریه گرفته باشد
باید بصاحبش رد کنند نه اینکه او را با آن دفن کنند و همچنین اگر باجاره گرفته باشد یا مرهون باشد نزد
او یا غصبی باشد در این فرضها اگر صاحب جامه راضی شود بدفن کردن او با آن جامه آیا واجب است
دفن کردن او در آن جامه یا نه در آن اشکال است لکن عدم وجوب اقوی است و آیا جایز است
دفن کردن بدون آن در این حال یا نه در آن اشکال است و وجوب دفن در جامه وجوب عینی است پس عدول
از آن جایز نیست اگرچه خون آلوده بخونش نشده باشد و نزع جامه را باید با او دفن کرد اگرچه خون آلوده
نشده باشد بنابر اقرب و جماعتی لازم نمیدانند دفن در آن را مگر خون آلوده باشد و پوشتن او واجب نیست

دفن

دفن کردن با او و همچنین چکمه و کمربند و عمامه و اسلحه حرب و پوستینهائی که با او است و بالجمله هر چه اسم
لباس نمیگویند واجب نیست دفن کردن با او اگرچه بخون آلوده شده باشد خلاف نیست در ثبوت احکام
مذکوره بر شهیدی که در برابر پیغمبر یا امام علیه السلام شهید شده باشد و همچنین است حکم اگر در برابر نایب
خاص ایشان شهید شده باشد بنابر اقرب و در اجرای این احکام بر کسی که کشته شود در مقاتله
با کفاری که هجوم بمسلمین آورده باشند بجهة قتل ایشان و ابطال دین ایشان اگر در زمان غیبت
باشد مثل این زمانها خلاف است بعضی حکم باشتراک ایشان با شهدا در خدمت امام علیه السلام کرده اند
حتی در این احکام و بعضی این احکام را بر ایشان جاری نمیدانند اگرچه ایشان مثل شهدا در خدمت
امام علیه السلام میباشند در ثواب و درجه و مرتبه عالیه و مسئله محل اشکال است لکن قول اول در نزد
داعی اقرب است و لهذا این احکام را در این رساله مختصره ذکر کردیم و آیا احکام مذکوره مختص بکسی است
که اثنا عشری باشد و جهاد را بجهت رضای خدا کرده باشد یا شامل هر مقتولی است اگرچه کافر
و مخالف باشد یا مقصودش جمع دنیا باشد مسئله محل اشکال است و حق این است که مناط صدق
قتل فی سبیل الله و جهاد است و ظاهر این است که با قصد جمع دنیا صادق نباشد و اگر مقصود رضای
خدا باشد با ایمان صادق است و اگر قصد مشتبه باشد اقرب حمل بر اراده تقرب است پس احکام مذکوره
بر او جاری میباشد و اگر اهل قافله را دزد بر خورده و مقاتله نموده ایشان را بکشند غسل و کفن از ایشان
ساقط نمیشود و اگر جماعت مخالفین بر سر طایفه شیعه آمده بجهة تسلط بر ایشان و بلاد ایشان و انحلال
دین ایشان اشکالی نیست در جواز مقاتله با ایشان بانواع قتل و وجوب هم چنانچه با کفار جایز بود اما
اقرب عدم سقوط غسل و کفن است بر کسی که در محاربه ایشان کشته شود و همچنین جاری نمیشود این

احکام بر کسی که در غیر معرکه جهاد ظلماً کشته شود یا بر سر مال و عرض خویش کشته شود یا خانه بر او خراب
شود و بمیرد و مثل آن اگر چه اطلاق شهید بر ایشان شده در بعضی از اخبار و اما شرط است در ثبوت
احکام متقدمه بر شهید خروج روح و موت او در معرکه یا در حکم آنست که مسئله منحل شود بچند صورت
یکی صورت آنکه موت او در معرکه باشد در اثنای حرب و در جائی که رمقی در او هست کسی از مسلمین
او را درک نماید و صورت دیگر که موت بعد از انقضای حرب باشد بفاصله قلیلی قبل از اینکه
کسی او را در حین حیوة درک کند و در این دو صورت بی اشکال است احکام مذکوره جاریست و صورت
دیگر آنکه بعد از ضربت خوردن در معرکه بمیرد و لکن ادراک کرده باشد او را قبل از موتش مسلمین و در این
حال احکام جاریست و صورت دیگر آنکه در خارج معرکه بمیرد بعد از ادراک مسلمین یا قبل از آن و این را
باید غسل و کفن نمایند و اگر در معرکه بمرگ خود بمیرد شهید نیست و حکمش مثل سایر اموات است و اگر
میتی را در معرکه ببینند و شک کنند که آیا بمرگ خود مرده یا کشته شده اگر اثر قتل بر او است احکام
شهید بر او جاری است و الا فلا و اشکال نیست در این که کفن زوجه بر زوج است نه بر باقی مؤنتها اگر
چه الحاق آنها بکفن احوط است و حرام است نبش قبر خواه قبر مؤمنی باشد یا کافری یا مخالفی
چنانچه مقتضای کلام اصحاب است و خواه قبر کبیر باشد یا صغیر یا حر یا مملوک و آنچه معتبر است صدق
حرمت صدق نبش است و اگر شک در صدق شود احوط ترک است و آنچه مستفاد میشود از معظم
اصحاب اینست که جایز نیست نبش از برای نقل میت بسوی مشاهد مشرفه و بعضی تجویز کرده اند و قول
معظم معتمد است و آیا عدم جواز مختص بصورتی است که وصیت نقل بمشاهد مشرفه نکرده باشد یا
اینکه شامل آن صورت نیز هست اختیار ثانی بعید نیست و جماعتی تصریح کرده اند که اگر میت را در زمینی

غصبی

غصبی یا مشترک دفن نمایند جایز است مالک را نبش قبر اگر چه هتک حرمت میت بشود و مخوله نشود آنچه
کفنه از حق است و لکن مستحب است مالک را واگذاشتن آن و عدم نبش خصوصاً اگر میت رحم او باشد یا وارث
او باشد و جایز نیست نقل میت ببلادی دیگر بعد از دفن غیر مشاهد مشرفه خواه او را بیرون آورده باشند یا نه
بلکه نقلش از قبرش بقبر دیگر نیز جایز نیست و اگر نقل شد بسوی بلادی دیگر عمداً یا سهواً آیا واجب است رد
او بقبر اول او یا نه حق اینست که بر کسانی که مطلع بر آن شده اند مگر بعد از دفن در قبر ثانی که واجب نیست
و هم چنین واجب نیست بر کسی که سهواً این عمل از او سر زده و او را در قبر ثانی دفن کرده سهواً و اما اگر عمداً از قبر
بیرون آورده به جهت محرم ممکن است قول بوجوب اعاده برای او و از بعضی ظاهر میشود جواز نقل بمشاهد مشرفه
بعد از دفن اگر مستلزم هتک حرمت میت نشود باینکه پاره پاره شود یا مثل آن و جماعتی تصریح بعدم
آن کرده اند و مکروه است نقل میت بسوی بلادی دیگر قبل از دفن مگر بسوی مشاهد مشرفه که آن مستحب
است خواه دور باشد یا نزدیک خواه میت بزرگ باشد خواه کوچک اگر چه شیرخوار باشد چنانچه
مستفاد میشود از کلام اصحاب و خواه فاسق باشد خواه عادل و استحباب مختص بوقت نیست بلکه بعد
مکلفین مستحب است و اگر مقبره باشد که صلحا یا شهدا در آن مدفون باشند نیز مستحب است نقل
میت بسوی آن اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **فصل** در بیان تیمم است و احکام آن اما آنچه مراد
جایز است تیمم بر آن خاک است و جواز تیمم بر سنگ با وجود خاک خالی از قوت نیست لکن احوط ترک
آن است با وجود خاک و اگر خاک نباشد سنگ معین است و تیمم بر اشنان و آرد و سرمه و زرنیخ
و خاکستر و گچ و نوره بعد از احراق جایز نیست و اما قبل از احراق جواز آن دور نیست و احوط ترک آنست
و جایز است و لکن مکروه است تیمم بر زمین شوره زار و زمین رمل با بودن خاک و سنگ جایز است

تیمم بر غباری که جمع کرده باشد بر جامه اش یا نمد زین یا یال اسب و ترتیبی در اینها نیست و با وجود خاک تیمم
بر گل جایز نیست و با فقدان آن جایز است و در کیفیت تیمم بگل خلافست و اگر چیزی یافت نشود مگر برف اگر تواند
بتابیر آب کردن بنحوی که اقل غسل بعمل آید مقدم بر تیمم جایز نیست و اگر ممکن نشود بعضی گفته اند که تیمم میکند
بآن مثل تیمم بخاک و بعضی گفته اند بتری آن وضو میسازد یا غسل میکند بامکان اگر چه غسل بعمل نیاید
و بعدم امکان تاخیر میکند نماز را تا متمکن شود از طهارت و جمع بین القولین احوط است با قضاء نماز
و کسی که متعمد خود را جنب کند با عدم امکان استعمال آب جایز است او را تیمم و بعضی غسل را واجب
میدانند اگر چه ضرر کند و اقرب عدم وجوب اعاده نماز است اگر چه احوط اعاده است و واجب است
طلب آب بقدر یک تیر پرتاب از چهار جانب در زمینی که مشتمل باشد بر بلندی و پستی و در زمین سنگ
بسیار بنحوی که خلف اثر نبینند و در زمین هموار بقدر دو تیر از چهار جانب پس اگر اخلال نماید بطلب
آب بنحوی که بر او واجب است اگر در وسعت وقت نماز کرده نمازش فاسد است و تیممش نیز فاسد
است و اگر در ضیق وقت نماز کرده اگر ضیق وقت باعث تجویز تیمم او شده نمازش صحیح است و الا باید اعاده
کند و اغلب وضو و غسل را می شکند تیمم را نیز میشکند و بعلاوه یافتن آب بعد از تیمم نیز از نواقض تیمم است و لیکن
مجرد آب یافتن ناقض است یا شرط است که شش زمانی که تواند در آن زمان طهارت ساخت احوط قول
اول است و تیمم جایز نیست قبل از وقت و جایز است در ضیق وقت بی اشکال و در وسعت وقت
خلافست اقوی صحت آنست اگر بداند که عذر تا آخر وقت زایل نمیشود بلکه صحت در صورت ظن بعدم زوال
عذر نیز توقع دارد و اگر بداند که عذر برطرف میشود یا مظنه باشد یا شک در رفع آن داشته باشد پس در صحت
آن در اول وقت اشکالست احوط تاخیر است لکن صحت اظهر است در نیت وجوب گفته اند که اگر کسی نماز

قضاء

قضاء در ذمه او باشد در هر اوقات میتواند تیمم نماید و نماز آیات و میت و نماز را نیز بعضی ملحق کرده اند و کسی
بگمان ضیق وقت تیمم کرده بعد اشتباهش معلوم شد بعضی گفته اند اعاده لازم نیست اما کیفیت تیمم بدل از وضو
تیمم خلاف عظیم است بعضی مطلقا یک ضربه میدانند و بعضی مطلقا دو ضربه و بعضی سه ضربه و بعضی در بدل از وضو
یک ضربه و در بدل غسل دو ضربه و اقرب در نظر قول اول است لکن احوط در تیمم بدل از غسل است که تیمم یک ضربه
بجا آورد و دیگر تیمم مشتمل بر دو ضربه و اگر تیمم سه ضربی نیز بجا آورد غایت احتیاط را در بدل وضو نیز
بجا آورد که کمال احتیاط است و مسح رو در تیمم واجب است و در مقدار آن خلافست و بعضی مسح جبین
با پیشانی لازم میدانند و ابروها و بعضی ابروها را نیز داخل کرده اند و بعضی مسح تمام رو را واجب
و وجوب مسح پیشانی است و زیاده واجب نیست لکن احتیاط را ترک ننماید   در احکام آبها و اقسام
آنها است بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف اما مطلق آنست که اسم آب بر او گفته شود
و در عرف نتوان گفت آب نیست و اگر سلب آب از او صحیح باشد آب مضاف است اگر چه او را آب
گویند مثل آب انار و هندوانه و مخلوط آن اما آب مطلق پس جمیع اقسام آن طاهر است پاک کننده غیر هم
است بجز به اصل خلقت و لیکن هست که نجاست عارضی او را عارض میشود پس اگر جاری باشد و نبع
از چشمه بیرون آید نجس نمیشود و اگر چه کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر رنگ یا بو یا طعمش
بسبب عین نجاست متغیر شود و شهید هو تیمم نبع را شرط میدانند و آب کر نیز بملاقات نجاست نجس نمیشود
هر نجاستی باشد و هر کونی باشد اگر چه در ظرفی باشد و کر هزار و دویست رطل عراقی است و احوط
این است که رطل مدنی وزن شود و رطل عراقی صد و سی درهم و نودیک مثقال است و بحسب مساحت
در تحدید کر خلافست اقرب آنست که عبارت است از آنقدر مکعبی که هر یک از طول و عرض و عمق

سه شبر ونیم بوده باشد ومجموع بعد از ضرب چهل ودو شبر وهفت ثمن میشود ومراد بشبر شبر مستوی
الخلقه است وتحدیدی که شد بجهت کر تحقیقی است چون اکر اقل باشد واکرچه بقلیلی کر نشد برطرف
میشود واکر اب کمتر از کر باشد وآن اب را قلیل کویند نجس میشود بملاقات نجاست خواه نجاست
قلیل باشد خواه کثیر [illegible] بغیر اب استنجا وغساله است وحکم اینها مذکور میشود واما اب
مضاف در این طاهر است وتفصیله اکر اصلش که از آن کرفته شده طاهر باشد ولکن بمجرد ملاقات
نجاست نجس میشود اکرچه بسیار باشد وازالهٔ حدث نمیکند مطلقا واکر مخلوط باب مطلق کنند بنحوی
که سلب اطلاق نشود ازالهٔ حدث وخبث میکند اکرچه باعث تغیر خلطی نشود ودر حالی که
اب مطلق داشته باشد وکفایت نکند اورا بجهة طهارت [illegible] واجب است که قدری مضاف داخل
نماید تا کفایت کند اورا لکن بنحوی که از اطلاق بدر نرود وبعضی تیمم را دریخال واجب دانسته اند
وجمع احوط است واما اسار [illegible] خلافی در طهارت [illegible] فی الجمله نیست ولکن در سؤر حیوان که خوردن
کوشت آن حرام است خلافست اقرب طهارت است باکراهت وبعضی سؤر حیوان نجاست خوار را
مکروه دانسته اند اکر موضع ملاقات خالی از نجاست باشد وبعضی اسب را نیز مکروه دانسته اند
ودر حکم بکراهت مضایقه نیست بلکه سؤر الاغ واستر نیز چنین است واکر ظرف ابی که نجس است
باظرف پاکی مشتبه شود واجب است اجتناب از هردو خواه اشتباه از اول باشد باین نحو که دانند
که نجاست در یکی از دو ظرف افتاد ولکن ندانند که در کدام افتاده یا اینکه ابتدا معین است وبعد
مشتبه شد واکر اب منحصر در آن دو اب باشد واجب است عدول بتیمم ووجوب ریختن ابها بجهت صحت
تیمم معلوم نیست وقول بآن ضعیف است بلی احوط است واکر یکی از آن دو اب را ملاقات کند طاهری

حکم

حکم بنجاست آن طاهر نمیشود بلکه بطهارت اصلیه باقی است وظاهر اکثر اصحاب این است که
مشتبه بمغصوب نیز حکمش مثل حکم مشتبه بنجس است پس باید از هردو اجتناب کرد واکر اجتناب
نکرده از هردو وضو ساخت حکم بصحت در صورت عدم انحصار اب بآن مشتبه وحکم بفساد در
صورت انحصار بعید نیست واکر اب مطلق مشتبه باب مضاف شود باید از هردو وضو ساخت
واکر یکی از آنها بریزد باید جمع نماید میانه وضو وتیمم وجایز نیست استعمال اب نجس در وضو وغسل
نه اختیارا ونه اضطرارا [illegible] لکن در حال اختیار وظن بنجاست باعث
نجاست نمیشود مکر ظنی که [illegible] شود [illegible] طهارت [illegible] در آن اقوی است وبدانکه اب
استنجا اکر کمتر از کر باشد در مثل [illegible] که ملاقات بنجاست کرده باشد خفیف ودر وجوب
اجتناب بلکه اشکال در عدم وجوب اجتناب از آن نیست بلی اشکال درین است که ایا طاهر است
یا نجس است ومعفو است ومحصل بنظر قول بطهارت است وفرقی میانه مخرجین نیست وفرقی
میانه صورتی که نجاست تعدی کرده باشد از مخرج یا نه مکر آنکه تعدی فاحش کرده باشد که
دیکر استنجاش نکویند ودر ثبوت این حکم برابی که بان مخرج غیر [illegible] شویند مثل طفل ومریض وسایر
حیوانات غیر ماکول اللحم اشکالیست وحق این است که اکر اطلاق اب استنجا کویند عرفا وعادة بلا
قرینه وان افراد نادره اطلاق لفظ نیست پاک است واحتیاط اولی است ونجاستی دیکر غیر
از بول وغایط که از مخرجین اید غساله اش ملحق باستنجا نمیشود وشرط است در ثبوت حکم مذکور
در اب استنجا امور چند اول آنکه متغیر نشده باشد [illegible] بان نجاستی که از آن
استنجا میشود بلی تغیر قلیلی که عادة عارض ابی که بان استنجا مینماید میشود بدون آن نمیشود

پس مضایقه در آن نیست دویم آنکه بنجاستی خارجی نجس نشده باشد سیم آنکه اجزای نجاست در آن نمانده
و معلوم نباشد و بعضی این شرطها را ذکر کرده اند و احوط مراعات آن شرطهاست اما ورود آب بر نجاست
ضرورست شرط نیست لکن احوط است و در هر شرطی در آن نیست و اگر شک کند در اینکه آیا آنچه
شرط شده متحقق شده یا نه مقتضای قاعده حکم بطهارت آبست لکن احتیاط اولی است
ازاله خبث باب استنجا میتوان نمود اما بنا بر قول باینکه نجس است و معفو است پس ازاله نمیتوان نمود
و در جواز رفع حدث بآن اشکالست احوط عدم رفع است اگرچه دلیل آن ناتمام است و بنا بر اشکال
در عدم نجاست آنچه ملاقات با آن کرده نیست و بنا بر نجاست جایز است خوردن آن اما بنا بر قول بعفو
در آن اشکالست و آب چاه بملاقات هر چیز نجس میشود اگر متغیر شود یکی از اوصاف ثلثه آن ببوی نجاست
و در نجاست آنچه که بملاقات نجاست نجس نمیشود بسبب تغیر آن بغیر مثل زعفران نجس خلافست لکن
اقرب عدم نجاست است و احوط قول بنجاست است فصل در بیان نجاسات و احکام آنهاست بدانکه
از جمله نجاسات خمر است و قول بعدم نجاست آن ضعیف است و از آنجمله بول و غایط انسان است
و از آنجمله منی و خون است و هرچه از قبل و دبر بیرون آید پاک است بغیر از آنچه مذکور شد و بعضی
قایل بنجاست مذی شده اند و آن ضعیف است و بعضی بول بچه شیرخواره را که گوشت خور
نشده طاهر میدانند و آن ضعیف است و نجاست مرغ خانگی پاک است و از جمله نجاسات
عرق شتر جلال است و نجاست خوار است و احوط نجاست عرق هر حیوان جلالی است و در نجاست
عرق جنب بحرام خلافست احوط قول بنجاست است لکن اقرب در نظر عدم نجاست است
و اما عرق جنب بحلال در آن اشکال نیست و در نجاست مسوخات مثل موش و وزغ و روباه و ارنب

خلافست

خلافست لکن اقوی عدم نجاست است و اما فیل و خرس و صعوه و خطاطیف که از مسوخاتند اینها همه
پاک است و قول بعضی بخلاف ضعیف است و از جمله نجاسات میته آدمی است بعد از سرد شدن
و بعضی بمجرد موت نجس میدانند و آن احوط است و در نجاست عصیر عنب بعد از غلیان و اشتداد
و قبل از رفتن دو ثلث آن خلافست و معتمد در نظر قول بنجاست است و غلیان را تفسیر کرده اند
جماعتی باینکه اسفل او اعلای شود یعنی زیر و بالا شود و اشتداد را تفسیر کرده اند باینکه ثخانتی
و ستبری در آن عارض شود و اگر غلیان بعمل آید و اشتداد حاصل نشود اقوی طهارت است و لعاب
عصیر زبیب نجس نمیشود و احوط بنجاسته است و هم چنین شیر خوک و خلاف کرده اند در طهارت حیوانی
که قبول تذکیه میکند بعد از تذکیه و ذبح و تحقیق آنست که حیوان بر چند قسم است یکی آنست
که ماکول اللحم است شرعا و این قبول تذکیه میکند و بعد از ذبح پاکست بالاجماع دویم آنکه
است و آن قبول تذکیه نمیکند سیم نجس العین است و آن نیز قبول تذکیه نمیکند چهارم جلال
است و از بعضی تفسیر کرده اند بآنچه اکتفا بغیر گوشت نمیکند مثل شیر و نحو آن و بعضی گفته
اند که آن است که ناخن و چنگال داشته باشد که با آن جانوران را بدرد و اقرب اینست
که آن قبول تذکیه میکند پنجم مسوخ و اقرب قبول آن تذکیه است در آن ششم سمور و فنک
و سنجاب است و اقرب قبول تذکیه آنها است و هفتم حشرات است یعنی جانوران کوچک
زمین است مثل سوسمار و خارپشت و نحو آن و حق عدم قبول تذکیه در اینهاست
هشتم مرغهای است که گوشت آنها را نتوان خورد و قول بوقوع تذکیه آنها خالی از قوت نیست و در
طهارت منکای از حیوانات بمجرد ذبح بدون دباغی خلاف است لکن اقرب طهارت و عدم توقف

بدباغی است وجواز استعمال نیز موقوف بدباغی نیست وبعضی استعمال را قبل از دباغی مکروه میدانند
ومشهور علماء واجب میدانند ازاله نجاست را مطلقا اگرچه کمتر از درهم باشد از جامه وبدن
از برای نماز وطواف واز هر چیزی که مشروط بطهارت باشد وبعضی از قدما مخالف درین حکم کرده اند
وقول مشهور احوط بلکه شامل اقوی است وواجب است ازاله خون حیض از برای نماز وطواف
اگرچه کمتر از درهم بلکه بعضی بر... باشد وخون قروح وجروح مادامیکه منقطع نشده معفو است
وبعد از انقطاع در آن خلافست بعضی معفو میدانند تا پاک شود وبعضی معفو نمیدانند درین
حال وبعضی با مشقه در ازاله معفو میدانند وبدون مشقه نه واگر مصلی دو جامه داشته باشد
واحدهما نجس شده باشد ومشتبه بطاهر شود واجب است براو دو نماز هر یکی در یکی از آن دو
جامه ودر وجوب اعاده نماز کسی که فراموش کرده باشد استنجا وشستن مخرج بول وغایط را
خلافست بعضی واجب میدانند در وقت ودر خارج وقت وبعضی مطلقا واجب نمیدانند وبعضی
تفاصیل دیگر در مسئله داده اند واحوط بلکه اقوی قول اول است وخونی که بعد از ذبح باقی میماند
در گوشت حیوان اگر ماکول اللحم باشد از آن خونی که صلاحیت بیرون آمدن نداشته وغالبا جا...
آمدن باقی میماند اگرچه چیزیکه حرام است نباشد پاک وحلال است خواه در عروق باشد
یا در شکم یا در گوشت واگر خونی که عادت باید ریخته شود واز انجذاب کشیده باشد یا بجهت آنکه
سرش در وقت ذبح بلند بوده خون باقی مانده در حکم جا... حکم بنجاست آن نموده اند واگر جامه یا...
کرده شوید فشردن آن واجب نیست باب در بیان نماز است ودر آن چند فصل است فصل اول
در بیان اعداد نمازهاست بدانکه نماز افضل طاعات واقرب قربات واعظم عبادات است ودر فریضه

از فرایض

از فرایض الهی را مثل آن تاکید وتحریص نموده اند وواجبی از واجبات را مثل آن مبالغه در حفظ آن
نکرده حتی آنکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شده که فرموده اند که نیست میانه کفر واسلام فرقی مگر آنکه
ترک کند فریضه نماز را عمدا یا متهاونا ودر حدیث دیگر فرموده اند مثل نماز مثل عمود خیمه است که
اگر آن زده شود خیمه بپا میشود وطنابها ومیخها وپرده اش نفعی دارد واگر عمود شکسته شود دیگر
میخ وطناب وپرده را نفعی نیست ودیگر در حدیث از حضرت صادق ع روایت شده که محبوبترین اعمال نزد
خدا نماز است وآخر وصیتی که انبیا بآن وصیت میکرده اند نماز بوده وباخبار دیگر باب بسیاری است
وامری که باین حد صاحب شریعت در باب آن مبالغه فرموده اند اهمال نباید شمرد وحدود آنرا ضایع
نباید ساخت وآن عبادتی است که از هر کس طلب فرموده اند خواه فقیر وخواه غنی وخواه زن وخواه
مرد وخواه حر وخواه مملوک وخواه در سفر وخواه در حضر ودر هیچ حال از حالات از هیچ یک از مکلفین
ساقط نمیشود اگرچه حال خوف وضرورت باشد حتی در حین مرض وحتی در حین غرق شدن
مگر از زن در حال حیض وقضای آن بر او واجب نیست مگر در حال فقدان طهورین که محل خلافست
چون این مقدمه معلوم شد بدانکه نمازیکه در شرع مطلوب است بر دو قسم است واجب ومستحب
وهر یکی را اقسام کثیره میباشد اما نماز واجب فرایض یومیه است وجمعه وعیدین ونماز طواف
ونماز میت ونماز آیات ونماز احتیاط وآنچه را که مکلف واجب کند بنذر وشبه آن وهر یک در جای
خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما نماز یومیه پس هفده رکعت نماز واجب است در حضر
ویازده رکعت در سفر بتفصیلی که معلوم است که در صبح دو رکعت در سفر وحضر ودر ظهر چهار رکعت
در حضر دو رکعت در سفر وهمچنین است عصر ودر حضر مغرب سه رکعت ودر سفر هم سه رکعت وعشا

چهار رکعت در حضر و دو رکعت در سفر و زیاده بر این نمازها در شبانه روز باجمال شرع واجب نیست و امر
بمحافظت آن نمازها در شرع شده و تاکید بمحافظت نماز وسطی فرموده و در تعیین آن خلافست و حمل
باینکه آن نماز ظهر است خالی از قوت نیست و مستحب است در هر شبانه روزی در حضر سی و چهار
رکعت و آنرا نوافل یومیه گویند هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت
بعد از نماز مغرب و دو رکعت بعد از عشا که وتیره اش گویند و یازده رکعت نماز شب و دو رکعت نافله
صبح و تاکید بلیغ شده بنوافل یومیه خصوصا نماز شب و فضلش بجهة ثوابش زیاده از عد است
و مکروه است کلام میان مغرب و نافله آن بلکه میان نافله آن نیز مکروه دانسته اند و مبادرت
بنماز مغرب اولی است و بعضی قبل از همه تعقیبات و بعضی بعد از تسبیح زهرا ع از همه مقدم داشتن
اولی و افضل میدانند و در جواز قیام در وتیره خلاف است و قول بعدم جواز احوط بلکه حکم بان
بعید نیست و نماز وتر را باید از نماز شفع جدا کرد و سه رکعت را بیک سلام کردن مثل نماز مغرب
جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و جماعتی از علما ذکر کرده اند که کسی که نماز شب از او فوت
شود بجهة خواب قبل از صبح پس وتر که مراد از آن نماز شفع و وتر است با سنت وتر که مراد نافله
فجر است بجا بیاورد نماز شب بجهة او نوشته شود و عمل باینچه گفته اند باکی نیست زیرا که حدیث
صحیح بان دلالت میکند و انچه دلالت میکند بر آن اخبار بسیار و مستفاد میشود از جماعتی از
علماء ابرار اینست که قرائت قل هو الله در دو رکعت شفع و رکعت وتر ارجح است و بعضی مستحب آن
میدانند در دو رکعت اول توحید و معوذتین را و در رکعت سیم توحید را مکرر بیه و بعضی مستحب میدانند
در دو رکعت شفع ملک و هل اتی علی الانسان را مستحب است قنوت در رکعت وتر قبل از رکوع و وظیفه معین

در آن

در آن نیست بلکه انچه خواهد دعا میکند از برای دین و دنیا و در بعضی از اخبار است که ثنا کن خدای را و صلوات
فرست بر پیغمبر صلعم و استغفار کن بجهة گناه عظیم خود و مسطور است خواندن در قنوت ادعیه که از
ائمه ع وارد شده و مستحب است در قنوت هفتاد مرتبه استغفار و در حدیث از جعفر صادق ع
وارد شده که استغفار کن در وتر هفتاد مرتبه در حالی که دست چپ بلند کرده باشی و بدست
راست استغفار را بشماری و عادت پیغمبر ع این بود که استغفار میکردند در وتر هفتاد مرتبه
و بین هفت مرتبه میفرمود هذا مقام العائذ بک من النار و هم خبر مستحب است که سیصد مرتبه بگوید
العفو العفو و مستحب است در [illegible] را باسمهم و اقل آن چهل نفر است و بعضی
گفته اند که ابتدا باصحاب پیغمبر ع و ائمه هدی ع میکنند و دعا میکنند بر ایشان و مکرر آنرا و در بعضی
از اخبار است که اگر خواهی دعا بسیار کنی بر شخص خود و نفرین میکنی اعدا را اگر خواهی اسم ایشان را می بری
و دعای توجه در وتر مستحب است [illegible] و بعضی گفته اند و مستحب است زیاده بر نوافل یومیه میان
مغرب و عشا دو رکعت نماز و آنرا غفیله گویند زیرا که آن ساعت را ساعت غفلت میگویند و از حضرت صادق
ع روایت شده که هر که دو رکعت نماز کند میان مغرب و عشا و در رکعت اول بعد از حمد بخواند و ذا
النون اذ ذهب مغاضبا تا و کذلک ننجی المومنین و در رکعت ثانی حمد و آیه و عنده مفاتح الغیب تا اخر
بعد از قرائت دست بردارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و بجای کذا و کذا حاجت خود را بگوید و بگوید اللهم انت ولی نعمتی
والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد و آله علیهم السلام لما قضیتها لی سئوال نکند حاجت را
مگر اینکه خدا برآورد و مخصوص عمل کردن بجمیع کیفیات است که در روایت وارد شده از کیفیت قرائت و سوال

و از حضرت امیر المؤمنین ع وارد شده که رسول خدا ص فرمود وصیت میکنم شما را بدو رکعت میانه شام و خفتن
که در رکعت اول حمد و اذا زلزلت سیزده مرتبه و در ثانی حمد و پانزده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس
کسی که این عمل را در هر ماه بکند از مؤمنین است و اگر در هر سال بکند از محسنین است و اگر در هر هفته بجا آورد
از مصلین و اگر در هر شب بکند رامن خواهد بود در بهشت و ثوابش را کسی احصا نمیکند مگر خدا و علما را بانی
در آنها باکی نیست و اولی اینست که نافله را در هیچ حال ترک نکند بعضی گفته اند از جهت عذر که از آنجمله است
هم و غم ترک میشود و صحیح است میان آن که در قبل از نماز شب و بعضی از علما گفته اند که صحیح است
بجا آوردن نماز شب هفتم؟ و در جمله وقت و [illegible] روایت صحیحه ابن [illegible] از حضرت صادق ع که حکایت نماز
پیغمبر ص میکرده اند دلالت بر آن هست و ذکر کرده که فرموده الله [illegible] ایشان این بود که طهور و چوب را حاضر
میکرده اند و در تحتش سر خود میکذاردند و [illegible] مسواک خود را [illegible] گذاشت و میخوابیدند
انقدر که میخواستند چون بیدار میشدند می نشستند و چشم بر آسمان میکردند و میخواندند آیات
ان فی خلق السموات و الارض تا اخر و مسواک کرده طهارت بجا آورده میرفتند بسوی
مسجد و چهار رکعت نماز میکردند و رکوع و سجود را بسیار طول میدادند پس میخوابیدند چون بیدار میشدند
وظایف را بجا میآوردند و قرآن و دو رکعت دیگر را بجا میآوردند و آنچه در روایت است شرط نیست بلکه
مجموع عمل با هم میتوان بجا آورد چنانچه در حدیث دیگر وارد شده و مستحب است صلوات میان نافله صبح و نماز
صبح و مستحب است ادعیه ماثوره در نوافل و مستحب است خوابیدن بر جانب ایمن بعد از نافله صبح
که اخر نماز شب است و خواندن پنج آیه از آل عمران تا الی المیعاد و خواندن این دعا فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین تا اخر دعا و در کتب ادعیه مذکور است و جماعتی تجویز کرده اند

تبدیل

تبدیل نخبیعه را بحمد و تشهد رحمت تجویز فرموده تبدیل او حبله رفتن و تکلم کردن و خوابیدن افضل دانسته
اند و در رکعتین مستحب آیت از قرائت در رکعت اول بعد از حمد [illegible] خلاف است و بعضی مستحب میدانند قرائت
حمد و سی مرتبه اخلاص و بعضی در رکعت اول بعد از حمد سه مرتبه اخلاص و در ثانیه سی مرتبه قل یا
ایها الکافرون و بعضی صحیح میدانند قل یا ایها الکافرون را در اول هر رکعت از نماز شب و بعضی در
رکعت اول بعد از حمد اخلاص و در ثانی قل یا ایها الکافرون را و بعضی از علما گفته اند که مستحب است
متعبد اعمل بجمیع اقوال در اعمال مختلفه و مستحب است طول دادن با وسعت وقت و تخفیف آن با تنگی
وقت و در دو رکعت نافله فجر [illegible] بعد از حمد در اول و اخلاص در ثانی و مستحب است
توجه را در نوافل ظهر و مغرب و [illegible] نوافل شب [illegible] بعضی ذکر کرده اند و مستحب است طول
میدهد بقدر قیام آن و سجود [illegible] رکوع [illegible] رکوع و سجودش مساوی است و افضل صفات است
در نوافل روز و جهر در نوافل شب و جواز [illegible] در نوافل بعضی [illegible] خلاف
است اقوی جواز است و احوط عدم جواز است و در حالی که نشسته بجا آورد مشهور آنست که هر دو
رکعت را بیک رکعت حساب نماید و اگر رکعتی را بر کعتی محسوب دارد نیز جایز است و کسی که نشسته نماز
میکند مستحب است که بعد از قرائت برخیزد و در حال قیام رکوع کند که نماز قائم محسوب او نوشته
شود و مستحبست که اگر نشسته نماز کند در حال قرائت مربع بنشیند و در حال سجود [illegible] زانو نموده
باشد و در جواز خوابیده بجا آوردن [illegible] با قدرت بر قیام نیز خلاف است و قول بجواز اقوی است
و احوط ترک است و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است [illegible] بعضی تجویز کرده اند و اقوی
سقوط است و نافله مغرب و شب ساقط نیست و بعضی نوافل فرایض را در اماکن اربعه که اتمام در آنها

جایز است ساقط نمیدانند بر مسافر و این مشکل است و از بعضی ظاهر میشود که نوافل ماه مبارک در سفر
ساقط نمیشود و آیا سفری که موجب سقوط نافله میشود باید مباح باشد یا نه ظاهر عدم سقوط در
سفر حرام است پس سقوط نافله دایر مدار قصر است و لهذا تصریح کرده اند بسقوط نافله در حال خوف
که موجب قصر باشد بجمیع نوافل هر دو رکعت بیک تشهد و سلام است مگر وتر و صلوة اعرابی چنانچه
مشهور گفته اند و بعضی غیر از این نیز استثنا کرده اند و آن مشکل است و شرط است در وجوب نماز
بلوغ و عقل و اما اسلام شرط وجوب نیست بلکه شرط صحت است و مستحب است تمرین طفل در شش
سالگی و بعضی در هفت سالگی گفته اند و بعضی گفته اند در ده سالگی او را میزنند بجهة نماز و بعضی
در نه سالگی گفته اند و مخیر است در نیت میانه وجوب و ندب چنانچه بعضی گفته اند و مستحب است
تفریق اطفال در نماز جماعت در روایت شده از ... که چون پسر سه ساله شود میگویند که بگو لا اله الا
الله هفت مرتبه پس او را وامیگذارند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز پس میگویند باو که بگو
محمد رسول الله هفت نوبت پس چون چهار ساله تمام شد میگویند بگو صلی الله علیه و آله پس چون شش
سالش گذشت امر میکنند او را بشستن رو و دستها و نماز پس چون نه ساله شد روزه و نماز را
یاد ایشان میدهند بجهة آن او را میزنند چون وضو و نماز را یاد گرفت خدا والدین او را می آمرزد
و بعضی گفته اند که اگر نماز کرده و بالغ شد در وقت نماز را اعاده میکند   در اوقات نماز
است بدانکه نماز یومیه را وقتی است معین که تقدیم و تاخیر از آن جایز نیست و از برای هر یک
از اینها دو وقت است وقت فضیلت و وقت اجزاء و تاخیر از وقت فضیلت جایز است و کراهت
نیست بلی تارك مستحب است اگر در وقت آخر بجا آورد و نوافل یومیه نیز موقتند باوقات خاصه

اما

اما نافلهٔ مغرب پس اول وقتش بعد از فراغ از نماز مغرب است و در آخر آن خلاف است اقوی آن است که
وقتش تا برطرف شدن سرخی حمرهٔ مغربیه است و اعتباری در سفیدی در جانب مغرب بعد از حمره
نیست و بعضی وقتش را ممتد بامتداد وقت نماز مغرب میدانند و اگر وقت نافله خارج شود بعد از
آن شروع در نافله در جواز اتمام نافله ... و مزاحمت فریضه بنافله خلاف است و در مسئله
چندین قول است و لکن اقرب ... وجوب قطع و عدم جواز اتمام است مطلقا حتی از دو رکعتی که
شروع در آن کرده باید قطع نماید و اگر شك در ... وقت نافله حکم میکند ببقاء آن و اما
وقت وتیره بعد از نماز عشا است و وقتش ممتد است بامتداد وقت عشاء و اگر نصف شب شود و ...
بجا نیاورده باشد تصریح کرده اند جمعی بانکه قضا است و اگر نصف شب داخل شود و ...
آن باشد در جواز اتمام و صحت آن خلاف است اقرب عدم صحت است اگر تمام آنرا در وقت ادا
نکند لکن تمام کردنش احتیاطا باکی نیست و مستحب است که وتیره را آخر نوافل قرار دهد و مستحب است
در آن قرائت واقعه و توحید و اما نماز شب پس اول وقت آن بعد از نصف شب است پس تقدیم بر آن
بدون عذر جایز نیست و وقتش ممتد است تا طلوع فجر ثانی و مراد از نماز شب مجموع هشت رکعت
و شفع و وتر است و مراد از نصف شب نصف مجموع مابین غروب شمس و طلوع شمس است چنانچه
بعضی تصریح کرده اند و آن معلوم میشود بسر از زیر شدن و میل کردن ستارهائی که
در وقت غروب شمس طالع شده اند و اگر چهار رکعت را از آن بجا آورده صبح طالع شود جایز است
تمام کردن آن و مزاحمه نماز صبح و اگر خواهد میتواند آنرا ترك کند و مابقی را بعد از نماز صبح بجا
آورد بلکه آن افضل است و متحقق میشود ادراك چهار رکعت باکمال سجدهٔ آخر از رکعت چهارم

اگرچه چون سر برنداشته باشد و لحوظ عدم مزاحمه است در حالی که باعث فوت وقت فضیلت نماز
صبح شود اگرچه جواز آن حتی در این حال در کمال قوت است و در صورت مزاحمه بجا آوردن ابتدای آن نماز نافله
بعد از طلوع فجر ما بقی را بتخفیف بجای آورد و اقتصار بر اقل آنچه مجزی است مینماید پس سوره را ترک میکند
و در رکوع و سجود یک تسبیح میگوید و اگر نشسته زود تواند بجا آورد نشسته میکند و ابلغ جواز مزاحمه
در وقتی است که چهار رکعت بجا آورده و لیکن آنکه شروع را درک میکند پس خطا ایش ظاهر شود یا در صورت
علم باینکه وقت زیاده از چهار رکعت نیست نیز جایز است او را شروع بچهار رکعت و مزاحمه بعد از آن
خواه عمل نماز را تا ضیق وقت … باشد … بعضی از علما تصریح کرده اند بجواز آن در هر دو
قسم و در صورت مزاحمه محتاج بنیت ادا یا قضا نیست و … نیز جزء نماز شب است پس آنرا
نیز در این صورت بجا میتوان آورد و اگرچه آن رکعت قبل از فجر … باشد مزاحمه جایز نخواهد شد
بلکه حرام میدانند … لکن در اثنای نماز صبح … تطوع کند از اوقات قضای فرایض یومیه و غیر یومیه از آنچه
قضای آن واجب است میتوان آنرا در هر وقتی بجا آورد مگر در وقتی که وقت فریضه حاضره یومیه
تنگ شود خواه فریضه حاضره جمعه باشد یا غیر آن و هرگاه وقت حاضره یومیه تنگ شود آنرا
باید مقدم داشت بر غیر آن … اگرچه ادای غیر یومیه باشد مثل نماز کسوفین هم چنانچه
جماعتی که نقله اند … فوریه نماز قضای … آنرا بجا آوردن فریضه حاضره است و در وسعت
وقت اگرچه احوط فوریه است پس اگر در اثنای نماز قضای یومیه شود که وقت حاضره تنگ شد
آنرا قطع کرده شروع بحاضره مینماید چنانچه از جماعتی ظاهر میشود و در اوقاتی که نماز مکروه است
قضای نمازهای فوت شده مکروه نیست هر نمازی که در شرع وقت معین بجهة آن معین شده مثل

نماز

تاخیر چه نماز نیست تقدیم بر وقت و نه تاخیر از وقت و حکم جزء نیز حکم کل است پس جزء نیز تقدیم و تاخیرش
جایز نیست خواه عذر باشد یا نه حتی نماز عشا را اگرچه بعضی را در آن خلاف است که کسی را عامدا قبل از
وقت شروع در نماز کند نمازش باطل است اگرچه بعض از آنرا در وقت کند اگرچه آن جزء قبل از وقت
تکبیر تنها باشد بلکه نیت تنها نیز همین حکم دارد و اگر آنرا جزء دانیم و اگرچه باعث بر تقدیم تغافل باشد
و اگر شروع بنماز کند باینکه باعتقاد او وقت داخل شده پس معلوم شود که همه اش در وقت اتفاق
افتاده پس اگر … که ممنوع است از آن … و اگر باعتقادش این جایز بوده
شبهه صحت نمازش در کمال قوت … و در این نماز اگر تفاوتی اگر
کسی نماز را تمامها قبل از وقت کند … نسیان نماز … فاسد است خواه مراعات وقت را فراموش کرده
باشد یا اینکه نماز کند و اصلا وقت را … یا اینکه نماز را وقتی هست و اگر شروع بنماز کرد
قبل از وقت و آنرا تمام کرد در وقت در صحت و فساد نمازش خلاف است و لیکن در نظر فقیر فساد نمازش است
اگر آنچه قبل از وقت اتفاق افتاده همان تکبیرة الاحرام بوده باشد و اما اگر نسیانا شروع بنماز کرد
پس مجموع آن در وقت اتفاق افتاد پس اقرب صحت آن نماز است بجهت نسیانی که بوده باشد و اگر جهلا
نماز را تمامها قبل از وقت کند نمازش باطل است خواه جاهل بحکم باشد یا بمعنی که ندانند که
نماز را وقتی هست و باید مراعات آن نمود یا جاهل بموضع یا بمعنی که ندانند که وقت داخل شده
یا جاهل بتفصیل اوقات باشد اگرچه داند که نماز را وقتی است که باید در آن وقت کرد یا جاهل
بحکم نماز قبل از وقت باشد و اگر شروع بنماز کند جاهل بهر معنی که باشد قبل از وقت و نمازش را
در وقت تمام کند نیز نمازش باطل است و قول بصحت ضعیف است و اگر جاهل بحکم نماز کند و معلوم شود

که رجوع نمازش در وقت در صحت نمازش خلاف است و مسئله در کمال اشکال است لکن قول بصحت اقرب است (شک)
ومع هذا ترک احتیاط نکند و اگر عالم بحکم نماز بجا نیاورد در وقتی که شک در دخول وقت داشته باشد
پس معلوم شود که رجوع آن در وقت بوده و اگر دخول در نماز با اعتقادش جایز بوده بجهة شبهه نمازش
صحیح است و بعضی فقها نماز چنین را فاسد میدانند پس احتیاط را ترک نکند و اگر بجهة ظن بدخول
وقت نماز را بتمامها قبل از وقت کرده نمازش باطل است اگرچه ظنی که شرعا معتبر بوده و اگر معین
شود که ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده بود اگر ظن معتبر در شرع بوده
نمازش صحیح است والا در صحت صلوتش اشکال است پس احتیاط را ترک ننماید و بآن نماز اکتفا
نکند و در هر جائی که حکم شد بفساد نماز باعتبار وقوع کل آن نماز یا بعضی از آن قبل از وقت باید آن را بعد
دخول وقت اعاده نماید و اگر اعاده نکرده باشد بعد از وقت قضا نماید و اگر در اثنای نماز فسادش
معلوم شود باید قطع نماید آن را و با امکان تحصیل علم بدخول وقت نه باعتبار تاخیر آن اکتفا بظن نمیتوان
نمود اگر ضرری و حرجی در تحصیل علم نباشد و قول بجواز اعتماد بر ظن بجائی است و اگر (ضعیف) [illegible]
است و اگر ممکن نشود تحصیل علم بهیچ وجه اگرچه بتاخیر نماز باشد مدة طویلی اعتماد بر ظن جایز
است و اگر بتاخیر نماز مدة طویلی تحصیل علم توان نمود و لکن بدون آن ممکن نباشد بجهة ابری
یا غباری یا نحو آن در جواز اعتماد بظن و عدم وجوب صبر بجهة تحصیل علم و وجوب تاخیر خلاف (است)
و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را ترک نکند لکن قول بجواز اعتماد بر ظن در این حال
اقرب است و بنابر جواز اعتماد بر ظن شرط نیست که آن ظن حاصل از سببی خاصی بوده باشد
بلکه از هر چه حاصل شود اعتماد میتوان نمود و هم چنین شرط نیست که آن ظن قوی و متاخم علم باشد

بلکه

[illegible] کافی است [illegible] نیست [illegible] و تجسس کردن بجهة اکتفا [illegible] را معارض هست که
[illegible] بانه لکن این در صورتی است که داند که بدون تاخیر علم حاصل نمیشود اما با احتمال
حصول آن [illegible] بعضی از امارات و اسباب اعتماد بر آن ظن بدون اجتهاد جایز نیست پس تفحص
بآن نحوی که موجب تاخیر [illegible] است پس فحص [illegible] مدة طویله و سوال از اشخاص بسیار
و رفتن [illegible] نیست اما تاخیر قلیلی که [illegible] فحص [illegible] لابد [illegible]
و اگر تحصیل علم [illegible] ممکن باشد [illegible] بظن میتوان کرد باید متحمل مشقت شود
و عسر و علم را تحصیل کند [illegible] اعتماد است اما ترک احتیاط نکند
و در این حال [illegible] در جواز [illegible] دخول وقت اشکال است پس احتیاط البته ترک ننماید
اما شهادت یک عادل [illegible] اگرچه فرض کنیم قبول قول عدلین را در صورتی که
عمل بظن جایز باشد [illegible] اگر افاده ظن نماید و الا [illegible] اذان
موذنی را اعتمادی برآن نیست خواه ثقه باشد یا نه اگر علم ممکن باشد مگر اینکه اذان ایشان
افاده علم نماید و در صورت عدم امکان علم اعتماد باذان میتوان کرد اگر افاده ظن نماید بجهة
ظن پس فرقی میانه موذن عادل و فاسق و مخالف و شیعه نیست و اگر افاده ظن ننماید اعتماد
بر آن نیست در هیچ حال و هم چنین اعتمادی بخواندن خروس و بال زدن آنها نیست در حکم [illegible]
مگر افاده علم نماید و یا افاده ظن نماید در جائی که اعتماد بظن توان نمود و جماعتی از علماء گفته
اند که کسی که کور باشد یا محبوس باشد در مکان تاریکی که تشخیص اوقات نتواند داد و معانی که (معرفت)
اوقات نداشته باشد جایز است ایشان را تقلید غیر و آن مشکل است بلکه تحقیق آنست که اگر (ایشان را)

تحصیل علم ممکن و اگرچه بتاخیر نماز انفی باشد واجب است ایشانرا تحصیل علم و اگر بعد وجود علم ممکن نباشد
اگر ایشانرا تحصیل ظن ممکن باشد و اگرچه باختیار دیگر باشد من باب الظن عمل میکنند و اگر نه علم و نه
ظن ممکن باشد در این وقت تقلید جایز است و بعضی گفته اند که اگر مظنه بخروج وقت نافله داشته
باشد نافله را ترک کند و شروع بفریضه نماید و نافله را قضا کند و این احوط است اگرچه لزوم آن
معلوم نیست و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب معرفت وقت و حق اینست که اگر مراد وجوب شرعی است
که بر ترکش عقاب بوده باشد پس آن معلوم نیست و اگر وجوب من باب المقدمه است که بر ترک
آن بخصوصه عقابی نیست پس آن حق است لکن واجب تقدیری است که واجب بجا آوردن نماز باشد در وقت
موقوف است بر آن پس بنابر این معرفت وقت بنحویکه علما ذکر کرده اند و تفصیلاتی که داده اند واجب
نیست، **فصل دوم** در لباس مصلی است بدانکه جایز نیست نماز در جلد میته خواه ماکول اللحم باشد
یا نه خواه دباغی شده باشد یا نه و خواه نجس العین باشد یا نه خواه صلاحیت ستر عورت داشته
باشد یا نه بلکه با خود داشتن آن جایز نیست اگرچه پوشیده باشد خواه نماز فریضه داشته باشد
یا نافله خواه نماز میت باشد یا غیر آن پس اگر علما در آن نماز کند یا با خود دارد نمازش باطل است و صورت
سهو اشکالست لکن اقرب عدم فساد است مگر اینکه آن میته نجس یا غیر ماکول اللحم باشد که حکم
نجس و غیر ماکول بر آن جاری میشود و اما حکم خصوص میته حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد
یا اعم است که شامل مثل ماهی و مار نیز هست در آن خلافست لکن اقرب تعمیم حکم است و نماز در مو
و کرک و پشم که از حیوان ماکول اللحم جدا شده باشد یا تراشیده باشد در حال حیوة یا بعد از موت اشکالی
نیست و محتاج بشستن نیز نیست و اگر از میته کنده باشند در آن خلافست و معظم جواز نماز است در آن

لکن

لکن اگر علم بنجاست آن موی کنده شده داشته باشد بنحوی که زایل آن نشود الا با شستن یا کندن بنحوی
آنرا باید شست یا باید کند اگر نماز موقوف بر طهارت آن پشم مثلا بوده باشد اگرچه از میته نبوده
باشد آنرا باید کند و بعضی غسل را مطلقا واجب میدانند و این احوط است و بنابر این مسئله متفرع میشود
مسئله مهمه عام البلوی و آن اینست که بنابر قطعا که اصل طهارت می کنده شده از حیوان میت
اگرچه آن جزئی که داخل است در جلد بوده باشد اگر در حال وضو یا غسل موئی از ریش یا بدن
کنده شود چنانچه غالب اتفاق می افتد اگر آن مو یا آن جزو از آن که داخل جلد بوده ملاقات
کند با آبی که بر او یا دست زده آن آب یا آنکه آب قلیل است نجس نمیشود و در وضو و غسل
خللی عارض نمیگردد و هم چنانچه در مو و پشم حیوان ماکول اللحم نماز جایز است مطلقا اگرچه از میته
هم جایز است در دیگر آن و استخوان آن و جمیع انچه حیوة در آن حلول نکرده و موقوف بر شستن نیست
مگر با شرطی سابقه و نماز در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از تذکیه بی اشکال است اگرچه دباغی نشده
باشد و بعضی موقوف بدباغی میدانند و آن احوط است و اگر شک کند در جلد حیوان ماکول اللحم
که مذکی است یا میته آیا جایز است نماز در آن یا نه مسئله محل اشکال است و تحقیق
آنست که مسئله را چندین صورت است و حکم در آنها مختلف است صورت اول اینکه جلد یا
که فرض شود که علم بتذکیه آن نداریم از دست مسلمی گرفته شده که آن مسلم محکوم بکفر نیست
و میته و ذبیحه اهل کتاب را نیز حلال میدانند و غیر اینها که از دست کسی گرفته که اگر خود که
آن از دست او میگرفتیم حکم بمیته بودن آن نمیکردیم پس در این حال حکم بطهارت آن جلد میشود
بلکه جایز است نماز در آن خواه آن مسلم اثنا عشری باشد یا غیر اثنا عشری اگرچه از مخالفین باشد

خواه در کرفتن بطریق انتقال عین مثل بیع وهبه ونحو آن باشد یا بطریق انتقال منفعت مثل اجاره
وعاریه بلکه اخذ بطریق غصب نیز حکم بطهارت میشود و بالجمله بمجرد وجود جلد در دست مسلم
حکم بطهارت آن میشود اگرچه مظنه داشته باشد که تذکیه نشده و صبی و خنثی نیز مثل مسلم
اند و فرق میانه سفیه و رشید نیست صورت دوم انکه آن جلد را از دست مسلمی که محکوم
بکفر نیست کرفته شود و عن انکه او از دست کسی کرفته که اگر از دست او کرفته شود
حکم بمیته بودن آن جلد میشود و مثل آن مسلم حلال میداند میته را بدباغی اما خبر دهد
که آن جلد مذکی است یا نه و در طهارت و جواز نماز در آن جلد خلاف است لکن اقرب طهارت
آن و جواز نماز کردن در آن است لکن احوط اجتناب آن است و اگر مسلم مستحل میته بدباغی
خبر دهد بتذکیه قول او معتبر است و اگر خبر دهد باینکه آن جلد میته است حکم بنجاست آن
میشود و اگر ندانند که آن مسلم میته را بدباغی حلال میداند حکم بطهارت آن جلدی که از او کرفته
میشود و بالجمله جایز است نماز در جلدی که از مسلمی که حکم بکفر آن نمیشود کرفته شود اگر نداند
که آن میته است محض بمجرد احتمال میته بودن آن خواه بداند که او میته حلال میداند یا ذبیحه
اهل کتاب را حلال میداند یا ندانند وخواه در بلاد اسلام بوده باشد یا بلاد کفر و حکم
زن وخنثی حکم مرد است و اگر ظن داشته باشد باینکه آن میته است نیز حکم بطهارت
میشود لکن احوط اجتناب است صورت سیم انکه از سوق مسلمانان کرفته شود
لکن از دست کافری کرفته نشود و این جلد را حکم حکم بطهارت میشود و جایز است
نماز در آن خواه آن سوق در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر خواه آن شخص که از او کرفته

شد

شده معلوم باشد اسلام او یا مجهول الحال باشد و اگر معلوم الکفر باشد حکم بنجاست آن میشود و معتبر در
اسم سوق است پس دکاکین معدودی که در اطراف واقع شده باشد اعتباری بآن نیست مراد بسوق
اسلام آنست که غالب اهل آن مسلمانان باشند اگرچه حاکم ایشان کافر باشد و اگر صاحب آن خبر دهد
که آن میته است حکم بنجاست آن میشود صورت چهارم انکه در بلادی کرفته شود که غالب آن اهل
اسلام میباشند و آن کسی که از او کرفته شده کافر نباشد پس این جلد نیز محکوم بطهارت است و جایز
است نماز در آن خواه آن شخص معلوم باشد اسلامش یا مجهول الحال و خواه میته را حلال داند یا نه
خواه خبر بتذکیه بدهد یا نه مگر انکه خبر دهد باینکه میته است که حکم بنجاست میشود صورت پنجم
انکه آن جلد از دست کافری کرفته شود و این محکوم است بنجاست و عدم جواز نماز در آن خواه آن
کافر حربی باشد یا ذمی یا مرتد یا غیر آن اگرچه از فرقه مسلمین باشد مثل غلات و خوارج لکن
این قسم اشکالست و اگر بداند که آن کافر از مومنین کرفته اقرب جواز نماز است در آن هم چنانچه
اگر بداند که مسلم از کافری کرفته اقرب حکم بعدم جواز نماز است در آن نیز صورت ششم انکه اگر
در سوق و بازار کفر از کسی بکیرد که اسلام او معلوم نباشد یا در دار الکفر کرفته شود از کسی غیر
معلوم الاسلام اقرب حکم بنجاست میشود و نماز در آن جایز نیست خواه خبر بتذکیه بدهد یا نه صورت هفتم
انکه آن جلد را از دست کسی نکیرد بلکه افتاده باشد در جائی خواه بلاد اسلام باشد یا کفر حکم آن
در کمال اشکالست لکن اقوی و احوط وجوب اجتناب است و شک در تذکیه حیوان غیر ماکول اللحم
مثل شک در تذکیه ماکول اللحم است در جمیع اقسام سابقه و جایز نیست نماز در جلد حیوان غیر ماکول
اللحم غیر از سنجاب و خز پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگرچه تذکیه شوند و دباغی شوند و هم چنین

جایز نیست نماز در جلد کلب و خنزیر و پلنگ و یوز و کرک و خارپشت و حشرات و مسوخات و کربه و مرغهای
که ماکول اللحم نیستند و حیوانات دریائی که ماکول اللحم نیستند و همچنین جایز نیست در جلد روباه و شغال
و قول بجواز ضعیف است و همچنین جایز نیست نماز در جلد سمور و قنک و همچنین جایز نیست نماز در جلد حواصل
خوارزمیه و فرقی میانه مذکی و غیر آن نیست خواه دباغی شده باشد یا نه و فرقی میانه ساتر و غیر آن
نیست و همچنانکه نماز در جلد آنها جایز نیست همچنین جایز نیست نماز در موی آنها و پشم و کرک و پر و استخوان
آنها و غیر آن از گوشت و پی و مغز آن و اگر اجزای آن حیوانات مثل ذیر جامه و کلاه کرده باشند نیز نماز در آن
جایز نیست و قول بجواز ضعیف است و ملحق میشود با آن هر جامه که از حیوان غیر ماکول اللحم باشد اگرچه
متوان بود و اگر جزوی از آن حیوان با خود داشته باشد و نه پوشیده باشد اگر اگرچه صلاحیت ستر عورت
داشته باشد در جواز نماز با آن خلافست جمعی قایلند بعدم جواز و فساد نماز و حقی در هر جزوی از حیوان
غیر ماکول اللحم که با خود داشته باشد اگرچه یک موی آن بوده باشد و جمعی قایل بجواز اند و حکم بعدم
جواز را مخصوص با آن صورتی کرده که پوشیده باشد میدانند و مسئله محل اشکالست لکن اقرب جواز است
لکن احتیاط را نباید ترک کرد برعایت قول اول پس نماز در موهای کربه که بجامه می نشیند باید ازاله
نمود و همچنین سایر اجزای حیوانات غیر ماکول اللحم غیر انسان استثنا میشود و عرق و رطوبات و سایر
فضلاتی از آنها پاکست حکمش حکم مو و استخوان آنها است و همچنین فی ذاتها و اما اگر آب یا غیر از اینها
و بعینه بر کرده اند بدون استحاله یا انقلاب نماز با آن ضرری ندارد و اگر رطوبتی از آن ببدن یا جامه برسد
و خشک شود و جزوی از آن نماند محتاج بشستن نیست مانند نجاست و استخوان حیوان مثل سایر اجزا آن
است پس هرگاه با ماجرا باید ترک کند اگرچه قلیلی باشد و اگر موی خورش کند شده باشد و با او باشد

نماز

نماز در آن جایز است اگرچه با جزء غیر ماکول اللحم نماز را تجویز بکنیم و حکم ناخن و عرق و آب دهن و سایر رطوبات
و فضلات طاهره حکم مو است حتی مثل شیر و عذی و منی و ودی و اشک چشم بلکه اقرب جواز نماز است با فضلات
طاهره غیر خود و موی غیر و اما اگر از موی خورش یا غیر لباسی ساخته باشد و جواز نماز در آن اشکالست
لکن اقوی جواز است اگرچه احوط ترک است و همچنین جایز است نماز در پوستهای حیره و قبوره قی
که از خرها و مثلها در وقت به شدن یا غیر آن کنده میشود یا از سرکجها بیجا کنده میشود یا از دست
و بدن سودایها کنده میشود اگرچه در جزء مستصحب قایل بمنع باشیم و اما اگر آن پوستها از غیر خود شد
باشد اقوی و احوط لزوم اجتناب است و اما نماز با ابریشم مکیک و پیله و عکس پاکی نیست و همچنین
با موم و عسل اگرچه با جزء مستصحب جایز ندانیم و در لباس مشتبه و محتمل احوط اجتناب است
لکن اقوی جواز است و همچنین جایز است نماز با آن بنوزن زنده و هر حیوانی که گوشت نداره و نماز
با مروارید پاکی نیست و همچنین با صدف و اگر حیوان غیر ماکول اللحم خود را بچسباند بخصوص در حال نماز
اقرب صحت نماز است اگرچه در جزء مستصحب منع کنیم و اگر بر روی جلد غیر ماکول اللحم یا پشم یا کرک آن
یا نحو آن نماز کند اقرب صحت نماز است و اگر شک کند در جلد و مو و نحو آن از اجزای حیوان که آیا از
حیوان ماکول اللحم است یا نه احوط و اظهر وجوب اجتناب است و همچنین اگر بداند که جلد و کرک
از غیر ماکول اللحم است و لکن شک کند که آیا از حیوانی است که نماز با جلد و کرک آن میتوان کرد
یا نه اقرب وجوب اجتناب است نیز و ثابت میشود بودن جلد و کرک از حیوان ماکول اللحم بشهادة
عدلین و در اثبات آن بشیاعی که مفید ظن باشد اشکال است و احتیاط را ترک نکند و لکن بقول
صاحب مال و بایع ثابت میشود و اگر حیوان را بشناسد اما نداند که ماکول اللحم است نیز بتقلید و نه

باجتهاد اقرب واحوط وجوب اجتناب است و اشکالی نیست در فساد نماز کسی که عمداً نماز کند در جلد
یا پشم یا کرک یا غیر آن از حیوان غیر ماکول اللحم بلکه چنین اگر سهواً یا جهلاً نماز کند بنا بر اقرب خواه نماز
واجب حتی نماز میت و خواه مستحب و خواه زن باشد یا مرد و اما فساد نماز در صورتی است که مجموع نماز در آن
کرده شود یا جزئی از آن کافی است در فساد یا شرط است صدق اسم نماز در آن کرده شود اقرب احتمال
اخیر است و ضرورت مثل تقیه و سرما و غیر آن اگر باعث نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است و اگر
حیوان ماکول اللحم غیر ماکول شود مثلاً آنکه انسانی او را وطی کند و یا جلال شود پس آن مثل حیوان
غیر ماکول اللحم بالذات نیست پس نماز در جلد و مویش صحیح است لکن احتیاط را ترک نباید کرد که مسئله
محل اشکال است و اما آنچه خوردن گوشتش مکروه است مثل آنچه حرام نمیباشد پس نماز در جلد و پشمش
جایز است و مکروه نیز نیست و در جواز نماز در جامه که بر وی کرک روباه باشد یا شغال بوده باشد
یا در زیر آن بوده اگر چه نجس شده باشد و جزئی از آن با آن جامه نمانده باشد خلاف است اقرب جواز
با کراهت است و نماز در کرک خز جایز است اگر خالص باشد از موی حیوانی که نماز در آن جایز نیست خواه آن
جامه ساتر باشد یا نه و در جلدش خلاف است اشهر و اظهر جواز است و احوط عدم جواز است اما جواز
آن در صورتی است که مذکی باشد و چنانچه بعضی از اصحاب گفته‌اند تذکیه آن اخراج از آب است در حال
حیوة مثل ماهی و تذکیه آن میشود هم چنانکه تذکیه سایر جلدها معلوم میشد بتفصیل سابق و اما کرک
آن پس مشروط بتذکیه نیست و اما سایر اجزایش مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست و اگر کرک
خز مغشوش شده بکرک یا موی حیوان غیر ماکول اللحم نماز در آن جایز نیست اگر چه خز غالب باشد
و اگر خز را با ابریشم منسج کند و جامه کند نماز در آن جایز است اگر خز مستهلک نشود و در تعریف خز

خلاف است اقوی آن است که آن سگ آبی نیست چنانچه بعضی از علما حکم کرده‌اند و از صحیحه عبدالرحمن حجاج و
روایت ابن ابی یعفور مستفاد میشود و از بعضی از محققین اطبا نقل شده و دلیل نکرده بعضی از علما و اشکال
کرده‌اند نماز در آن جلدی که در این زمانها مشهور بجلد خز میباشد زیرا که معلوم نیست که این
همان خزی است که در اخبار و کلام علما تجویز نماز در آن کرده‌اند و اما نماز در جلد سنجاب خلاف است
در جواز آن اقرب و احوط منع است و کرک آن مثل جلد آن میباشد و بنا بر مختار حکم سنجاب مثل حکم
سباع است در احکام و فروع و بعضی از علما گفته‌اند که گفته‌اند که سنجاب حیوانی است بقدر
موش صحرائی که مویش در غایت نرمی است از پوستش پوستین میسازند که ظریفان از آن میپوشند
و بسیار صاحب حیله است هرگاه کسی را ببیند در درختهای بلند بالا رود و در بلاد صقالبه
بسیار است و بهترین پوست آن آن است که ازرق و املس بوده باشد و حرام است پوشیدن حریر
که قابل ستر عورت بوده باشد در حال نماز و غیر نماز مگر در حال حرب و ضرورت پس پوشیدن آن
از معاصی است که اگر اصرار بر آن نماید فاسق میشود و بعضی گفته‌اند بمحض پوشیدن او را فاسق میدانند
لکن اقرب آن است که بمحض آن فاسق نمیشود در حال نماز علاوه بر حرام بودن نمازش نیز فاسد میشود
خواه با آن ستر عورت بکند یا نه و خواه نماز نافله باشد یا فریضه حتی نماز آیات و نماز میت و خواه عالم ببطلان
نماز در آن باشد یا نه بلکه اگر سهواً یا نسیاناً یا جهلاً باینکه آن حریر است نماز کند در آن نمازش
نیز فاسد است بنا بر اقرب و احوط و اگر شک کند در حریر بودن در صحت نماز در آن اشکال است
پس احتیاط را از دست ندهند و آیا شرط است در حکم نماز در حریر که مجموع نماز در آن کرده شود
یا اینکه جزئی از آن اگر در آن باشد کافی است اقرب آنست که معتبر صدق نماز در حریر است

عرفا و کجی نیز حکمش مثل حکم ابریشم است و بر اطفال حرام نیست پوشیدن حریر اگرچه ذکور باشند و همچنین
بر ولی نیز حرام نیست تمکین کردن ایشان را بر آن بنا بر اظهر و اما در فساد نماز ایشان مثلا بالغ اشکال است
و در حال حرب جایز است پوشیدن حریر اگرچه ضرورتی نباشد و معتبر صدق اسم حرب است
عرفا حقیقة نه مجازا و آیا این حکم مختص بحرب مباح است یا در حرب حرام نیز جایز است احوط اولی است
بلکه از قوت خالی نیست و جایز است پوشیدن آن قبل از شروع بحرب از قدری که عادت جاری شده
که قبل از شروع جنگ حریر پوشند و در حال حرب نماز نیز در آن توان کرد و اشکال نیست در جواز پوشیدن در حال
ضرورت و نماز در او نیز در این حال صحیح است و اما از برای تجربه دفع شپش جایز نیست و از برای زنان
پوشیدن آن در حیض و نفاس ایشان در آن نیز صحیح است [illegible] فاسد است و اما خنثی مشکل بر او جایز نیست
[illegible] و در نماز کردن مرد در جامه حریری که [illegible] مثل کلاه و قلنسوه خلاف است اقرب
[illegible] منع است [illegible] که از این قبیل
باشد [illegible] که نماز در [illegible] پوشیدنش در غیر نماز
نیست و اما فرش قرار دادن حریر جایز است حتی بجهت مردان بنا بر اشهر و اظهر و نماز بر آن و ایستادن
بر آن نیز جایز است و بعضی فرش کردن [illegible] و مضایقه از آن نیست همچنین
جایز است سواری بر آن و بالش و متکا قرار دادن آن و لحاف قرار دادن و پوشیدن روی خود بر آن مثل
لحاف و در [illegible] و بعضی پیچیدن آن از برای مردان خلاف است احوط منع است مطلقا لکن جواز اقوی
نماز و منع در نماز بعید نیست و اما حمل حریر و ابریشم در غیر نماز در آن اشکال نیست و در نماز نیز اقوی
جواز است و جایز است نماز در جامه که در اطراف دامن و سر آستینهای آن در پیچیده آن بسجاف حریر

کرده

کرده باشد بنا بر اشهر و اظهر و احوط آنست که زیاده بر چهار انگشت مضموم نباشد اگرچه اقرب
آنست که هر چند از آن اسجاف کوتاه باشد جایز است و در غیر نماز نیز پوشیدن آن جامه جایز است و این اختصاص
بجامه ندارد بلکه هر چیز اثرا می پوشند نسبت بآن جایز است حتی مثل بالای پوشها بنا بر اقرب و اگر
جیب حریر بوده باشد نیز جایز است و اگر ابریشم یا غیر آن از هر چیز نماز در آن جایز است ممزوج کنند
بنحوی که از حریر بودن خارج شود جایز است پوشیدن در نماز اگرچه ابریشم آن زیاده باشد
خواه آن ساتر عورت باشد یا نه و اگر ابریشم را مخلوط نمایند با چیزی که نماز در آن صحیح نیست
و اما پوشیدن آن در غیر نماز جایز است مثل کرک یا پشم [illegible] غیر ماکول اللحم بنحوی که جامه از حریر
محض بودن بیرون رود [illegible] در غیر نماز [illegible] بی اشکال است و اما در نماز پس اگر آن جزء غیر ابریشم
چیزی است که با وجود [illegible] آن در نماز [illegible] پوشیده باشد [illegible] در این جامه باطل
است و اگر حمل آن جایز است [illegible] در این جامه اگر
که نماز در آن جزء مخلوط کرده [illegible] اگر ابریشم [illegible] ماکول اللحم مثلا مساوی باشند
یا قدری زیاده و کم بنحوی که جامه [illegible] غیر ماکول نیز [illegible] نماز در آن جایز
است بنا بر اینکه اجزاء غیر ماکول اللحم حمل آن منع [illegible] بصورت پوشیدن دائم [illegible]
که مطلق حمل جزء غیر ماکول را منع [illegible] نماز در این جامه [illegible] اگر [illegible] ابریشم مخلوط شده
بجهت قلت آن [illegible] باشد [illegible] نماز [illegible] جایز نیست و مرجع در شناختن حریر
و غیر آن و صورت پوشیدن [illegible] نماز در آن [illegible] عرف است و اگر شک کند که آیا حریر است یا
یا نه در آن اشکال است احتیاط را ترک نکند و ظن حکمش حکم شک است و شرط نیست که [illegible] بطریق [illegible]

باشد بلکه و هم چنین کم از حریریت خارج شود کافی است اگر چه با این نحو باشد که نخ پنبه یا ابریشم را باهم
سر بیند یا باهم بتابند و جامه کنند بلکه نیز هست که نخ یا کتان و دوختن نخی در زیر یک کنار از حریر بودن
خارج شود و بالجمله مناط صدق پوشیدن حریر و نماز کردن در حریر است و اما اگر بعضی جامه
حریر باشد و استر و غیر آن یا بالعکس اگر خارج نکرد و هم چنین اگر استر و رو از غیر باشد و وسط
ابریشم مایه کرده باشند و مثل پنبه را بی منع از آن نیز اقوی است و قول بجواز ضعیف و دوختن
غیر حریر با ابریشم جایز است و قول بمنع در کمال ضعف است و هم چنین جایز است قرار دادن بند
قبا و نحو آن از حریر و هم چنین قیطان و سقایف جایز است که از ابریشم بوده باشد و هم چنین باکی نیست
بجامه که معلم از حریر بوده باشد اگر صدق ملکه کم نماز در حریر کرده و جایز نیست پوشیدن طلا در نماز
بنابر اقرب و اشهر و احوط خواه ساتر باشد یا نه حتی مثل انگشتر و کمربند و خواه نماز فریضه باشد حتی
مثل نماز جنازه و آیات و عیدین و خواه نافله و بر زنان حرام نیست پوشیدن آن حتی در نماز و نسبت بخنثی
نیز احوط ترک است و پوشیدن در غیر نماز نیز بر مردان حرام است مطلقا اگر چه یک انگشتر باشد و جعل آن را
از معاصی کبیره میدانند و لکن اقرب اینست که از صغایر است و احوط ترک تزیین بطلا است بجهت مردان اگر چه
نپوشند و جمعی حرام میدانند لکن جواز با عدم صدق پوشیدن اقوی است و پوشیدن آن در حال ضرورت جایز
است نه در حال حرب و هم چنین جایز است فرش حریر ایستادن و سوار شدن بر آن و بالش قرار دادن و نحو آن از امور دیگر
که پوشیدن نباشد و بر طفل پوشیدن آن حرام نیست بلکه پوشانیدن و تمکین بجهت پوشیدن نیز بر ولی
حرام نیست و اما مذهب که بر بعضی آن طلا کرده باشند یا آنکه طلا و نقره را مخلوط کرده باشند تحقیق در آن
این است که اگر صادق آید که نماز در طلا کرده نماز در آن جایز نیست و الا جایز است لکن احوط ترک است

مطلا

مطلا و هم چنین در جامه که در طلا و غیر آن از اموری که نماز با آن جایز است بافته باشند و هم چنین جامه که
بطلا نقش شده باشد و بالجمله قدر متیقن فساد نماز است در طلا نه با طلا اگر چه احوط ترک این امور
است جمیعا و اما طلا که ممزوج با حریر شده باشد حکم بعدم جواز مضایقه نیست و اگر چیزی نتوان گفت
نماز در حریر شده باشد یا نماز در طلا شدن و نماز در موضعی که کهنه شده باشد و لهم ان آنکه نقد جانماز
است و چون مناط منع صدق پوشیدن است پس با خود داشتن طلا مضر نیست حتی در نماز خواه
با سکه باشد و خواه نه و هم چنین با خود داشتن کتب مذهبه و شمشیر و نحو آن که به طلا نقش شده
مانعی نیست بلکه در جامه که در و آن دو عرایای طلا باشد جایز است و اگر سهوا یا جهلا نماز در آن
کند نمازش صحیح است و اما اگر جهل بجا نبودن باشد نیز در حکم طلا و جایز نیست نماز در جامه غصبی
و تصرف در آن در غیر نماز نیز حرام است و اگر عورت خود را با آن بپوشاند نمازش باطل است
خواه در آن جامه بسوی ما کش موقوف بر فعل منافی نماز باشد یا نه خواه نماز فریضه باشد یا نافله
خواه ادا باشد یا قضا خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن حتی نماز میت و اما سایر عبادات نیز مثل
نماز است پس در جامه غصبی فاسد است یا نه مقتضای تحقیق آنست که آن عبادت اگر لازم
نداند تصرف در آن مغصوب را و منافی رد کردن آن بصاحبش نیست مثل روزه پس صحیح است
بی اشکال و اگر لازم دارد تصرف در آن را پس در آن اشکال عظیم است لکن اقوی و احوط حکم بفساد است
و اگر آن عبادت منافی رد کردن بمالک باشد اما لازم نداشته باشد تصرف در آن را اقرب صحت
آن عبادت است و در فساد نماز در آن جامه فرقی میانه اصلی از زن و مرد و خنثی نیست و اما
طفل نمازش در آن باطل نیست و ملحق میشود بساتر هر جامه که قابل ستر بوده اگر چه با آن ستر نشده باشد

پس نماز در آن فاسد است و همچنین هر چیز که پوشیدنی باشد مثل آن [illegible] حتی مثل خاتم و دستبند و کمربند
و نحو آن و تحقیق آن است که اگر نماز در آن چیز مستلزم تصرف زیاده از پوشیدن نیست و حرکت کردن با لباس
یا کسی که قائم مقام مالکش میباشد یا حفظ آن موقوف بمنافی از منافیات نماز نیست مطلق نمیشود و موجب
فساد نیست و اگر لازم دارد تصرف مذکور را پس مطلق میشود و نماز در آن صحیح نیست و اگر تصرف لازم
ندارد اما لازم دارد در کردن آن با مالکش منافی نماز را نمازش نیز صحیح است و چیزی غصبی که با خود
داشته باشد نیز حکمش مثل آنچه در این قسم گفتیم میباشد اگر چه مراعات احتیاط در همه اولی
است و آنچه مذکور شد در صورت علم بغصبیت و عدم فراموشی است و اما اگر جاهل بغصبیت
لباس باشد اما بنحوی باشد که شرعاً [illegible] در آن جایز باشد مثل اینکه از اموال خود داند یا از
دست مسلمی گرفته باشد پس نماز در آن جایز است و صحیح است و لکن این در غیر صورت اشتباه مغصوب
است بمال خود زیرا که در این حال نماز در هیچ یک جایز نیست و در جمیع این صور اگر نماز کرد و بعد علم
بغصبیت حاصل شد اجرة المثل را برای او لازم میدانند و اگر در اثنای نماز مطلع شد بغصبیت اگر ممکن
است او را کندن آن جامه بدون منافی نماز باید آن را بکند و نماز صحیح باشد و اگر کندن موقوف
بر فعل منافی است نماز باطل است و اگر عالم شد بغصبیت و فراموش کرده در آن نماز کرد نمازش
صحیح است و برای گناه نیست لکن احوط اعاده آن نماز است در وقت و قضا در خارج وقت و بهر حال
اجرة المثل لازم است و اگر نداند که نماز در جامه مغصوب حرام است پس نماز کرد پس اگر مقصر نباشد
بر او چیزی نیست و صحت نمازش معین نیست و اگر مقصر باشد پس احوط بلکه اقرب فساد نماز است و وجوب
اعاده یا قضا است و اگر علم بتحریم نماز در آن باشد اما جاهل بفساد نماز در آن باشد پس با تقصیر نمازش

فاسد است

فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز نمازش باطل است علی الاقرب و شخصی که عالم بود حکم را و فراموش کرد مثل
کسی است که هرگز نداشته است اصلا و اگر مالک اذن دهد غاصب را یا غیر او را بنماز اگر [illegible] است
صحیح است و لکن ضمانت باقی است و اگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل آنکه بگوید هر کس [illegible]
در نماز کردن در ملک من یا هر که خواهد در آن نماز کند و مانند آن در شمول این اذن بر غاصب و جواز
نماز کردن او در آن اشکال است و تحقیق که اگر از این علم حاصل شود که مرادش غیر غاصب است
نماز غاصب صحیح نیست و اگر علم حاصل نشد پس در آن تفصیل است که مقام مناسب ذکر آن نیست
و کسی که مالک عینی بوده باشد اگر منفعت آن منتقل بغیر شده باجاره نمازش در آن جایز است و لکن
باید اذن از صاحب منفعت بگیرد و اما مالک منفعت مثل مستاجر در آن اشکال است و اگر اذن از
مالک عین و منفعت هر دو بوده باشد لکن علم برضای او جزمی باشد بنحوی که احتمال غیر نرود نمازش
در آن صحیح است و الا فلا اگر چه ظن قوی داشته باشد برضای مالک خواه مالک آن بلد و [illegible]
باشد یا غیر ایشان و نماز صحیح است در چیزی که خریده باشد از بیع فاسد یا اجاره کرده باشد
باجاره فاسده و لکن علم بفساد آن بیع و اجاره نداشته باشد اما علم بایع و مشتری بفساد اشکال است
و لکن اذن دهد مالک بپوشیدن جامه در نماز در آن نیز صحیح است مگر اینکه منع کند از نماز و اگر منع
کند در حال نماز باید بکند و الا نماز فاسد است و اگر ممکن نشود کندن نماز باطل است نیز و اما امور
که مستحب است نسبت بلباس مصلی پس چند امر است از آنجمله مستحب است نماز در نعل عربی خواه نماز
واجب باشد حتی نماز جنازه و خواه مستحب غیر مرتبه و خواه مرد باشد و خواه زن بلکه از بعضی ظاهر
میشود عدم اختصاص استحباب بعربی بلکه بغیر عربی استحباب نیز نقل میکنند و منافی نیست از این نقل اگر

از جهت دیگر مانعی نباشد باید در وقت سجده انگشتهای پاها بر زمین برسد و بعضی از علما ذکر
کرده اند که نقل عربی قولی است که پشت پا را القدری که صحیح برابر جایز است بپوشانند مستحب است
تحنک در نماز چنانچه جمعی گفته اند و مکروه است نماز در عمامه که حنک نداشته باشد و این در حکم
همه نمازهای از فریضه و نافله جاری است حتی نماز میت و نماز احتیاط و بعضی تحنک را واجب دانسته اند
و این قول ضعیف است و اما استحباب اختصاص بخصوص عربی است که از لباس شهرت نباشد و معارف
مروت نباشد چه در بسیاری از بلاد نسبت به بسیاری از مردم ساقط میشود یا تعمیم داد در جمیع صورها
محتمل در نظر ثانی است و شرط است که آن باقی باشد تا آخر نماز و هم چنین مستحب است تحنک
در وقت بیرون رفتن بسوی سفر و غیره و طلب حاجت بلکه مستحب است تحنک مطلقا و مکروه است
ترک آن مطلقا در جمیع احوال نماز از هر جهت مستحب است و بیک تحنک دو مستحب بعمل آید و نیت
انکه از مستحبات نماز است میتوان و منع از این نیت چنانچه بعضی کرده بی وجه است بلکه
از ظاهر حدیث بر می آید استحباب انداختن طرف عمامه را در زیر حنک خود و معلوم استحباب تحنک
در جمیع احوال و مراد از تحنک دور کردن زیر حنک است از عمامه خواه وسط آن باشد یا سر آن در زیر
حنک چون و اگر از غیر عمامه باشد کافی نیست و مکروه است نماز در لباس سیاه خواه نماز فریضه باشد
یا نافله و خواه لباس بافته باشد یا غیر آن و اگر چه بجهت عزای باشد یکی از ائمه ع یا اقارب خود
پوشیده باشد بلکه مکروه است پوشیدن آن در غیر نماز نیز و بجهت تقیه کراهت ندارد پوشیدن
و جمعی گفته اند جایز است نماز بدون کراهت در عمامه سیاه و خف و کسا که تفسیر کرده اند آن را بعضی بجامه
از پشم و از آن جمله است عبا و اقرب ثبوت کراهت در آن هم چنین مکروه است در جامه سرخ و بعضی مصبوغ

سیرا

سیر را مکروه دانسته اند و هم چنین مکروه است مرد را عریان نماز در جامه معصفر زعفری بلکه پوشیدن
آن در غیر نماز نیز مکروه است و از بعضی مستفاد میشود کراهت نماز در هر رنگ سیری و از بعضی بر می آید
کراهت در هر رنگی اگر چه سیر نباشد و گفته اند است که عمامه و خف از سیاه مستثنی است نماز فریضه و
اجب است بر مرد پوشیدن تمام عورت در حال نماز و شرط صحت نماز است پس اگر عمدا ترک کند نماز
کند نمازش باطل است اگر چه بعضی از آن را نپوشد خواه کسی باشد که نظر کند اگر چه محرم باشد یا نباشد
خواه نماز واجب باشد یا مستحب لکن در نماز مستحب خلاف است و مسئله اشکال است لکن احوط
و احوط اشتراط استتر است در آن نیز و عورت عبارت از قبل و دبر است و بیضتین داخل قبل است
پس الیتین در آن داخل نیست و میان دبر و بیضتین داخل عورت نیست و فرقی در این امور میانه حر و
مملوک و بالغ و طفل نیست و پوشیدن زیاده بر این واجب نیست مگر القدری که مقدمه است برای
پوشیدن عورت که من باب المقدمه واجب است و اگر در اثنای نماز عورت مکشوف شود و عالم
بر آن نباشد پس مطلع شود در اثنای نماز یا بعد از آن در صحت و فساد نمازش خلاف است و محتمل
صحت است اگر چه احوط فساد است و فرقی نیست میانه طول زمان و عدم آن و هم چنین فرقی نیست
میانه کشف همه آن یا بعض آن و اگر در اثنای نماز مطلع شد واجب است پوشیدن آن بی تامل و اگر
عمدا ترک آن کند در این حال نمازش باطل است و اگر عامدا نماز کرده با نسیان ستر اقرب صحت نماز است
لکن قول بفساد احوط است و بنا بر این احوط اعاده آن است در وقت و قضا در خارج وقت چنانچه بعضی
از اصحاب گفته اند اشتراط ستر در حال امکان است و لکن ممکن نباشد نماز ساقط نمیشود بهر حال
آن مقداری که عورت از چهار جانب بپوشد پس اگر از پشت یا پیش یا پایین یا بالا یا فوق را چنانچه این

جواب شود پوشیده نشده و آیا باید آنرا از جانب تحت نیز پوشید بنحوی که از پائین دیده نشود
یا نه و تحقیق آن است که اگر شخصی بر روی زمین نماز میکند و کسی که در میان دو پای او یا قریب
آن خوابیده باشد بنحوی که اگر خواهد ببیند عورت او را از زیر پوشیدن از آن واجب نیست و اگر
در کنار بامی یا چیزی مرتفع نماز میکند و عورتش بنحوی است که هر که از پائین نظر کند ببیند باید آنرا
بپوشد بنا بر اقوی و احوط و اگر جامه اش سوراخی داشته باشد اگر محاذی با عورت نباشد ضرری ندارد
و الا نمازش باطل است اگر عمداً نماز کند با این حال و اگر بدست خود آنرا جمع کند بنحوی که ستر بجامه
حاصل شود و واجب ... طور ... شده در نماز انشاء الله نمازش صحیح است و اگر دست بر آن سوراخ
نهد که ستر بدست حاصل شود در فساد نمازش اشکال است و صحت اقوی است و احتیاط آنرا ترک
نکند و هم چنین است حکم اگر غیر دست بر آن نهد هائی که جائز باشد و احتیاط را ترک ننماید
و اگر ستر موقوف بخریدن ساتر باشد واجب است خریدن با قدرت و اگر موقوف باجاره است
باید اجاره کرد و اگر چه بزیاده از اجرت باشد مادامی که ضرری بر آن مرتب نشود و اگر موقوف
بر قبول هبه یا عاریه باشد نیز واجب است قبول و بالجمله بهر نحوی که ممکن شود و ضرری بر آن مترتب
نشود و منع شرعی نباشد واجب است تحصیل ساتر اگر چه قبول قیمت ساتر و بعضی خریدن
ساتر مقدم بر خریدن آب داشته اند اگر قیمت یکی از آن دو یکی را داشته باشد و از آن مشکل است
ستر حاصل نمیشود بجامه که جا که ... عورت باشد و اگر چنین جامه بپوشد نمازش باطل است
و بر این مسئله متفرع است علم جواز نظر به بدن و صورت در جائی که حرام است نظر بر آن از پشت
شیشه و عینک و در آئینه و آب و در وجوب ستر حجم عورت خلاف است اقوی عدم وجوب است بپوشیدن مقدار

طولا

طولا و عرض آن لازم نیست و در وجوب ستر شبح و سیاهی که از پشت جامه دیده شود اشکال
است احوط وجوب است و موی عورت را واجب نیست پوشیدن آن رجحان است لکن
مکروه است نماز بجهت مردان در یک جامه تنها مگر که بپوشید آنچه را واجب است نیز آنکه
نماز جماعتی تصریح کرده اند که اگر بر زیر آن جامه دیگری کراهت برطرف میشود و اگر جامه غلیظ باشد بعضی
مکروه نمیدانند نماز در آن اگر یکی باشد و احوط کراهت است در یک جامه و بدان که ستر عورت باموری
چند حاصل میشود و از آنجمله جامه بافته شده و از پنبه و کتان و اشکالی در آن نیست و هم چنین جامه
بافته از ابریشم و کرک و موی حیوان ماکول اللحم و هم چنین جامه بافته از پنبه و کتان یا ابریشم
و کرک و موی مزبور با امتزاج از این مذکورات یا جز به نحوی که مستهلک نباشد و هم چنین حریر بجهت
زنان و پوشیدن این امور مذکوره باختصاص بحالی دون حالی یا شخصی دون شخصی یا طوری دون
طوری ندارد و هم چنین است جامه که از جلد حیوان ماکول اللحم ساخته باشند و پوستینی که از
آن میسازند و اینها از لباس های عادی است و در هر حال جایز است ستر باینها و از آنجمله علف
و برگ درخت و نبات است مثل برگ کدو و اگر جامه یافت نشود از اینها ستر میکند
عورت خود را بی کلام و در جواز ستر باینها با امکان ستر بجامه خلاف است و مسئله محل اشکال است
لکن اقرب جواز ستر است اگر چه در حال تمکن باشد لکن احوط ترک آن است و از آنجمله گل است
اگر غیر آن حتی برگ و علف یافت نشود در این حال ستر بگل لازم است و از آن عدول بایماء بجهت
رکوع و سجود و نماز عریانا جایز نیست و در جواز ستر بگل با وجود علف و برگ درخت خلاف است لکن اقرب
جواز است بلکه جواز آن با وجود جامه های متعارفی از پنبه و کتان نیز در کمال قوت است و از آن

جلد یا آب وگل باشد که بر تن در میان آن عورت پوشیده شود اگر ممکن نشود ستر مگر بر تن در میان
آنها با عدم ضرر و مشقت که عادة تحمل نتوان شد وستر باینها در آن حال واجب و نماز بجا آوردن
عریانا با ایما جایز نیست بلکه با امکان امور متقدمه نیز جواز ستر باینها اقرب است ولکن احوط ترک
است بلکه جایز است ستر بهر چیزی که آنرا ساتر گویند و صاحبت ستر داشته باشد اگرچه
از افراد نادره باشد بغیر از آنچه استثنا شد چون ستر به پنبه و پشم غیر بافته و بافته بنحوی
که آنرا لباس نگویند و نیز حریر و [illegible] و سنجاب و غیر یا همه جایز است بلی اگر ضرری حاصل شود
در هر یکی از این امور ستر با آن ساقط میشود ولکن احوط آن است که ستر بغیر جامه نشود با وجود
آن خصوص چنین احوط عدم ستر با آب و گل تا آب با امکان جامه و با عدم امکان کل ما مقدم میدارد و علی الاحوط
و اگر بعادی را ستر ممکن نباشد بچیزی مگر بر تن در گودی که او را بپوشند از نظر بعورت او واجب
است دخول در آن و نماز ایستاده با رکوع و سجده بجا آوردن و در تقدیم آن بر آب و گل آب اشکال است
و تحقیق آن است که اگر صدق ستر با هر یک بعمل میاید با امکان بجا آوردن جمیع اوضاع مخیر است
میانه اینها و اگر ستر با هیچ یک صادق نباشد ولکن همه واجبات را با هر یک تواند بجا آورد نیز
مخیر است و اگر با بعضی متمای ستر باشد و قادر بر همه واجبات نباشد و با بعضی قدرت بر واجبات
نباشد و ستر باشد اشکال است واحتیاط را ترک نکند با اینکه در نماز بجا آورد و خیمه کوچک تنگ
و حب و تابوت مثل گود است و عریانی که هیچ قسمی از ستر از جهت او ممکن نباشد واجب است که نماز را
ایستاده بجا آورد اگر ایمن باشد از اینکه کسی عورت او را ببیند و الا نشسته نماز میکند و آیا با علم
باینکه کسی نظر میکند نیز نشیند یا باحتمال احق تفصیل است چو اگر علم یا ظن داد بوجود کسی که نظر
میکند

میکند از اول تا آخر نماز را نشسته میکند لکن در صورت ظن احتیاطا دو نماز کند یکی ایستاده و دیگری نشسته
و اگر علم یا ظن دارد بعدم وجود ناظر از اول تا آخر نماز را ایستاده میکند لکن احوط با ظن دو نماز است
نشسته و ایستاده و در صورت شک نیز واجب است که تمام نماز کند واحتیاط در دو نماز است و اگر کسی
که ایستاده نماز میکند اگر در اثنای نماز مطلع شد بر ناظر بنشیند و نشسته نماز کند اگر مطلع
شد بعدم ناظر [illegible] باقی را بایستد [illegible] اگرچه محرم او باشد و اگر
شک در ممیز بودن طفل کند حکم بوجوب قیام [illegible] و این شخص عاری رکوع و سجود را ترک
میکند و بجای آن ایما میکند خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته و ترک رکوع و سجود [illegible]
است و واجب است ایما کردن بسر و ایما بچشم کافی نیست مگر [illegible] ممکن نشود که ایما بچشم متعین است
و در این حال علی الاحوط [illegible] ایما بجهت سجود پستتر باشد [illegible] احتیاطا لکن اگر [illegible] باشد
نیز جایز است بنابر اقرب و واجب نیست [illegible] گذاشتن دستها و انگشتان پاها
بر موضع [illegible] در وقت سجود و بلند کردن [illegible] که سجده بر آن کند مثل مریض بنابر اقرب لکن
احوط است و واجب نیست ایستاده را نشستن در وقت سجده و نشسته را قیام بجهت ایما برکوع
و آیا واجب است بر ایستاده نشستن بجهت ایما برکوع و آیا واجب است بر ایستاده نشستن بجهت
تشهد و سلام یا نه و حکم بر نشستن اگر موجب کشف عورت نشود و الا حکم با ایستادن بعید نیست
و اگر ترک کند عاری مفروض ایما بجهت رکوع و سجود [illegible] نمازش باطل است خواه رکوع و سجود
بجا آورد یا نه خواه عالم باشد یا نه و خواه نظر کننده باشد یا نه و اگر سهوا ترک کند و سهوا رکوع
و سجود را بجا آورد مسئله دیگر است اشکال است و [illegible] علم فساد است و احوط اعاده است [illegible]

اگر ایماء را بجا آورده و سهواً رکوع و سجود کند اقوی صحت و احوط اعاده است و اگر نماز را عریاناً کرده
با ایماء اعاده ضرور نیست اگرچه ساتر یافت شود و وقت باقی باشد و در وجوب تأخیر نماز تا آخر
وقت برای عریان و جواز تقدیم خلاف عظیم است و تحقیق آن است که اگر علم یا ظن داشته باشد
بحصول ساتر واجب است تأخیر نماز و امّا با شک اشکال است اظهر جواز تقدیم و احوط تأخیر است و لکن
ساتری نیابد بغیر از حریر عریان نماز میکند با ایماء و اگر ضرورت باعث پوشیدن حریر شود نماز در آن
میکند بعوض ایماء بلکه با رکوع و سجود و اگر نیابد الّا جلد میته را نماز را عریاناً با ایماء میکند و اگر ضرور
شود بپوشیدن میته پوشد و با رکوع و سجود نماز میکند و همچنین است حکم جلد حیوان غیر مأکول
اللحم و اگر نیابد الّا جامهٔ نجس در آن اشکال است امّا اگر سرما یا غیر آن از ضرورتی داعی شود میپوشد
و نماز با رکوع و سجود میکند و اگر نیابد الّا جامهٔ غصبی عریاناً با ایماء نماز میکند و اگر خوف هلاک باشد
و ضرری بمالک نرسد میپوشد با ضمان و نماز را با رکوع و سجود میکند و اگر امر دایر شود میان جلد
غیر مأکول اللحم یا میته یا طلا و میان نجس یا حریر مخیّر است و اگر در اثنای نماز ساتری یافت شود
اگر قدر آنکه ستر کند عورت خود را بدون فعل منافی واجب است ستر و اتمام نماز اگر وقت تنگ
باشد و اگر وسعت داشته باشد بپوشد و تمام کند و احتیاطاً نماز را اعاده کند و اگر ستر
مانع بفعل منافی ممکن نیست اگر وقت تنگ است نماز را بهمان حال تمام میکند و الّا قطع کرده ستر را
بعمل آورده از سر میگیرد و اگر تمام میکند و از سر گیرد با علم وجوب ناظر احوط است و اگر ستر یکی
از عورتین داشته باشد آن را میپوشد و نماز را با ایماء میکند و اگر آن ساتر ستر قبل را کند نه دبر
یا دبر را نه قبل اگر قبل ممکن است متعیّن است و اگر هر یک ممکن باشد پوشیدن قبل متعیّن است

مطر

مطر و اگر علم بمخالفت کرد نمازش باطل است و همچنین در جهل و امّا با سهو نماز صحیح است و اگر ساتر بعضی
از بدن از عورتین را یابد آنقدر را میپوشد و وجوب آن معلوم نیست و با ایماء نماز میکند و مستحب است
جماعت عریان جماعت برهنه خواه زن باشد یا مرد و لکن نشسته نماز میکند و امام زانوهای خود را
بیشتر از دیگران میکند و امام ایماء میکند و همچنین مأمومین بنا بر اقرب مطر و در وجوب ستر
قدمها بر زن آزاد بالغه خلاف است اقوی عدم وجوب است و احوط وجوب است

فصل ششم

در مکان مصلّی است حرام است تصرّف در مکان مغصوب مطر اگرچه بنماز کردن باشد بلکه باطل
است نماز نیز در آن هرگاه از روی علم و اختیار باشد و قول بعدم فساد ضعیف است خواه در
ملک موقوف بر منافی نماز باشد یا نه و اگر غیر بالغ در مکان غصبی نماز کند اقوی صحت نماز است
و فساد نماز در مکان غصبی ثابت است حتّی نسبت بنماز میّت و نافله و قول بعدم فساد نافله مطر آن
ضعیف است و امّا نجس در مکان غصبی صحیح است و احوط ترک است و همچنین زکوة دادن
و خمس دادن و اداء کفّارات خواه لازم داشته باشد تصرّف در آن مکان را یا نه مثل آنکه نیّت کند
حساب کردن آنچه بر ذمّهٔ مستحق است بابت زکوة یا خمس و مع ذلک احوط ترک جمیع است و همچنین
صحیح است قرائت قرآن در مکان مغصوب خواه واجب باشد یا مستحب و احوط ترک است و همچنین
است اداء دین و شستن بدن یا جامه از نجاست و امّا غسل و وضو و تیمّم در آن خلاف است و تحقیق
آن است که آن را چند صورت است یکی آنکه مغصوب خصوص زمین است امّا هوای که محیط با وست مباح
است و مع ذلک قادر است برآنکه آن را در زمین مباح بجا آورد در این حال آن طهارت صحیح است دیگر
آنکه زمین غصبی باشد نه هوا امّا قادر نیست که آن طهارت را در مکان مباح بجا آورد در این حال

آن طهارت فاسد است دیگر آنکه هوا و زمینی هر دو غصبی است و طهارت را بجا میآورد در حال
خروج از آن ملک از جهة اطاعت شرع پس آن طهارت صحیح است دیگر آنکه یا آنکه هوا و زمین
غصبی است طهارت بجا می آورد در آن مکان غصبی با استقرار در وسعت وقت پس آن طهارت فاسد
است خواه عین آن غصبی باشد یا منفعت آن و مناط در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن
بنحوی که شامل نماز باشد و فرقی نیست در فساد نماز در غصبی میانهٔ غاصب و هر که اذن شرعی
از مالک نداشته باشد و نماز در زیر سقف غصبی و خیمهٔ غصبی اگر زمینی و هوا غصبی نباشد صحیح است
لکن احوط ترک او است و اگر کرده احوط اعاده یا قضاء است و اگر در حال نماز بدن یا جامه ملاصق
دیوار غصبی یا غیر آن شود و مانع آن بجای آوردن نگردد بر وجهی که اعتماد بر آن نکند و پشت بآن ندهد اقوی
صحت نماز است ولکن احوط ترک است و اگر میان پیشانی و زانوی او جامه یا نحو آن از غصبی باشد نمازش
صحیح است و اما اگر آن قالیچه مکان غصبی باشد که هوا زمینی تابع آن باشد نماز صحیح نیست و نماز در مال مشترک
بی اذن شریک جایز نیست و نماز در مدارس که مختص طلبهٔ علم است از برای کسی که ساکن در آن نیست
اشکال است و بعید نیست قول بصحت نماز کسی که بر بنا یا دیت طلبه سکنه در آن میرود و کسی که تردد بسوی
ایشان میکند با اذن طالب علم و عدم صحت نماز کسی که بجهت تفرج داخل شود یا آنکه دخول او باعث اذیت
طلبه و منع ایشان از تحصیل باشد و علی ای حال مناط در جواز و عدم جواز در مقام آنچیزی است که از وقف
ملاحظه فهمیده میشود و با شک احوط اجتناب است و هم چنین است حکم در رباطات که وقف بر زائرین
و مترددین میباشد و هم چنین است کلام در وضو و غسل و تیمم در آنها و فرقی نیست در مکان مغصوب در میانهٔ
زمینی و فرش و نماز در مکانی که منتقل باو شده ببیع فاسد و اجارهٔ فاسده یا در عقد فاسدی با علم بفساد آن

عقد

٤٢

عقد فاسد است و نماز در مجهول المالک که بایستی از او اجتناب کرد فاسد است و هم چنین فاسد است نماز
در صحراهای و بناهای که قبل از غصب بعد از اذن مالک نماز در آنها جایز بود بعد از آنکه غصب شد
و جایز است نماز در هر مکان که ملک او است اگر منفعت منتقل بغیر نشده باشد و هکذا در هر ملکی
که منفعت آن منتقل باو شده یا باجاره یا بوصیة یا بوقف یا بغیر آن و هم چنین اگر مالک اذن دهد
غیر را بجهة نماز حتی بجهة غاصب نیز بعد از اذن جایز است نماز در آن و فقط اذن صحیح معتبر است
و اگر اذن بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد در غیر غاصب اشکال نیست و نسبت
باو اگر از قرائن معلوم شود که مراد غیر او است نماز او جایز نیست و اگر از قرائن معلوم شود که او نیز
داخل است نمازش جایز است و با شک اشکال است و با ظن بعدم دخول غاصب در اذن اگر ظن
معتبر باشد جایز نیست والا اشکال است و بالجمله هر جایی که مالک عین یا منفعت نباشد معتبر اذن است
پس هر جا که اذن معتبر شرعی حاصل نشد نماز صحیح نیست و اگر اذن حاصل شد نمازش صحیح است و اگر
اذن داد لکن میداند که در باطن اکراه دارد نماز در آن جایز نیست و اگر علم بکراهة باطنی نباشد
لکن مظنه بآن داشته باشد جایز است نماز در آن اگر چه بعید باشد و اگر اذن فحوی باشد مثل اینکه
مهمانی را داخل خانه نماید با اذن بودن در مکانی در مدت طویلی بعد از آن اگر علم حاصل شود برضای
بجهة نماز بی اشکال است و اگر علم حاصل نشود اما از کلام مالک فهمیده شود اذن در نماز بطریق
اولی نیز اشکالی نیست والا جایز نیست اگرچه مظنه باشد بجهة اولویة نماز اما از لفظ مالک
فهمیده نشود و اگر از قرائن و شهادت حال برآید که مضیف اگر عالم بحال مهمان بود و اعتقاد او را
میدانست و کیفیت نمازش را مطلع بود راضی نبود بنماز کردن او نمازش جایز نیست و در صحراها و بساتین

مملوکه با علم اذن مالک نماز جایز است اگرچه احتمال بدهد کراهت مالک را بشهادت حال و قراین
احوال و عدم تمیز باو خواه مالک آن مؤمن باشد یا مخالف یا کافر خواه ذمی و مستحب دفن باشد
یا نه خواه در ملک خود تواند نماز کند یا نه یا نه خواه مالک معروف باشد یا نه خواه مالک پیش از آن منع
کرده باشد یا نه و ملحق بآن میشود جمیع تصرفاتی که منوط برضای مالک میباشد و حکم آنها مثل
حکم نماز است و در حکم بساتین است هر مکانی که اذن در دخول آنها میباشد بوجه خصوص
مثل حمامها و دواترها و تمیدانها و اگر از قراین احوال مظنه بعلم کراهت مالک داشته باشد
یا شک برضا و کراهت داشته باشد و ضرری بمالک نرسد نماز و سایر تصرفات که عادت بآنها
جاری شده با عدم ضرر جایز است بنا بر اقوی لکن ترک احتیاط نکند خصوصا با شک که مسئله
در محل اشکال است و اما مثل حمامها و کاروانسراها و هر موضعی که ضرر بمالک نرسد بسبب دادن
و عادة مضایقه در آن نشود و در صورت ظن بعلم کراهت مالک یا شک مثل بساتین و صحاری
نیست پس تصرف در آنها باین حال جایز نیست اگرچه تصرف باشد که بمالک ضرری نرسد
و اگر علم یا ظن بعلم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات نیز جایز است نه هیچ یک
در بساتین و صحراها و نه در مثل حمامها پس در حمامها و نحو آن علم بعدم کراهت نافع است و اما
با ظن یا شک در آن یا علم بکراهت یا ظن بآن تصرف جایز نیست و اما در صحراها و نحو آن با علم بکراهت
یا ظن بآن تصرف جایز نیست و الا جایز است و اگر بساتین و نحو آن از صحراها مال طفل یا مجنون
بوده باشد اگر علم یا ظن برضای ولی داشته باشد یا شک در رضا و کراهت داشته باشد نماز
در آنها جایز است لکن احوط اجتناب است که مسئله در محل اشکال است و حکم سایر تصرفات خالی

از ضرر

از ضرر در این جا نیز مثل حکم نماز است علی الاقوی و اما سایر مکانها از قبیل حمامها و کاروانسراها اگر مال طفل
یا مجنون باشد نماز و سایر تصرفات در آنها جایز نیست اگرچه علم یا ظن برضای ولی داشته باشد و اگر از
صحاری و بساتین وقف عام باشد مثل آنکه وقف بر فقراء و طلبه باشد اقرب جواز نماز است در آنها
اگرچه شک در اذن متولی داشته باشد و اما سایر تصرفات جایز نیست اگرچه خالی از ضرر باشد
و آیا سایر مکانهای که وقف عام میباشد مثل آن صحراهای که وقف عام است مانند در آن اشکال است
و اگر قایل بمنع شویم علم باذن متولی خانقاه نداشته و اگر نماز کرد در دوکانی که غصب بودن آن نداشت و بعد
عالم شد نمازش صحیح است و اگر علم بغصبیت داشت اما جاهل بحرمت نماز در آن بود اگر مقصر
نبوده در تحصیل حکم شرعی آن نماز صحیح است و اگر نه اقرب فساد نماز و وجوب اعاده یا قضا است
و اگر عالم بحرمت بود و جاهل بفساد نماز بود نمازش فاسد است خواه مقصر باشد و خواه نه
و عالم ببطلان و تحریم یا عالم بیکی از این و اگر فراموش کند آن را حکمش حکم جاهل است و اگر از روی
فراموشی بغصبیت نماز کرد با اینکه حکم غصب را میدانست نماز آن صحیح است و قول بفساد احوط است
و در هر حال اجرة المثل لازم است و اگر از روی اضطرار در مکان مغصوب باشد مثل محبوس و کسی که
که از بیرون رفتن خوف ضرری بر خود دارد نمازش صحیح است در آن مکان و در وجوب تاخیر نماز
تا آخر وقت اشکال است و احوط وجوب است و مشتبه بغصب اگر غیر محصور باشد اجتناب لازم
نیست و از محصور واجب است و نماز در آن صحیح نیست اگرچه بعد معلوم شود که در مباح کرده نمازش
و اگر در ملک غیر داخل شد بوجه مشروع پس مالک او را امر کرد به بیرون رفتن پس اگر وقت
آخر وقت است و نماز نکرده جایز نیست تاخیر نماز و بعد تا خیر بیرون رفتن پس نماز در حال بیرون

رفتن بجا میاورد و رکوع و سجود را بایما بجا میاورد و هر قدری ممکن باشد استقبال قبله واجب است
و واجب است در بیرون رفتن سرعت و غایت سرعت هر چه ممکن باشد و اگر در اینجا نماز کند نمازش
باطل است و اگر در وسعت وقت امر به بیرون رفتن کند و نماز کشی شروع در نماز نکرده باشد واجب
است تأخیر نماز تا بیرون رود و اگر شروع بنماز کرده که مالک امر بخروج نماید با وسعت وقت
اقوی وجوب قطع و سرعت بیرون رفتن است و احوط عدم قطع و تمام کردن نماز در حال خروج
با اعاده نماز است اگر چه مالک ابتداء اذن بخصوص نماز داده باشد و اگر شروع به نماز کرده
در آخر وقت امر به بیرون رفتن کند جایز نیست قطع نماز و جایز نیست ماندن نیز بلکه تمام میکند
در حال خروج با ایماء فصل پنجم [چهارم] در آنچه جایز است سجود بر آن جایز نیست و صحیح نیز نیست سجده
کردن بر چیزی که غیر زمین و آنچه از آن روییده باشد پس جایز نیست سجده بر پوست و پشم
و مو و کرک و پر مرغها و ابریشم و آبگینه و طلا و نقره و غیره و آنچه از معادن باشد و آنچه بجهت
استحاله از اسم ارض بیرون رود و همچنین جایز نیست سجده بر چیزی از بدن و قیر و مومیائی
و اشکالی نیست در سجده کردن بر اجزائی که از زمین جدا کرده باشند اگر چه اسم زمین بر آن اطلاق
نکند و همچنین بر رمل و سنگ ریزه و سنگ اگر معدنی نباشد و در جواز سجده بر آجر و سفال اشکال است
و اقوی عدم جواز است و آنچه گفتیم که باید بر غیر زمین سجده نکرد این مختص به پیشانی است و اگر
نه سایر مواضع اگر بر این مذکورات گذارد در هر حال ضرری ندارد و شرط نیست گذاردن جمیع پیشانی
بر آنچه سجده بر آن جایز است بلکه آن قدری که صدق گذاشتن شود پیشانی بر زمین کافی است و اگر عمدا بر غیر زمین
و آنچه از آن روییده سجده کند نمازش باطل است اگر چه جاهل بحکم و مقصر باشد و اگر شک در جنس کند

که آیا

که آیا از چیزی است که سجود بر آن صحیح است باید ترک کند سجده بر آن را و اگر شک در طهارت
آن کند حکم بطهارت میکند و سجده بر زمین افضل است از غیر زمین و مستحب است سجده بر تربت
طاهره سید الشهداء ع و افضل از سایر اقسام زمین میباشد و اما تربت معصوم و سایر ائمه ع
ملحق بتربت سید الشهداء نمیباشد و در این حکم و سجده بر گل جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین
روییده جایز است بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادت پس میوهها و سبزیها که
عادت جاری شده بخوردنش سجده بر آنها جایز نیست و چیزهایی که بعضی وقتها خوردنی و پوشیدنی
شرط باشد پس جایز است سجده بر چیزی که بر سبیل ندرت خورده شود یا پوشیده شود مثل آنچه
در محل ضرورت بخورند یا میپوشند و مثل گیاهائی که بجهت دوا میخورند بخوردن آنها عادت
نیست پس سجده بر حنظل و بیخ خطمی و مغز آنها جایز است بلی احوط ترک است و اما بر دارچینی و زعفران
و زنجبیل و عنب جایز نیست و اگر در بعضی از بلاد عادی باشد خوردن یا پوشیدن چیزی
و بعضی از بلاد آنرا نخورند و نپوشند اقوی و احوط اجتناب است در جمیع بلاد و اگر در بعضی
بلاد خوردنی و پوشیدنی نباشد و جهل نسبت به بعضی از بلاد شک داشته باشد جایز است
سجده بر آن و در ثبوت خوردنی و پوشیدنی بودن در بعضی از بلاد بقول یک عادل اشکال است
اقرب عدم ثبوت است و احوط ثبوت است و بقول دو عادل اقرب و احوط ثبوت است و شیاع
ثابت نمیشود مگر علم حاصل شود و همچنین بظن ثابت نمیشود اگر چه متاخم بعلم باشد لکن احتیاط
ترک نباید و شرط نیست در اهل آن بلاد که متعارف است خوردن یا پوشیدن آن در میان مسلمان
ایشان و اسلام ایشان و نه نزدیک بودن ایشان باهل اسلام و اگر در اکثر بلاد متعارف نباشد

پوشیدن و خوردن و در بازی نادری متعارف باشد اشکال است لکن منع از سجده بر آن خالی
از قوت نیست و مراد از خوردن بنحوی خاص نیست پس اگر چیزی متعارف باشد بلعیدن آن نیز
از ماکول است هرچند از برای پوشیدن که باشد پوشیدنی بوده اصل میشود اگرچه بطریق کلاه کردن
تنها باشد اما لحاف قرار دادن [illegible] پوشیدنی [illegible] و اگر چیزی سابق خوردنی
یا پوشیدنی بوده و حال [illegible] جایز نیست و اگر چیزی
در حالتی [illegible] ماکول است سجده
بر آن جایز نیست [illegible] و اگر به تحصیل مشقت بخش منع
که جایز گویند آنرا و معتبر نیست در ماکول و ملبوس که بالفعل توان آنرا خورد یا پوشید بلکه قوت
و قابلیت [illegible] کافی است پس چیزی که [illegible] موقوف بر خورد و کردن [illegible] و بافتن و دوختن
باشد از ماکول بودن و ملبوس بودن بیرون [illegible] قبل از آنکه شدن
خلاف و اشکال است و اقوی [illegible] غلات [illegible] است [illegible] پوست آنها که [illegible] نخود
مخصوصه نشود جایز است و هم چنین [illegible] و گردو و هم چنین جایز است [illegible] پوست خربوزه
و امثال اینها [illegible] و سجده [illegible] جایز است بر سجاده که
از ابریشم یا از علف دیگر بافته باشند اگرچه [illegible] سجده در آن جایز نیست یا بافته شده باشد
بشرط آنکه [illegible] از پیشانی [illegible] جایز است [illegible] شود و سجاده [illegible]
[illegible] جایز نیست [illegible] اشکال است [illegible] واجب است تحصیل آنچه بر آن صحیح است
اگرچه بعوض باشد اگر آن عوض مقدور باشد و جایز است سجده بر کاغذ اگرچه از حریر باشد ولکن

از این

از این قسم احوط اجتناب است بلکه احوط اجتناب از کاغذی است که آن گیاهی که ماکول یا ملبوس است
ساخته باشند [illegible] از سجده بر کاغذ است غالبا زیرا که در غالب جنس مشتبه میباشد
و شرط نیست که معنی آنرا [illegible] نوشته باشند و اما شرط است که نوشته نباشند یا از تحقیق
آن است که اگر [illegible] سجده بر آن جایز نیست چنانچه غالب چنین است پس اگر [illegible]
است که مانع است [illegible] سجده بر کاغذ [illegible] جایز
نیست و هم چنین [illegible] اگر آن [illegible]
سجده بر کاغذ [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
باشد پس سجده بر آن [illegible] جایز است [illegible] و اگر [illegible] چیزی است که سجده بر آن جایز است مثل
[illegible] پس سجده بر آن جایز است [illegible] سجده بر کاغذ [illegible] مگر آنکه
[illegible] سجده بر کاغذ صادق [illegible] سجده [illegible] و اگر [illegible]
بر سجده آن [illegible] جایز است [illegible] سجده بر کاغذ [illegible] جواز
سجده اشکال است [illegible]
[illegible] حکم [illegible] جواز [illegible] احوط اجتناب است
[illegible]
است سجده بر کاغذ نوشته [illegible]
[illegible] جایز است [illegible] است [illegible]

یا آنچه در حکم ملبوس است نسبت بمحل سجده خواه پیشانی باشد وخواه غیر آن از دست وپا وشرط است
پاک بودن آن قدری که معتبر است در سجده از محل پیشانی پس سجده بر نجس جایز نیست اگر چه آن
نجاست تعدی نکند وخشک باشد وطهارت سایر اعضای سجده شرط نیست لکن احوط است این
در وقتی است که نجاست سرایت نکند والا شرط است طهارت واحوط طهارت مکان مصلی است
مطلقا واگر موضع نجس مشتبه شود بغیر نجس اجتناب از هر قدری که احتمال نجاست میرود لازم است
واگر موضع غیر محصور ومواضع مشتبه باشد اجتناب لازم نیست از هیچ جزء ومرجع در معرفت محصور
وغیر محصور عرف است وظن ملحق بشک است محصور وغیر محصور پس در محصور مظنه بطهارت
فائده ندارد وهمچنانچه در غیر محصور مظنه بنجاست ضرر ن[illegible]
کند چیزی طاهر تری پس اگر ملاقات بجمیع آنچه مشتبه است کرده نجس است والا پاک است اگر چه
پاکتر آن ملاقات کرده باشد واگر سجده کند در موضع باعتبار عدم علم بنجاست وبعد معلوم میشود
که در وقت سجده نجس بوده اقرب صحت نماز وعدم لزوم اعاده است وهمچنین است حکم در حالت
فراموشی واما جاهل بحکم اگر مقصر باشد معذور نیست واگر بجهت ضرورت امری دایر شود میانه
سجده بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست مثل جلد وصیاد چیزی که سجده بر آن جایز است اما نجس
است اگر میتواند دو مرتبه عبادت را بجا آورد باید دو مرتبه بجا آورد والا مخیر است بدانکه آنچه
مذکور شد از اینکه سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از آن روئیده که خوردنی وپوشیدنی
نیست این مخصوص بحال اختیار است اما در حال اضطرار بر غیر آن جایز است وآن اضطرار بر چند قسم
است یک تقیه است وشرط نیست در تقیه قدرت بر فرار از تقیه بسبب تأخیر یا رفتن در مکان تنهائی

ولکن احوط

ولکن احوط اشتراط است ودر حال تقیه مخیر است میانه سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه مأکول باشد
یا ملبوس باشد یا از جنس نبات یا نه لکن احوط تقدیم پنبه وکتان است وشاید احوط واقوی ترجیح
معادن وماکول وملبوس از نبات است بر مثل پوست وپشم که از قبیل گیاه نیست وواجب نیست اعاده
نماز بعد از رفع تقیه ودیگری گرمای شدید است که نتوان سجده بر زمین کرد پس اگر نتواند تحصیل آنچه
صحیح است سجده بر او نماید یا رفع مانع واجب است واگر نتواند پس در این حال جایز است سجده بر
و کف دستش وبغیر این دو جایز نیست بنا بر اقوی واحوط بلکه اقرب واحوط تقدیم جامه است
بر کف دست واما در جامه مخیر است میانه سجده بر آستین آن یا غیر آن وشرط نیست در جامه پوشیدن
یا کتان بودن آن بلکه از پوست واصح یا پشم هم باشد جایز است سجده بر آن لکن احوط سجده
بر پنبه وکتان از جامه است ودر اشتراط اینکه باید آن جامه را پوشیده باشد یا نه اشکال
است وبهر حال اشکالی نیست در اینکه ملبوس احوط است ودر وقتی که سجده بر دست میکند
باید بر پشت آن سجده کند والا نمازش باطل است ومخیر است میانه دست راست وچپ بنا بر
اقرب واولی اختیار دست راست است واگر سجده بر جامه ودست ممکن نشد بغیر از آنها
سجده میکند وسرمای شدید نیز مثل گرمای است در حکم ودیگر غیر سرما وگرما از سایر عذرها
وضرورتها است که اگر باید سجده بر زمین وآنچه از آن است که خوردنی وپوشیدنی نیست
مثلث بکند موجب عسر وحرج یا ضرر میشود اما مجرد خوف ضرر نمیشود پس اگر در تاریکی باشد واگر
سجده بر زمین کند خوف که بزند عقربی مثلا دادن سجده بر جامه خود میکند بشرط آنکه خوفی
باشد که باعث سقوط تکالیف گردد پس اگر بر جامه نتواند سجده کند واز سایر اعضا نیز میترسد

ایما میکند و ایما نیز در یک سجده حقیقی میکند بنا بر احوط و دیگر از ضرورت یافت نشدن زمین
و انچه از آن روییده است یا عدم قدرت بر تحصیل آن اگر چه بمال بسیار باشد که ممکن باشد او را بذل
آن پس درین حال سجده بر غیر آن میکند اما احوط تقدیم قیر و معادن است بر برف بلکه حکم بتقدیم
بعید نیست و هم چنین در حال ضرورت و هم چنین دور نیست وجوب تقدیم پنبه و کتان بر آن و بالجمله
احوط درین حال و حال ضرورت تقدیم انچه نزدیکتر بزمین و انچه از آن روییده میباشد از ضروری
کمتر از آن دور است و اگر در اثنای نماز ممکن نشود سجده بر انچه سجده بر آن جایز است و عدم قدرت
در بین نماز عارض گردد مثل آنکه طلبی مضطرب بر او درد [illegible] اگر تحصیل نمود الا بفعل منافی پس اگر
در ضیق وقت است و نمیتوان وقت ادرا یابد اگر [illegible] کرده نماز را تمام میکند نماز را صحیح با سجده
بر غیر انچه صحیح است میکند لکن انچه اقرب بانچه سجده بر آن صحیح است مقدم میدارد پس پنبه
و کتان و معادن و ملبوس را مقدم بر پوست و حریر و نحو آن میدارد و احتیاطا بلکه لزوم آن دور
نیست و اگر یافت نشود بغیر آنها سجده میکند و اگر در وسعت وقت چنین ضرورتی عارض گردد
احوط اتمام آن نماز است با سجده بر غیر انچه سجده بر آن صحیح است و نماز را اعاده میکند و اقرب
عدم وجوب اتمام است پس اگر خواهد قطع میکند اما واجب است نماز را با سجده بر انچه سجده
بر آن صحیح است بجا آورد خواه قطع کند و خواه نه فصل پنجم در بیان تکبیر است از اذکار واجبات
نماز تکبیر است و اخلال بآن عمدا یا سهوا موجب بطلان نماز است و صورت آن آن است که
بگوید که الله اکبر و عمل ازانی جایز نیست پس تاخیر الله اکبر جایز نیست و تبدیل کلمتین یا احدی
یا حرف از آنها با کلمه دیگر یا حرف دیگر جایز نیست پس الجلیل اکبر یا الله الجلیل یا الله کبیر صحیح نیست.

و هم

و هم چنین الله الاکبر جایز نیست و ترک همزه و ها جایز نیست و حذف با الاکبر یا تشدید یا از الله جایز
نیست و بعضی قایل شده اند بعدم جواز زیادتی مد الف که میان لام و ها الله است بنحوی که از وضع
طبیعی بیرون رود و بعضی قایل باستحباب آن شده اند و این خالی از وجه نیست لکن قول اول احوط است
و اگر نیت را بزبان بگوید پس بجهت وصل آخر نیت با اول تکبیر همزه الله را ساقط نماید بجهت
آنکه آن اشکال است اگر چه صحت خالی از وجه نیست و واجب است توالی میان دو کلمه پس اگر فاصله
بکلمه دیگر بیاورد اگر چه مناسب تکبیر باشد یا ساکت شود میانه دو کلمه و یکی را از دیگری قطع
نماید باطل است و در تحقیق [illegible] سکوت و جمع بودن مد [illegible] بعضی گفته اند و اما
سکوت کمی که از آن فصل نشمرند ضرر ندارد و هم چنین نفس کشیدن و نحو آن ضرر ندارد و مد
که طول نکشد بنحوی که او را از اسم بودن بیرون کند و اگر فتحه با را اشباع کند اکبار گوید که جمع طبل
است پس اگر قصد این معنی کرده البته نمازش باطل است و الا در آن خلاف است و احوط و اولی
ترک آن است و اکتفا بترجمه آن جایز نیست مگر با عجز از لفظ پس ترجمه میکند بنحوی که مرادف
معنی عربی آن نیز بشود پس بعجم میگوید خدا بزرگتر است و اگر بگوید خدا بزرگ است صحیح نیست
و احوط اینست که ترجمه را بلغت خود بیاورد اگر چه جواز لغت غیر نیز اگر علم بآن داشته
باشد خالی از وجه نیست و اگر نتواند یاد گیرد واجب است تاخیر نماز بجهت یاد گرفتن آن تا آخر
وقت بلکه اگر احتمال یاد گرفتن داد بعد هم واجب است چنانچه بعضی گفته اند و کسی که نمیتواند
ادا بگوید مثل لال چند چیز بر او واجب است بدل آن اول معنی آنرا بدل جستن باین معنی که قصد
کند که این حرکت دادن زبان و اشاره ثنای خداست و تکبیر او و بزرگی او و یاد کردن او است

نه باین معنی که معنی حقیقی این لفظ را ببدل قصد کند و بتیم اشاره کردن با انکشت یا بغیر آن بنحوی
که اشاره متحقق شود و بتیم حرکت دادن زبان چنانچه بعضی گفته اند و بعضی آنرا واجب نمیدانند
ولکن احوط اول است و اگر شخصی کنکی بعضی تکبیر را نتواند بگوید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب
آنچه ممکن است و ظاهر ایشان اینست که دیگر چیزی بدل آنچه نمیتواند گفت لازم نیست و از بعضی
ظاهر میشود که گنگ رجوع بانچه گفتیم میکند مطلقا و واجب است قیام در حال تکبیر بی آنکه بجهر یا قدری
آنرا در حال خم شدن یا راست شدن بگوید نمازش باطل است و مستحب است شش تکبیر دیگر با تکبیرة
الاحرام بگوید یا همه را ابتدا آن یا بعضی را پیش و بعضی را بعد و در افضلیت تقدیم همه یا تاخیر همه
یا متفرق خلاف است و جماعتی قرائت اعراب تکبیر را مستحب میدانند بنحوی که اعراب بدهند و وصل بقرائت نماید
مکروه میدانند و مستحب است شنوانیدن امام تکبیر خود را بماموین اگر محتاج ببسیار بلند کردن
صدا نباشد بعد این حال بعاریتی وسطا میکویند و مستحب است که ماموم آهسته بگوید و منفرد
مخیر است و بعضی بر او جهر را مستحب میدانند و بعضی گفته اند که مستحب نیست جهر بجهت امام در تکبیرات
بغیر از تکبیرة الاحرام و در وجوب بلند کردن دست در وقت تکبیر خلاف است اقوی عدم وجوب است
و مستقلا بلند کردن دست خلاف است بعضی تا نرمهٔ گوش گفته اند و بعضی تا مقابل سر و دوش
یا مقابل صورت گفته اند و آوردن تا گوش را مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل آخر سینه که اول
نحر گویند گفته و بعضی گفته اند حتی آن محاذی گوشها و صورت میباشد و از بعضی مستفاد میشود
که بلند کردن مستحبی را آن حد مخصوص بودن مستحب دیگر است و از بعضی مرجب آید که دلیل مستحب
است و کثرت آن مستحب عمل نماید و مکروه است که دستها را از سر بگذراند و مستحب است که در حال بلند کردن

کشاده

کشاده باشد و در وقت بالا بردن رو باطن کف را بقبله دارد و انگشتها را کشیده بهم بچسباند مگر انگشت
شست را که جدا بدارد و اکثر مستحب میدانند که ابتدای بلند کردن ابتدای تکبیر کند و انتهای آن انتهای
تکبیر **فصل ششم** در قیام است واجب است قیام در نماز واجب و آن رکن است و در وجوب قیام در
در حال نیت خلاف است و بنا بر آنکه نیت را عبارت از داعی بدانیم ثمره در آن نیست زیرا که لا محاله در حال
قیام واقع میشود و تصریح کرده اند جمعی که قیام در حال قرائت واجب است و رکن نیست و قبل از قرائت و در
حال مستحبات قبل از قرائت و در اثنای قرائت اگر چه ساکت شود بجهت نفس کشیدن بعضی تصریح
کرده اند بآنکه قیام واجب است و آن احوط است بلکه ترک آن در حال سهو اولی نیست و قیام در حال
قنوت را مستحب دانسته اند بعضی و آن احوط است جمعی تصریح کرده اند که قیام متصل برکوع رکن است
و آن عبارت از جزء آخر قیام که از آن شروع بپایین آوردن برکوع میکند و حد قیام ایستادن است
بنحوی که مهره های پشت و گردن انتهای آن راست شود بی خم شدن و اگر چه عمدا برکوع نرسد
و میل بر یمین و یسار و هیچ یک جانب نیست بنحوی که او را عرفا راست نگویند و اتّکا بر قبله اندک خفی
جایز است اما افضل ترک آن است و واجب است قرار داشتن در حال قیام بی اکراه و در
در حال نماز یا جبر نفی که آب شود یا نقله بعد یا بر کل ببیاد که او را از استقرار اندازد نماز کند
نمازش باطل است و واجب است استقلال بآنکه تکیه ندهد بچیزی بنحوی که اگر آنرا بردارند بیفتد
و باید بر هر دو پا بایستد اما اگر بر یکی از آنها بیشتر اعتماد کند جایز است اما احوط مساوات است
و جایز نیست دور گذاشتن پاها بنحوی که خارج شود از حد قیام و اگر بعد متقابله از مراتب آن شک
کند که آیا از قیام بیرون میرود یا نه احوط اجتناب است و اگر استقلال ممکن نشود باید تکیه دهد

اکرچه بانساف باشد واکر نباشد پس بآن احوط تحصیل آن است اکرچه بعوض بسیاری باشد مکر زیاد
حاصل شود وبعضی تصریح بوجوب آن کرده اند واکر در قیام همه انحناء واجب است ممکن نشود وآنچه ممکن
است واجب است وبعضی تصریح کرده اند بوجوب که اکر نتواند بایستد نه تکیه داده ونه مستقل
خیزه می ایستد اکرچه تا حد رکوع باشد واکر قادر بر قیام قرائت یا رکوع باشد نه بجهت هردو
که اکر یکی را در حال قیام بجا آورد ودیگری را نشسته بجا آورد در ترجیح آن خلاف است واشکال است
واکر احتیاط ممکن است ترک نکند والا تخییر است واکر قدرت بر قیام یا رکوع وسجود باشد ودر ترجیح
اشکال است احوط جمع میانه هر دو قسم است بتکرار نماز اکر تواند والا اولی اختیار قیام است
اکرچه بتخییر خالی از وجه نیست واکر امر دایر شود میانه نماز در حال قیام بی استقرار ونشستن
با استقرار تعیین در ترجیح اشکال است واحتیاط تکرار است با امکان والا دور نیست تخییر واشکالی نیست
در اینکه اکر عاجز شود از قیام نشسته نماز میکند ولیکن اشکال در حد عجز است اقوی آن است که آن
عبارت از عدم قدرت بر قیام است نه عدم قدرت بر راه رفتن بقدر نماز واکر عسر یا حرج لازم
آید از قیام نیز می نشیند وآیا ظن بعجز کافی است یا باید علم بآن داشته باشد مسئله محل اشکال است
واکر کسی عاجز بود از قیام قادر بر آن شود پس اکر پیش از قرائت قادر شود برخیزد وقرائت را
ایستاده بجا آورد وجوبا واکر در بین قرائت است نیز واجب است برخیزد ودر بین برخاستن
جایز نیست قرائت وتتمه را در حال قیام بجا آورد واجب نیست سر کوفتن را واستحباب سر کوفتن
بعضی کفته اند وآن مشکل است واکر بعد از قرائت است نیز واجب است برخاستن بجهت قیام
بر رکوع واحوط آن است که طمانینه در آن بجا آوردن اکر نتواند نماز را ایستاده یا نشسته بجا آورد
واجب است

49

واجب است که خوابیده نماز کند وواجب است که بطرف راست بخوابد مثل خوابیدن در لحد واکر
نتواند بطرف چپ والا بر پشت مثل خوابیدن محتضر وتوجه بقبله در هر یک ازین تقادیر مثل
واجب است ودرین حال اکر رکوع وسجود را قدرت ندارد ایماء واشاره میکند واکر قدرت دارد
رکوع وسجود میکند وایماء جایز نیست وبا ایماء اکر قادر باشد که پیشانی را بر مهر نهد سجده بر آن صحیح است
بکذارد وجماعتی واجب میدانند کذاشتن بر آن را واحوط جمع میانه آن وایماء است واکر آن را نتواند
ولکن اکر نزدیک به پیشانی برد دور نیست واجب باشد واحوط است اما ایماء را ترک نکند پس
سر را حرکت میدهد وخاک مثلا به پیشانی میکذارد وایماء درین مقامات باید بسر بوده باشد
واکر نتواند بچشمها واکر از هر دو نتواند بیکی واکر آن هم نتواند سجود بر او نیست لکن نماز ساقط نیست
بلکه ذکر وقرائت را بزبان میکند وافعال نماز را بدل میکذراند واکر از این نیز عاجز باشد نماز را بدل
میکذراند کم وبه همین قصد نماز بجا آوردن میکند ودر جائی که ایماء میکند ایماء از سجود را بیشتر و
پست تر میکند وبآن ایماء قصد رکوع یا سجود را میکند وبعضی واجب میدانند وآن احوط است اما
وجوب اول معلوم نیست بلی وجوب قصد بعید نیست واکر ایماء واجب را عمدا ترک نماید نماز باطل است واکر
سهوا باشد پس اکر بدل رکن است نماز باطل است ودر صورتی که نشسته نماز میکند واجب است خم شدن
بجهت رکوع وواجب نیست بلند کردن رانها از پاشنهای پاها احوط آنست که خم شود تا سر او محاذی وبرابر
محل سجود اش شود واکر بهیات درم تا برابر پیش زانوها باشد مجزیست بر حسب آنست میان این دو امر ومستحب است
کسی را که نشسته نماز میکند متربع نشستن در حال قرائت وآن آنست که رانها وساقها را بلند کرده بر الیتین
بنشیند ومستحب است که در حال رکوع فرش کند پاها را بر زمین وبر روی آنها بنشیند ودر حال تشهد تورک نماید

و بعضی گفته‌اند که اگر شخص که نشسته نماز میکند باید بنحوی متعارف بنشیند و بعضی گفته‌اند که به نحوی که خواهد
میتواند نشست و مستحب آنست که اگر ایستاده نماز میکند پاهای از هم جدا کند از سه انگشت تا یک شبر و قول
بوجوب ضعیف است و نزد شیخ مستحب است که پاهای او بهم بچسبانند و مستحب است در حالی که ایستاده نماز
کند انگشتان پاهای او بقبله میکند فصل ششم در قرائت است و واجب است قرائت در نماز و واجب بودنش را
بعضی رکن گفته‌اند اما اشهر و اظهر آن است که رکن نیست پس اگر ترک کند سهواً نمازش صحیح است
اگر چه در همه رکعات ترک نماید و بعضی گفته‌اند که اگر سهواً در همه رکعات کند نماز باطل است
و آن ضعیف است و قرائت حمد واجب است در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول از سه
رکعتی و چهار رکعتی و اما نماز سنتی صحت آن موقوف است بخواندن آن مگر در نمازی که از شرع رسیده
باشد که ضرور نیست خواندن آن و اخلال بچیزی از آن جایز نیست حتی بسم الله نیز که آن جزء حمد و هر سوره
است مگر سوره برائت و اخلال بحرفی و اعرابی از آن جایز نیست خواه تغییر معنی بشود یا نه و فرقی نیست
در بطلان بجهت اخلال بحرفی با اینکه حرفی را از مخرج غیر ادا نماید مثل ضاد را بمخرج ظا ادا نماید یا بالعکس
یا سین را بجای صاد ادا کند یا بالعکس یا الکه بمخرج غیر ادا کند و بعضی گفته‌اند واجب است که معرفت
مخرج حروف او مقتضای تحقیق آن است که اگر میدانند که حروف هر یک از آنها در مخرج خود ادا میشود
پس شناختن مخارج حروف بتفصیل ضرور نیست و اگر علم بهم نرساند که حروف از مخارج ادا میشوند
مگر بعد از آنکه مخارج آنها را بدانند پس واجب است علم بمخارج و این نادر است نسبت باکثر مردم در اکثر
حروف و مراد بعلم درینجا اعم از ظن است بنا بر اقرب و احتمال قوی میرود در اعتبار ظن اگر چه از کلام
اهل خبره که قرآن را از ایشان حاصل نشده باشد لیکن احوط اقتصار بر ظنی است که از قول اهل خبره حاصل شود

مگر

مگر ظنی که از غیر کلام اهل خبره حاصل میشود اقوی از آن باشد که در این حال اعتماد بر این ظن اقوی بعید نیست
بلکه دور نیست که آن متعین باشد و واجب است مراعات تشدید و حبا الخبر در آن ضرور نیست بجماعتی
از علما و واجب میدانند مراعات مد متصل را و آن احوط است اما وجوب آن خالی از اشکالی نیست و اما
مد منفصل واجب نیست لکن افضل است و مد متصل چنانکه جمعی گفته‌اند آن است که موجب مد
و حرف مد در یک کلمه باشد و مد منفصل آن است که حرف مد در کلمه دیگر باشد و موجب آن در کلمه
دیگر باشد اول مثل اولئک و لا الضالین دویم مثل لا اله الا الله و از بعضی علماء عربیت ظاهر میشود
که مد متصل آن است که سبب آن واقع شدن همزه باشد بعد از حرف مد در یک کلمه پس مد و لا
الضالین و نحو آن از مد متصل نمیباشد بنا بر این و الخراط و زیادتی مقدار بعضی مکروه میدانند
و جمعی ادغام صغیر را واجب میدانند و آن احوط است اما وجوب آن معلوم نیست و اما ادغام کبیر واجب
نیست و بعضی مستحب میدانند و ادغام صغیر را تفسیر کرده‌اند بعضی بادغام تنوین و نون ساکنه در یکی از
حروف یرملون مثل و لم یکن له و اشهد ان لا اله و صل علی محمد و آله و ادغام کبیر آن است که حرف
اول از آن حرکت داشته باشد خواه آن دو حرف مثلین باشد یا دو جنس باشد یا متقارب
و وقف بسکون و وصل بحرکت را جمعی واجب میدانند و آن احوط است اما وجوب آن خالی از اشکال
نیست و اظهار همزه وصل را در جایی که باید انداخت مثل اللهم اغفر و نیز اخفای همزه قطع را
مثل و اشهد بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته‌اند اظهار در حرف و نحو واجب میدانند
و مستحب میدانند اظهار را مستحب دانسته‌اند و آن مشکل است بلی احوط مراعات این امور است و
بعضی واجب میدانند اظهار را در هر قرائت واجب میدانند از صفات حروف و شرایط مثل [illegible]

و تفخیم و قلقله در وقف و ظاهر عدم وجوب این صفات است مگر اینکه موقوف باشد بر آن یکی
از آنچه را واجب دانستیم در قرائت مثل ادا کردن از مخرج و اما روم و اشمام و همس و جهر و استعلاء و اطباق
و غیر اینها از محسنات قرائت واجب نیست و واجب نیست وقف در هیچ موضع از مواضع قرآن از واجب
دانند پس هر جا که خواهد وصل میکند و هر جا که خواهد وقف مینماید مگر اینکه در نظم قرائت اخلال
نماید پس جایز نیست پس اگر بر هر کلمه وقف کند و وصل نکند شود جایز نیست و قرائتش باطل میشود
و هم چنین اگر در اثنای کلمه وقف کند بنحوی که قرائت نگویند او و بعضی گفته اند اگر بسبیل نفس
وقف کند در وسط کلمه مضر نیست و بعضی گفته اند که اگر نفس بکشد در وسط کلمه سهل است اما
کلمه را از سر میگیرد و آنچه را واجب دانستیم اخلال آن عمداً جایز نیست و جاهل مقصر حکمش مثل کسی
است که عمداً اخلال کرده و مشهور اصحاب … در موضع وقف و عمل با آن
مضایقه نیست و تصریح کرده اند بعضی بر اینکه … سکون … وقف و ادغام …
نیست طمأنینه دادن و مستحب است امام را تخفیف اگر … که بعضی از ماموین … زیاده کرده اند
از نماز بیرون روند و مکروه است که سوره توحید را بیک نفس بخوانند و بعضی گفته اند … هر
سوره را که مثل آن باشد نیز سنت نیست که چنین باشد و مستحب است ترتیل در قرائت و سایر اذکار
و در تفسیر آن خلاف است بعضی گفته اند عبارت است از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ
وقوف و اداء حروف تفسیر کرده اند و بعضی غیر آنچه مذکور شد و واجب است رعایت ترتیب یعنی
که فصل شود میان آیات حمد و کلمات و حروف آن و اگر عمداً ترتیب یکی از این امور را بهم زند و تلافی
ننماید تا برکوع رود نمازش باطل است خواه عالم بحکم باشد خواه جاهل یا مقصر و اگر عمداً با علم

اخلال نماید و در کوع نرفته باشد در فساد نمازش خلاف است و قول بعدم بطلان خالی از قوت نیست
لکن قرائتش فاسد است پس باید تدارک نماید و این در صورتی است که اخلالی که میکند باعث نشود
که آنچه را خوانده از قرآنیت بیرون رود و اگر چنین باشد نمازش هم باطل است و بنابر اینها احوط
آن است که از قرآنیت نیز نیفتاده تدارک کرده نماز را تمام کند پس اعاده یا قضا کند و اما اگر سهواً
باشد پس اگر برکوع رفته تا متذکر شد نمازش صحیح است و اگر قبل از رکوع بیادش آمد پس اگر
برگشتن بآن موضعی که ترتیب را بهم زده و خواندن آنرا با ترتیب باعث فوت موالات نشود اشکالی
نیست در کافی بودن این و عدم وجوب سر گرفتن قرائت و اگر باعث فوت موالات میشود و حکم
عود کردن بآن چیزی است که ترتیب بآن حاصل میشود پس اعاده نماز یا قضا و احتمال عدم وجوب
اعاده قوت دارد و واجب است مراعات نظم قرائت پس اگر کلمه کلمه را جدا بگوید مثل اینکه
می شمرند بنحوی که نظم قرائتیت بهم خورد جایز نیست و اگر عمداً باشد قرائت باطل است و اما
بطلان نماز در این اشکال است مگر صدق قرآنیت بر آن نکند پس نماز نیز باطل است و اگر سهواً
اجزای قرائت باطل و در فساد نماز اشکال است مگر اینکه از نماز کم بودن بیرون رود و واجب است
موالات و پی در پی خواندن قرائت و بدون آن صحیح نیست و اشکالی نیست در اینکه اگر در میان قرائت
غیر آنرا بخوانند موالات بهم میخورد پس عمداً غیر را خواندند و بعد … قرائت بی موالات اکتفا
کرده برکوع رفت نمازش فاسد است و اگر عمداً چنین کرد و هنوز برکوع نرفته صحت نمازش محل نیست
پس دو مرتبه قرائت را بجا می آورد و لکن احوط اعاده است یا قضا را اگر سهواً چنین برکوع نرفته
صحت نمازش بعید نیست پس دو مرتبه قرائت را بجا میاورد و لکن احوط اعاده است یا قضا و اگر عمداً

چنین کرد نمازش صحیح است واما در فساد قرائت ووجوب اعاده آن یا عدم فساد قرائت خلافست
ومسئله در غایت اشکال است لکن قول دویم خالی از قوت نیست واحوط تمام کردن قرائت نماز واعاده
نماز است واما خواندن هر چیز باشد در بین قرائت موجب فوت موالات است اگر چه یک کلمه باشد که
از ذکر وقرآن باشد یا فرق این است که این قدر ضرر ندارد وصحیح این است که اصل قرائت
کن گویند پس در سلام وحمد در وقت عطسه وسوال نعمت وپناه بردن از عذاب نزد آیه عذاب
وتسبیح نزد آیه آن وتنبیه غیر بقرآن یا امثال آن در وسط قرائت ضرر ندارد واگر از قاری بودن
بیرون نرود بلکه در این حال نیز [illegible] جایز [illegible] اگر [illegible] نظم قرائت اخلال بهم رسد
پس جایز نیست وتکرار یک آیه ویا [illegible] اگر از جهت اصلاح قرائت الحالیت ضرر ندارد بلکه
اقوی آن است که بغیر این جهت نیز جایز است وتکرار لکن احوط ترک است واحوط آن است که
در صورتی که اراده اصلاح کلمه دارد بر خواندن کلمه وبعد از آن را تکرار کند مگر اینکه از کلمه موقوف باشد
صحتش بر آنچه پیش از آن کلمه است بحیثیتی که اگر آن کلمه تنها اعاده کند نظم مختل شود پس در این حال باید
آنرا نیز اعاده نماید اما جواز اعاده زیاده از آن کلمه وآنچه بر آن موقوف است خالی از قوت نیست
پس اگر کلمه در وسط یا آخر آیه باشد میتواند از اول آیه بگیرد وبعضی واجب میدانند
که آنچه را اعاده میکند اگر یک کلمه باشد باید اعاده کند اقلی که آنرا قرآن گویند ودر
تکرار مجموع حمد وسوره خلاف است احوط ترک آن است اگر چه قصد وجوب یا ندب نیز نداشته
باشد وچون موالات در قرائت شرط شد پس اگر عمدا ساکت شود در بین قرائت آنقدر که از
قاری بودن خارج شود قرائتش فاسد است واما نمازش باطل نیست وبعضی نماز را نیز فاسد میدانند

واحوط

واحوط آن است که قرائت را که [illegible] نماز را تمام کند پس اعاده کند واما اگر سکوت طویل بجهت سرفه یا
عذر دیگر مثل اینکه اشتباهی کرده وخواست متذکر شود باشد پس موالات قرائت مضر نیست
واگر سهوا ساکت شود آنقدر که قرائت از موالات بیفتد در فساد قرائت وعدم آن خلاف است
واشکال ومراعات احتیاط مهما امکن اولی است واگر سکوت آنقدر طول بکشد که او را
نماز کن نگویند نمازش فاسد است خواه عمدا یا سهوا واگر در اثنای قرائت ساکت شود
بنیت قطع قرائت ونخواندن آن [illegible] که [illegible] بهم نرساند که از قاری بودن یا نماز
کن بودن بیرون رود اگر در حمد [illegible] احوط آن است که حمد را اعاده کند ونماز را
تمام کند واعاده نماز کند واگر در سوره بوده حکم باقی که در این احتیاط است اشکال است
واگر نیت قطع قرائت نکند وساکت نشود حکم احتیاط تمام نماز را اعاده آن است ومرجع در شناختن
اینکه از قاری بودن یا نماز کننده بودن بیرون رفته عرف است ودر وجوب سوره در دو رکعت
نماز چهار رکعتی وسه رکعتی ودر دو رکعت نماز صبح خلاف است اقوی واحوط وجوب است
واگر ضرورتی مثل تقیه باعث بر ترک آن شود ترکش جایز است واگر امر دایر شود میان
ترک حمد یا سوره سوره را باید ترک کرد ودر سوره نیز واجب است مراعات حرکات و
سکنات حروف وترتیب وموالات ونظم وغیر ذلک آنچه در حمد واجب بود وجایز
است خواندن حمد وسوره بآن قرائتی که قراء سبعه بآن متفق اند وآنچه خلاف دارند قاری مختار است
در اختیار هر کدام که خواهد واگر در بعضی از قرائات اختیار قرائت از قراء نماید ودر غیر آن
اختیار قرائت غیر اینکه اول اختیار کرده بود نماید جایز اگر معنی فاسد نشود واز عربیت بیرون نرود

نرود از ترکیب فی نفسه واما قرائات غیر قرّاء سبعه را جایز نیست اختیار اگرچه از شواذ نباشند
وعلم بقرائات قرّاء سبعه ضرور نیست بلکه ظن کافی است وظن اگر از قرآنهای متداوله که مظنه
صحت آن وارد حاصل شود کافی است پس رجوع بکتب قرائات واجب نیست ویک عادل نیز خبر
اگر خبر دهد ومظنه از آن حاصل شود کافی است وعلم اجمالی کما انزل قرائتی از قرائات کافی است
پس اگر بخواند کما انزل کدام است ضرر ندارد ومعوذتین از قرآن است وخواندن آنها در نماز ضرر ندارد
وانکار ابن مسعود بقرآنیت آنها اعتنائی بآن نیست وواجب است جهر بقرائت در دو رکعت اول مغرب
وعشا ودر صبح واخفات در ظهر وعصر واگر در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی وسه رکعتی
اختیار تسبیح کرد در وجوب اخفات آن خلاف است واحوط اخفات است بلکه خالی از قوت نیست
وعدول از آن جایز نیست واگر اختیار حمد کند کما قبله بایست اخفات نماید واقل اخفات است
که چنان بخواند که خودش بشنود وغیر نشنود واقل از این جایز نیست واکثر آن آنست که غیر هم بشنود
واقل جهر نرسد با اقل جهر آنست که غیر بشنود ومشتمل بر صوت باشد واکثر آن آنست که بلند [illegible]
که خارج از عادت است نرسد ودر اخفات باید جمیع حروف شنیده شود وهمهمه کافی نیست
ودر شنیدن خود در اخفات وشنوانیدن غیر در جهر اگر مانع باشد شنیدن تقدیری کافی است
ودر موضعی که جهر واجب است بر هر دو بر زن واجب نیست وقول بوجوب ضعیف است واخفات نیز
بر او واجب نیست اگر نامحرم آواز او را نشنود وبا شنیدن اجنبی در وجوب اخفات بر او خلاف است
ودر این تفاصیل ما در این الا اکثر احوط آنست که جهر نخواند اگرچه در تحقیق آن کلام است واما خنثی
که بر هر دو اخفات واجب است پس در وجوب اخفات بر او نیز خلاف است واحوط وجوب اخفات است

و واجب

و واجب است جهر ببسم الله در جائی که جهر واجب است ودر مواضع اخفات خلاف عظیم است ودر آن
لکن اقوی استحباب جهر است ابتدا امام ومنفرد خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر
ودر ظهر روز جمعه مستحب است جهر بقرائت خواه امام باشد وخواه منفرد بنا بر اقوی واحوط اخفات
است مطلقا ونماز جمعه نیز مستحب است جهر در آن وقضاء نمازهای یومیه در جهر واخفات مثل ادای
آن است پس اگر قضاء کند چیزی را که بایست در آن جهر بخواند باید جهر قضا کند واگر نه اخفات با
باید قضاء کرد خواه بشب بجا آورد یا بروز واگر مرد بجهت مردی قضا کند یا زن بجهت زن میت
واجب است بر او جهر واخفات هر یک در موضع خود وزن نیز حکمش حکم او است که قضا
او بوده بلی اشکال در جائی است که مرد از زن یا زن از مرد قضا کند لکن احوط این است که قضا
کننده مراعات کند هر یک از جهر واخفات را در جائی خود اگرچه عکس او باشد واگر از روی جهل
جهر واخفات را در جائی خود بجا نیاورد در قرائت نمازش صحیح است واگر عمدا با علم اخلال کند
نمازش باطل است واگر بجهت فراموشی ترک کند باید نماز وقرائتش نیز صحیح است واگر در اثنای قرائت
متذکر شود از سر نمیگیرد قرائت را بلکه ما بقی را چنانکه باید میخواند وجایز نیست خواندن
سوره عزیمه که سجده واجب دارد در نماز واجب وبعضی تصریح کرده‌اند در آنکه نماز را باطل میکند
و آن محل اشکال است بلی اگر آنرا بخواند وبآن اکتفا کرده برکوع رود نمازش فاسد است واگر آنرا
بخواند وتمام کند وقائل باشیم باینکه دو سوره در یک رکعت جایز نیست خواندن آن مابین نماز باطل
میشود واگر بآن نیز قائل نباشیم نیز احوط زدن از نماز وسجده کردن واز سر گرفتن نماز است
وهمچنانکه حرام است خواندن سوره عزیمه همچنین حرام است خواندن آیه سجده وگوش دادن بآن

واکر سهواً خواند اشکال یا کویش او اقرب است صحت نماز وقضای سجده تا بعد از نماز است واحوط آن است
که در نماز بجای سجده ایماء نماید واکر نماز را نیز اعاده کند احوط است وجایز است خواندن سوره
عزیمه در نافله واکر خواند واجب است سجده فوراً واکر سجده در وسط سوره باشد اکر صلوات
بهم نخورده از اینجا کرفته سوره را تمام میکند والا اکتفا بآن قرائت اشکال است واکر در آخر سوره
باشد احوط اعاده حمد است بعد از سجده بلکه وجوب خالی از قوت نیست ودر نافله که بعد حمد خواند آن
واجب شده باشد اقرب جواز خواندن عزیمه وجواز سجده بجهت آیه سجده است در آن ولکن
احوط ترک آن وترک استماع آیه سجده است در آن واما نماز واجب غیر یومیه مثل کسوف نیز در آن
اشکال است **فصل ششم** در رکوع واحکام آن است بدانکه در هر رکعتی یک رکوع واجب است مکر در نماز
آیات که در هر رکعتی از آن پنج رکوع واجب است ورکوع از ارکان نماز است که ترک آن تا داخل سجده
شود که ترکش عمداً وسهواً موجب فساد نماز است خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر
وبعضی قایل شده اند که بعد در رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی رکن نیست وترک آنرا سهواً موجب
فساد نماز نمیدانند واین قول ضعیف است وهر یک از رکوعهای نماز آیات رکن است که ترک آن
باعث فساد نماز میشود اکرچه سهواً باشد ورکوع محقق نمیشود مکر بخم شدن بحدی که کف دست
بسر زانو برسد وبعضی برسیدن سر انکشتان اکتفا کرده اند وقول اول احوط بلکه خالی از قوت
نیست ومبنا بر این آیا باید آنقدر خم شود که جمیع کف دست بسر زانو برسد یا آنکه اکر جزوی از آن بسر زانو
برسد کافی است احوط آن است که باید غالب کف دست بسر زانوها برسد وباید بقدری خم شود که
کف هر دو دست بسر زانوها برسد پس اکر میل بیک طرف نماید بنحوی که یک دست بسر یک زانو برسد کافی

نمیباشد

نمیباشد وباید که خم شود بنحوی که دست بزانو برسد پس اکر خم نشود یا قدری خم شود زانوها خم
نماید بنحوی که دست بسر زانو رسد کافی نیست ودراز دست وکوتاه دست ودیکر دست وجمیع غیر
الخلقه مینمایند در بقدر خم شدن واکر اتفاق کند که خم نتواند سوی حد صبر تا میتواند خم میشود واکر خم
موقوف بر دست کرفتن بچیزی باشد یا اعتماد بچیزی واجب است اعتماد واکر چیزی نباشد واجب است تحصیل
آن اکرچه با جرت باشد واکر خم شدن بیکطرف ممکن باشد آن واجب است واکر هیچ ممکن نباشد ایماء
بسر میکند واکر آن هم نمیتواند بچشم واکر بنحوی خم باشد بسبب خلقت یا بجهت مرض یا پیری واجب است
براو که بجهت رکوع زیاده خمی کرده وجماعتی از علما تصریح کرده اند که اکر تواند در حال قیام که بدست
کرفتن بچیزی واعتماد بچیزی کرده راست نماید براو واجب است ودر این حال اکر خم شدن بقدر مذکور
بجهت رکوع کافی است وزیاده ضرور نیست ولکن احوط است واکر خمی که دارد بسیار باشد بنحوی که اکر قدری
زیادتر خم شود از رکوع بیرون رود زیادتر خم نباید شد بلکه جایز نیست وواجب است در رکوع طمانینه
یعنی قرار کرفتن اعضا وساکن شدن آنها وواجب است که بقدر ذکر واجب باشد وشیخ طوسی طمانینه
رکوع را رکن میداند واکر مراد بحد تر استقرار است پس وجه نیست زیرا که با آن رکوع که رکن است حاصل نشود
واکر زیاده بر آن را رکن میدانند پس آن مشکل است واکر از غیر واجب است خم شدن قدری زیاده خم
شود مجموع آن خم شدن وبرکشتن یا قدری قرار کرفتن بقدر طمانینه ذکر واجب باشد کافی نیست بلکه
اکر طمانینه ممکن نباشد بجهت مرض یا غیر آن کافی است آن هم واجب است نیز وواجب است سر برداشتن
از رکوع وراست شدن بعد از آن وجایز نیست رفتن بسوی سجده بدون راست شدن اکرچه سجود
داخل نشود واما اکر بعد از راست شدن رو بسجده برود وهنوز از حد رکوع بیرون نرفته خواهد بر کردد

وسر برداردن از رکوع در بطلان نمازش اشکال است و اگر نتواند سر راست کند ساقط میشود پس اگر بعد از
دخول در سجده عذر برطرف شود قیام ساقط است و اگر پیش از سجود عذر برطرف شد بعضی گفته
اند قیام ساقط است و برنمیگردد و این خالی از قوت نیست و اگر برخاست مشکوک از رکوع مختار بجبری
باشد که بر آن اعتماد کند واجب است تحصیل آن اگر چه باجرت باشد و واجب است طمأنینه بعد از سر بر
داشتن از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته و خواه در فریضه باشد و خواه در نافله و فرق
میان نافله و فریضه ضعیف است و صحیح آنکه کافی است و آن حاصل میشود بقرار گرفتن و سکون
عضوها و آنرا رکن نمیدانند [illegible] صحیح ظاهر قول کسی است که آنرا رکن میدانند و اگر آنرا طول دهد انقدر که از اول
نماز بگذارد نکند نمازش باطل است و واجب است ذکر در رکوع و در آن خلاف عظیم است بعضی خصوص
تسبیح را واجب میدانند بعضی مطلق ذکر را و از جمله [illegible] بعضی ذکری که مشتمل بر ثنا و ستایش خدا باشد
واجب میدانند و بعضی غیر ذکر را نیز جایز میدانند و ایضا بعضی قائلند که باید ذکر بقدر سه سبحان الله
یا یک سبحان ربی العظیم و بحمده باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتمد در نظر این است که کافی
است مطلق ذکر اگر چه غیر تسبیح و کمتر از آنچه گفتیم باشد و اگر چه مشتمل بر ثنا نیز نباشد و جماعتی
که قایلند بوجوب تسبیح نیز خلافی چند در میان ایشان هست و با این همه احتیاط راه نجات است
و احتیاط کامل این است که سه تسبیح کبری و سه صغری بگوید و بیشتر از این سه کبری است
و از این بهتر یک کبری است و از این پستتر [illegible] تسبیح صغری است و از این پستتر اکتفا به تسبیح است اگر چه
یکی باشد و اگر اختیار تسبیح کبری کند احوط این است که لفظ و بحمده را نیندازد و موالات در مرتبه دوم
واجب است با امکان و مستحب است که امام ذکر را بلند بگوید و ماموم بخفات و بعضی گفته اند که منفرد مخیر
است

است و واجب است که ذکر واجب بعد از آنکه بحد رکوع رسید بگوید پس اگر پیش از رکوع شروع کند مجزی
نیست اگر چه بعد از رسیدن بحد رکوع تمام کند و اگر پیش از شروع سهواً بوده بعد از رسیدن بحد رکوع
تدارک میتواند و نمازش صحیح است و اگر عمداً کرده و تدارک نکرده سر بردارد نمازش باطل است و اگر
تدارک نماید در صحت نمازش اشکال است و مسئله محل توقف است و احتیاط آن است که تدارک
کند و نماز را تمام کند و اعاده کند نماز را اگر شروع در ذکر واجب کند در حالی که شروع در سر بر داشتن
از رکوع کرده اگر عمداً از حد رکوع تمام کند مجزی نیست و اگر سهواً چنین کرده مثل آن است که
سهواً ذکر را ترک کرده و اگر عمداً چنین کرده و بعد از خروج از رکوع تمام کند نمازش باطل است و اگر عمداً چنین
کند و در حد رکوع تمام و تدارک نکند این [illegible] نمازش فاسد است و اگر تدارک کند پیش از خروج
از حد رکوع در صحت نمازش اشکال است و احتیاط در آن است که [illegible] و اگر سهواً چنین کند نیز
احتیاط اولی است و مستحب است گفتن تسبیح کبری زیاده بر واجب و عدد [illegible] در آن اشکال است
و تحقیق آن است که سه مرتبه و پنج مرتبه و هفت مرتبه و زیاده از هفت هر یک از اینها مستحب است
و خلاف در این مقام ضعیف است و اما چهار مرتبه و دو مرتبه را قایلی باستحباب آن ندیدیم
و اگر شک در عدد آن کند بعضی گفته بنا بر اقل میگذارد و مستحب است به امام تخفیف مگر بداند که ماموم
دوست میدارند طول دادن را و اگر تسبیح را مکرر بگوید یکی از آنها واجب است و باقی مستحب و اگر منفصل
غیر رکوع خم شود عمداً یا سهواً مجزی از رکوع نیست و در خم شدن باید نیت رکوع کند و ترک نیت [illegible]
کافی نیست و مستحب است که در رکوع دستها را بر زانوها گذارد با انگشتهای گشاده و بگیرد با انگشتها
سر زانوها را و مستحب است که دست راست را اول بر زانو گذارد و آنکه زانوها را عقب برکند و آنکه

پشت خود را مساوی کند که اگر آب بر آن بریزند بر آن بماند و پیش آوردن زانوها مکروه است و مستحب است
کردن خود را بکشد و بدل قصد کند که ایمان بتو آوردم اگر چه گردنم زده شود و اینکه اعضاء خود را بر
یکدیگر نیندازد مکروه است و نظر را بمیان پاهای خود کند و از بعضی وجوب آن مستفاد میشود و آن ضعیف است
و مستحب است تکبیر قبل از رکوع و قول بوجوب ضعیف است و مستحب است که آنرا در حال قیام بگوید و جمعی
تصریح کرده اند که در حال خم شدن نیز میتوان گفت و لکن سزاوار است که طول ندهد تا آخر هوی
و مستحب است بلند کردن دستها در وقت تکبیر تا گوشها چنانچه بعضی گفته اند یا تا برابر روی چنانچه
بعضی دیگر گفته اند و در وقت نشستن و خواب هم و فارغ کردن نیز بلند کردن دست سنت است
و بعضی گفته اند که از اخبار مستفاد میشود که مستحب است بلند کردن دست اگر چه تکبیر را نگوید و مستحب
است بلند کردن دست اگر … را نگوید و مستحب است از برای منفرد که بعد از رکوع بگوید سمع الله لمن
حمده و مخصوص از برای امام … نیز مستحب میدانند و باکی با آن نیست و محل آن بعد از راست شدن
است و مستحب است دعا … رکوع و بعد از رکوع با آنچه در اخبار وارد شده و بعضی گفته اند که بعد از
رکوع مستحب نیست طول دادن دعا و مکروه است که رکوع کند در حالتی که دستهایش در زیر جامه
باشد و مستحب نیست قرائت قرآن در رکوع بلکه بعضی مکروه میدانند و مستحب است تکبیر بعد از
رکوع و بعد از سمع الله لمن حمده بلند کردن دستها و اگر بر زمین بیفتد قبل از رکوع برخیزد و برکوع
میرود و اگر بعد از رکوع و طمأنینه و قبل از ذکر رکوع بیفتد جایز است که بسجده رود و قیام واجب
نیست و بعضی در آن اشکال کرده اند فصل نهم در سجود و احکام آن است بدانکه در هر رکعت از رکعات
نماز دو سجده واجب است و دو سجده با هم از ارکان نماز است پس اگر ترک کند هر دو را عمدا نمازش باطل
است

است و همچنین اگر سهوا ترک کند بنا بر اقوی لکن با سهو احوط اتمام نماز است و اعاده و اما یک سجده را
عمدا ترک کند نمازش باطل است و سهوا باطل نمیباشد لکن احوط اعاده نماز است و واجب است در حال
سجده هفت موضع را بر زمین گذارد که از آن جمله است پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر
انگشت ابهام پاها است پس سجده بر سر و صورت جایز نیست و بر پشت دست نیز جایز نیست و باید باطن
دستها بر زمین گذارد و مراد از کف آن است که متصل بانگشتان … باشد و اما انگشتان پس لازم نیست
که سر انگشتان را بر زمین گذارد و در دستها و زانوها و انگشتهای پا در وقت سجده هر قدر مسمی بر زمین گذارد
کافی است و در پیشانی خلاف است لکن حق این است که هر قدر از آن که بر زمین برسد کافی است لکن احوط این است
که بقدر درهم بوده باشد و حد پیشانی میان دو جبین است از عرض و از طول از محل روییدن موی
سر است تا ابروها و واجب است که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح است بگذارد و در سایر مواضع
این لازم نیست بلی بعضی اگر در دستها مستحب میدانند و از بعضی استحباب آن در همه مواضع ظاهر میشود
و ایضا شرط است که آنچه بر آن سجده میکند با خود حمل نکند … بلکه … سجده
بر جامه که پوشیده و کوزه و خاتم … جایز نباشد اگر چه آن از جنسی باشد که بر او سجده توان نمود
بایشان نیست مسئله محل خلاف است لکن اشهر و اقوی جواز است اما احوط ترک آن است پس
احتیاط آن است که مهر خود را نیز در وقت برخاستن از سجود با خود برندارد مگر با تقیه و جایز
نیست که محل پیشانی زیادتر از یک خشت بلند باشد از محل ایستادن و اما بقدر یک خشت یا کمتر
ضرر ندارد و لکن تساوی مستحب است و قدر یک خشت عبارت است از چهار انگشت مضموم تقریبا
و در اینکه مذکور شد فرقی میان سرازیر و غیر آن نیست و جماعتی از علماء گودی را نیز مثل بلندی میدانند

پس اگر کمتر از یک خشت باشد سجده جایز است مثل و آن احوط است لکن جواز خالی از قوت نیست و بعضی
از علما سایر مواضع را نیز مثل پیشانی میدانند که باید محل آنها نیز بلندتر یا پستتر از یک خشت نباشد
و این احوط است و اگرچه قول بجواز نیز بی قوتی از یک خشت میباشد اقوی این است که باید آنرا بکشد تا بجائی
که بقدر یک خشت یا کمتر میباشد ببرد چه برداشتن جایز نیست و احوط اعاده آن نماز است و همچنین است
حکم در حالی که پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست پس برداشتن جایز نیست و اگر نتوانند
کشیدن بعضی گفته‌اند سر را بر میدارد و در صحت نماز اشکال نیست واجب است در سجود ذکر و آن مثل
ذکر رکوع است در کیفیت و احکام و احتیاط و طمأنینه بقدر ذکر واجب واجب است و ذکر را در حال
اطمینان باید گفت و مشهور علما طمأنینه را رکن نمیدانند و بعضی رکن میدانند و اگر ذکر واجب را
نداند احوط آن است که بقدر ذکر واجب طمأنینه بجا آورد و حکم بوجوب تعیین نیست و اگر ضرورتی مانع
از طمأنینه شود آن ساقط میشود اما ذکر ساقط نمیشود و واجب است سر برداشتن از سجده اول و
نشستن و طمأنینه بعد از آن کافی است و بعضی سر برداشتن و طمأنینه را رکن میدانند و اگر کسی را هم
شدن هیچ ممکن نشود ایماء میباید بحکم ایما در بحث قیام گذشت و اگر ممکن باشد بقدری که عرفا سجده
کرد البته بر او واجب است و اگر انحناء ممکن نباشد ذکر قدری ممکن باشد اقوی این است که
انحنا را بجا میآورد و مهر را بر بالای چیزی میگذارد و بعد از آن سجده میکند و احوط آن است که هرچه
پیشانی تواند خم شود تا بسجده واقعی اقرب باشد باید آن را ترک نماید و تدقیق بسیار در آن لازم نیست
بلکه با قربیت ظاهره اکتفا میشود و باید شکم را از زمین جدا سازد پس اگر بیفتد بروی زمین بر دست و پا راست
بکشد و پیشانی را بر زمین گذارد جایز نیست و اگر یکی از اعضاء را از زمین بردارد تا محل تدارک گذشته

نماز

٥٧

نماز باطل است و جاهل مقصر مثل عالم است که عمدا ترک کند و از کلام علماء برمی‌آید که جاهل مطلقا مثل
عالم است و ظاهر آن است که واجب است در سجود گذاشتن هفت موضع را بر زمین پس اگر گذاشتن شد
مطلقا کافی نیست و اگر پیشانی را ممکن باشد گذاشتن آن بر زمین و اعضای دیگر را بعضی ممکن باشد
دون بعضی آنچه را ممکن است باید بگذارد و آنچه را ممکن نیست بعضی گفته‌اند باید نزدیک بزمین
بیاورد و مقتضای کلام علماء این است که اگر نتواند پیشانی را بر زمین گذارد و بعضی سایر اعضا را
تواند که بر زمین گذارد واجب است گذاشتن آنها و این مشکل است و کسی که در پیشانی او دمل
یا زخمی یا درد باشد که نتواند او را درست بر زمین گذارد و اگر ممکن است گذاشتن آن بر زمین
یا آنچه سجده بر او جایز است گودی یا غیر آن از هر جهت که باشد بنحوی که سجده و گذاشتن
پیشانی بر آن صادق باشد واجب است و اگر سجده کردن بر پیشانی و اگر سجده بر پیشانی اصلا ممکن
نباشد باید بر یکی از دو طرف پیشانی که آنرا جبین گویند سجده نماید و احوط آن است که طرف
راست را مقدم دارد چنانچه معظم اصحاب قایل شده‌اند اگرچه حکم بتعیین بعید است و اگر بر جبین
ممکن نشود و بعضی گفته‌اند بر زنخ و آن خود سجده کنند و لکن معتمد آن است که بر دماغ خود
سجده میکند و در حالی که سجده بر زنخدان کند و گشودن موهای او ضرور نیست و مراد به مشقه
شدید است که عادة متحمل آن نمیشود و مستحب است تکبیر بجهت سجود در حال قیام و بعضی در حال
فرود آمدن نیز تجویز کرده‌اند بنحوی که آخر آن از ادراک سجود باشد و باکی با آن نیست اما افضل اول
است و بلند کردن دستها نیز در وقت تکبیر سنت است و بعد از سر برداشتن از هر یک از دو
سجده در حالی که درست بنشیند و قبل از سجده دوم در حالت نشستن و بعضی از علماء در حین

برداشتن و ضم شدن نیز جایز میدانند و مستحب است در سجده ارغام دماغ و مراد از جبهه بینی
آن است و شرط صحت نماز نیست بلکه گذاشتن آن بانچه سجده بر او جایز است در او نیست که کافی باشد
هر جزوی از دماغ که باشد کافی است و در وقتی که چون سجده میرود مستحب است که دستها را
پیش از زانوها بر زمین بگذارد و اما در وقت برخاستن زانوها را بر زمین بگذارد و مینشیند پس سجده میکند
و مستحب است در سجود دعا جهت دین و دنیا و احوط ترک لحن و غلط عربی است در آن دعا و مستحب است
در سجود در فریضه دعا کند انه ابو طالب نقل یا من جعا که یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین
ارزقنی و ارزق عیالی من فضلک فانک ذو الفضل العظیم و مستحب است دعا کردن میان دو سجده
بانچه در روایت از ائمه علیهم السلام است که استغفر الله ربی و اتوب الیه و مستحب است قعود که
نشستن بعد از سجده دوم و مستحب است طمانینه بعد از سجده دوم و قول بوجوب ضعیف است
و مستحب است که بگوید در وقت برخاستن بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر بدل کند
ارکع و اسجد را نیز باکی نیست و در بعضی از اخبار هست که بگوید اللهم بحولک و قوتک
اقوم و اقعد و اگر خواهد بنا بر کند ارکع و اسجد را و بعضی مستحب میدانند آنرا در عمل بعد از
اینها خوب است لکن اول اولی است و ... را بعد از ... احوط ترک است و لکن جواز
آن خالی از قوت نیست و مستحب است در وقت برخاستن اول دستها را از زمین بردارد
و اعتماد به دستها نموده باشد و بعد از آن دستها را بردارد و مکروه است اقعاء میان دو سجده را
اقعاء آن است که سینه قدمها را بر زمین گذارده بر پاشنهها پاها بر نشیند و بعضی گفته اند
که راست بنشیند و دستها را بر زمین گذارد و بعضی که آن است که به نشیند مثل نشستن سگ

واحوط

و احوط آن است که عدا جمع کند و حمد را ترک نماید و بعضی در هر نشستن در نماز اقعاء را مکروه میدانند
و بعضی در تشهد حرام میدانند و آن احوط است خصوصا بتفسیر آخر اگرچه اظهر جواز است در تشهد
بهمه تفاسیر و اما بر تفسیر دوم و سیم در میان دو سجده جوازش خالی از اشکال نیست و احوط ترک آن است
و مستحب است بر مرد که در سجود اعضا را بیکدیگر نچسباند بلکه ... میان ... خالی میکند و میان
شکم و رانها را نیز خالی میکند و اما زن را مستحب است که اعضا را بیکدیگر جمع نماید و مستحب است که دستها را
انداز گشاده با انگشتها مضموم مقابل زمین گذارد و بعضی برابر دوش و بعضی برابر گوشها مستحب میدانند و انگشتها را
رو بقبله میگذارد و در حال سجده نظر بطرف ... میکند و در تشهد ... نظر میکند و باید که ...
از زمین خلق شده ... در وقت سر برداشتن بخاطر میگذراند که مرا از زمین بیرون آوردی و در سجده
دوم که دوباره بر زمین میگذارد ... و در سر برداشتن از سجده دوم که دوباره دیگر از زمین بیرون خواهی
آورد و یاد کردن موضع سجود مکروه است اگرچه ... اظهر ... جماعتی گفته اند که باید
در نشستن قصد غیر سجود نماید مثل برداشتن چیزی که حینئذ باید برخیزد و بعد قصد سجود فرود
آید آنچه حکم فرموده اند از عدم جواز نشستن را بی قصد مشکل است مگر مراد تجدید باشد و اگر بقصد
غیر سجود فرود آمد تا سر او بسجده رسید عمل ... و بطلان نماز بجهت این عمل خلاف است و اقوی عدم
بطلان است و احوط اتمام و اعاده نماز است و واجب است قرار گرفتن اعضای سجود در حال سجود
و اعتماد بر آنها بنحوی که سنگینی اعضا بر مواضع سجود باشد پس اگر بر برفی یا پنبه یا پشم مثلا
اعضا را گذارد باید توقف کند تا اعضا قرار گیرد و مبالغه در اعتماد ضرور نیست بنحوی که زیاده از آن
سنگینی اعضا شود و اگر بعضی از اعضا بقصد سجود بر زمین گذاشت بغیر از پیشانی ... از شروع در ذکر

واجب جایز است برداشتن آن اگرچه بعد از گذاشتن پیشانی باشد لکن بعد از آن بجهت ذکر واجب باید بگذارد
بلکه مکرر نیز میتوان گذاشت و برداشت مادام که بحد فعل کثیر نرسد و اما در اثنای ذکر واجب اگر بهاک شود
در جواز برداشتن غیر پیشانی اشکال است و احوط ترک است و اگر عضوی از اعضای سجود بقصد سجود بر
زمین گذاشت احوط این است که [illegible] این اعضا را قدری بلند کند لکن عدم ضرورت خالی از قوت نیست مگر آنکه
بفاصله فاحشی حاصل گردد که در آن اشکال عظیم است و اگر شخصی [illegible] سجده میکند در وقت سجده بگذارد
و بعد از آن با خود بردارد البته قصد است باکی نیست و الا احوط ترک آن است اگرچه اقرب جواز
است و مستحب است در سجود و در رکوع [illegible] ترک [illegible] این است که در تمام
رکوع و سجود [illegible] صلوات [illegible] خواه قبل از ذکر و خواه
قبل از آن و ملحق میشود بباب سجود کلام در دو مقام اول در سجده شکر است بدانکه مستحب است در غیر
نماز سجده بجهت شکر و فضل آن عظیم و ثواب آن بسیار است و بعد از هر نمازی مستحب است خواه فریضه باشد
و خواه نافله و ضروری نیست [illegible] بجهت شکر توفیق برادای نماز است اگرچه آن نیت احوط است و در نماز
مغرب مستحب است که سجده شکر آن بعد از نافله قرار دهد و قبل از نافله نیز جایز است لکن ترک فضیلتی
شده و اما غیر آن مستحب است که آنرا بعد از تعقیبات قرار دهد و مستحب است سجده شکر در وقت که نعمت
تازه روزی شود یا بلیه دفع شود یا یاد کند یا نعمتی را یا ببیند کسی را که مبتلای بلیه است و او از
آن در عافیت است یا کسی که مبتلای بعصیان و فسق است و او از آن خلاص است و اولی این است
که مخفی سجده کند که ایشان نفهمند مگر آنکه بسبب دیدن آن عاصی آنرا اصل ترک آن معصیت
اراده باشد و اگر منحصر باشد نهی از منکر باین بی واجب میشود و بعضی از علما اشکال کرده اند در جواز سجده

بقصد

بقصد عبادت و تقرب بدون سبب و در سجده بجهت دوام نعمت و در رکوع از برای عبادت و اگر نعمتهای
بسیار رو دهد بجهة هر یک سجده میکند و در سجده شکر تکبیر و تشهد و سلامی نیست و ملتفت گردد
دست نیست بعضی تکبیر بعد از سجود را مستحب دانسته اند و دلیلی بر آن ندیدیم و استقبال قبله و ستر عورت
نیز شرط نیست و گذاشتن پیشانی بر چیزی لازم است لکن بر آنچه سجده بر آن جایز است لازم نیست اگرچه
آن احوط است و هم چنین باقی اعضا ضرور نیست و مستحب است که بالای دست خود را بعد از سجده بحال
بی بالا ببرد خود از جانب چپ و بر پیشانی خود تا طرف [illegible] است بدو بگوید بسم الله الذی لا اله الا
هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم اللهم اذهب عنا الغم و الحزن [illegible] مرتبه بعضی [illegible]
را نیز گفته اند و بعضی از روایات دلالت میکند [illegible] دست [illegible] که برابر صورت [illegible] باشد
[illegible] اند که آن امان از هر دردی و آفتی است و سجده شکر [illegible] جایز است در حال [illegible] و مستحب
که سجده شکر شکم و سینه خود را بر زمین بچسباند و دستها را بر زمین فرش کند و از بعضی صفحات
میشود که سجده باید دو مرتبه باشد اقوی آنست که یک مرتبه جایز است لکن احوط دو مرتبه است و مستحب است
تعفیر و در کیفیت آن خلاف است بعضی گفته اند که آن است که طرف راست [illegible] طرف چپ [illegible]
گذارد و بعضی گفته اند دو طرف پیشانی را بر خاک و هم چنین دو طرف [illegible] و بعضی [illegible] اکتفا کرده اند
بعد از سجده میکند اگر یک سجده کند و الا در میان دو سجده قرار میدهد و دعا و ذکر در آن سجده مستحب است
و در کیفیت آن در اخبار و کلام علما اختلاف میباشد و عمل بانچه در اخبار وارد شده و آنچه علما گفته
اند نزد فقیر خوب است و در روایت از حضرت امام رضا وارد شده که صد مرتبه بگو شکراً شکراً [illegible]
عفواً عفواً و اقل آنچه گفته اند سه مرتبه شکراً میباشد و مستحب است طول دادن آن و گریه و مبالغه در دعا

و مطلب چهارم از مقصد دویم در سجدهٔ قرآن است و مشهور آن است که پانزده سجدهٔ قرآن است و چهار موضع
سجدهٔ واجب است یکی در سورهٔ لقمن و دیگری در حم سجده و دیگری در سورهٔ والنجم و دیگری در اقرأ و باقی مستحب است
و هر کسی که آیهٔ سجدهٔ واجبه را بخواند یا گوش دهد سجده بر او واجب میشود و هر کسی که بشنود و گوش نه دهد واجب
نیست و بعضی واجب دانسته اند و آن احوط است و هم اعتبار آن آیه که واجب نیست مگر بعد خواندن تمام آیه و
سجده‌های مستحب آن را و اما سجده‌های مستحب پس بر خواننده و گوش دهنده و شنونده هم مستحب و ...
... قرائت و گوش دادن و در سجدهٔ واجبه فوری ... نیست ... آیهٔ سجده است باید ...
با ... سجده ... نیست ... بعضی تصریح کرده اند که ... نیست بلکه ...
... و بعضی ... بعد از آن مستحب است و موقوف
نیست سجدهٔ قرآن ... واجب باشد ... لکن افضل است و شرط نیست ستر عورت و طهارت
... و جا ... از نجاست و وضو و غسل ... جنابت و ... حیض اگر چه ... باشد اما
سجده ... بجهت ... خلاف است و اقوی جواز است ... آیا ... است یا نه
اکثر واجب میدانند و سجده‌های مستحب ... اکثر ... و بعضی در صورت استماع
بر او حرام میدانند و اقرب ... اول است و شرط نیست در سجدهٔ تلاوت گذاشتن پیشانی بر چیزی
که سجده بر آن جایز است لکن احوط است و هم چنین گذاشتن ... اعضا غیر از پیشانی بر هیچ چیز ضرور
نیست و مساوی بودن ... محل پیشانی ... شرط نیست لکن احوط است و در آن دعا و ذکری
واجب نیست لکن مستحب است و احادیث در ذکر آن مختلف است احوط آن است که بگوید سجدت
لک تعبدا و رقا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا مستعظما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر
و در روایتی

و در روایتی است که امام محمد باقر علیه السلام در سجده گویند ... و در روایتی که در سجده
شنیدن واجب میشود فرقی نیست میان اینکه از ... یا ... بالغ یا ... باشد و اما اگر
حیوانی ... کند و بخواند ... واجب نشود و ... جایز است اگر چه قول ...
... و اما اگر ... بعضی ... باید ... و
انکال است و سجده تلاوت فوری است خواه واجب باشد خواه سنت و اگر ... و ... تکلیف ...
نمیشود حتی در سجده‌های سنت و اما در حال ... تا ... زمانی که ... بکند ...
... اگر چه احوط است ... و ... و واجب است
در سجدهٔ تلاوت ... گذاشتن پیشانی ... نیست ...
صحیح نیست و ... است ... و اگر ... بخواند اگر ... آیه
سجده ... بخواند ... سجده ... و اگر ... در یک مجلس و سجده نکند ... و در
وجوب سجده بجهت هر آیه اشکال است لکن احوط است و واجب نمیشود سجده مگر بعد از اتمام شدن
آیه و اگر ... سجده در وسط آیه باشد و اگر ... در وسط کند مجزی نیست و تعیین آیاتی که سجده بجهت
آنها واجب یا مستحب میشود ... و کلام ... تصریح ... مگر ... کلام ... اعتماد ... آنها
معتبر ... نیست ... در تشهد و آن ... دو رکعتی ... و چهار رکعتی ...
واجب است ... آن ... سر ... از سجدهٔ دویم از رکعت دویم ... و اگر ...
... نماز ... باطل است خواه ... باشد یا ... و اما اخلال ... باعث بطلان نمیشود پس
آن رکن نیست و در تشهد چند چیز واجب است از آنجمله شهادت بر ... و شهادة برسالت

بعید است وشکی نیست در حصول شهادتین بهر این عبارت که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ودر تعیین این عبارت خلاف است احوط واقرب تعیین وعدم
جواز عدول از آن است پس ترک وحده لا شریک له از اول وعبده از دویم جایز نیست وهم چنین
جایز نیست ترک لفظ اشهد از شهادة دویم وهم چنین ترک او جایز نیست وتبدیل اشهد باعلم ونحو
آن جایز نیست وتبدیل الا الله بلفظ غیر ونحو آن جایز نیست وبالجمله بنا بر مختار تبدیل وتغییر این هیئت
بهیچ وجه جایز نیست وهم چنین واجب است صلوة بر محمد وبر آل اطهار آنحضرت وشکی نیست در کفایت
اللهم صل علی محمد وآل محمد لکن اقوی عدم تعین این هیئات است پس جایز است کفتن اللهم صل علی محمد وآل
وصلی الله علی محمد وآله واللهم صل علی محمد رسولک وآله وصلی الله علیه وآله ونحو اینها وصحیح است صلوات
بر پیغمبر وآل اطهار ودر بعضی لفظ آل است ودر بعضی ذکر اهل بیت ولعل اختیار در اولی است
ومستفاد میشود از اخبار بسیار وجوب صلوات ومتابعت هر گاه صلوات بر آنحضرت فرستاده شود لکن
اقرب عدم وجوب است وصلوات در بین نماز جایز است اگر منافی واجب نباشد وشهرة دارد استحباب
صلوات فرستادن نزد نوشتن اسم شریف پیغمبر یا یکی از ائمه وذکر علی قبل از آل وفصل از او عاطفه
ضرر ندارد ولکن کراهتش شهرت دارد واظهر واشهر عدم وجوب صلوات است نزد ذکر پیغمبر وبعضی
از او وجوب میدانند وآن احوط است واز بعضی از روایات استحباب آن در وقت عطسه ودیدن مستفاد میشود
واز بعضی از اخبار مستفاد میشود وجوب صلوة بر پیغمبر ابتدا هر گاه خواهند صلوة بر سایر انبیا فرستند
لکن اقوی استحباب است وصلوة بر سایر مومنین نیز جایز است پس اللهم صل علی زید ومثل او جایز است
وسلام بر ایشان نیز جایز است اگر ایشان را یاد کنند بقول علیه السلام واز آن جمله واجبست نشستن

بقدر ذکر واجب در تشهد که آن عبارت از شهادتین وصلوة است وواجبست طمانینه نیز پس هرگاه
بذکر واجب کند در وقت برخاستن از سجده تا تمام نشده شروع بر خواستن کند عمدا تشهدش باطل است
واگر اکتفا بان تشهد ناقص کند نمازش نیز باطل است واما اگر تدارک کند در حال نشستن
واطمینان در صحت نمازش اشکال است اقرب آنست که نمازش باطل است واگر از نشستن عاجز باشد
مثل آنکه نماز در حال راه رفتن واجب میشود نشستن ساقط میشود وتشهد واجب نیست واگر از
طمانینه عاجز شود آن نیز واجب نیست ولکن با عدم تمکن از نشستن اقرب با ترا ایماء مراعات نمایند
اقرب بعد تشهد نماز صبح نیز شرط است نشستن وطمانینه واحوط شرط است ادا کردن صحیح تشهد
است بعد نشستن وطمانینه نیز والا شرط است ونشستن در تشهد هیئات خاصی بخصوصه ادا است که
هر چه اطلاق نشستن بر آن شود وآن اقسام متعارف نشستن باشد جایز است واما اگر از افراد نادره
باشد جوازش اشکال است پس احتیاط را ترک نکند وبهر حال مستحب است تورک در تشهد
نشستن ودر تفسیر آن خلاف است بعضی تفسیر کرده اند باینکه بنشیند بر ران چپ وپاهای خود را از زیر
خود بیرون برد وظاهر قدم پای چپ را بر زمین بگذارد وظاهر قدم پای راست را بر باطن پای چپ بگذارد
وتفسیر دیگر نیز کرده اند وبعضی کفته اند که در حالتی که پای راست را بلند میکند وپای چپ است
که تورک [illegible] کردان وجوب را بلند کن وتورک از برای آن
نیز مستحب است بنابر ظاهر کلام علماء وواجبست ترتیب در اذکار واجبه پس باید ابتدا کند بشهادة
بتوحید پس شهادة بنبوت پس صلوة بر پیغمبر پس بر آل پیغمبر وتغییر این ترتیب جایز نیست وجماعتی از علما در اذکار
واجبه تشهد واجب میدانند وآن احوط است لکن اقوی عدم وجوب است وشهادتین وصلوات را بغیر

عربی خواندن جایز نیست و اگر جاهل بعربی باشد واجب است تعلّم و اگر تعلّم ممکن نباشد یا وقت تنگ
باشد واجب است ترجمه و بعضی از علما گفته اند که باید در تشهّد قصد معنی شهادتین و صلوات بکند
کما اگر بخواند بدون التفات بمعنی آن باطل است و آن ضعیف است بلکه ظاهر اینست که مجرّد لفظ کافی است
و واجب نیست قصد معنی اجمالا و در تفصیلا و دعا جایز است در تشهّد بلکه در جمیع احوال نماز مثل رکوع و سجود
دعا از برای دین و دنیا از هر که از خدا طلب حاجتی نماید خواه دعائی که از معصوم وارد شده باشد
یا دیگران و شرط نیست عربیت و دعا بغیر عربی نیز جایز است و لکن احوط عربیت است و دعا افضل
از قرائت قرآن است و امام و اسراء او بغیر از طول دادن دعا مکروه است قرائت قرآن در تشهّد چنانچه
بعضی گفته اند و جایز است دعا کردن از برای هر که خواهد از بزرگان و کوچکان مؤمنین و اسم بردن ایشان
و اگر مطلوب مکروه باشد نیز جایز است دعا کردن و طلب آن کردن و امّا اگر حرام باشد در آن اشکال است
و بر فرض حرام بودن در فساد نماز بجهت آن اشکال است و احوط ترک است و مستحب است که در حال
تشهّد دستهای خود را بر رانهای خود بگذارد با انگشتان مضموم و مستحب است که اول بخواند الحمد لله
در تشهّد چنانچه در بعض اخبار است مستحب است امام را و مستحب است نزد تمام حمد کردن و آن بگفتن الحمد لله
حاصل میشود و در ارکان مستحبه در تشهّد اختلافی هست که در اخبار و کتب علما مذکور است
در سلام است و در وجوب سلام خلاف است و لکن اظهر و احوط وجوب است و آن اجزای نماز است
پس ترک آن عمداً باعث بطلان نماز است خواه فریضه باشد یا نافله بلکه بعضی از فقها میل کرده اند
که بترک آن سهوا نیز حکم بفساد نماز میکنند و مراعات احتیاط اولی است و سلام سه صیغه است السلام علیک
ایها النبی الخ واجب نیست بلکه سنت است در فریضه و نافله و بعضی گفته اند که در وقت این سلام اشاره

پس

پس قبر مبارک آنحضرت سنت است و اگر قبر شریف در مقابل قبله باشد و آن دو صیغه دیگر واجب است
لکن تخییر باین معنی که هر یک را خواهد اختیار کند هر کدام را اختیار کرد از نماز خارج میشود و آن دیگری واجب
نمیشود و در این حال بی اکتفا بیکی از این دو جایز است و جمع میان هر دو صیغه جایز است در فرض قبله
جمع بر دو قسم است یکی آنکه مقدّم دارد السلام علینا را و در این اشکالی نیست و اشکالی که بعضی کرده اند ضعیف
است دوم آنکه السلام علیکم بر السلام علینا و اگر چنین کند واجب آنست که مقدّم است و ما بعد آن زائد میشود و
میشود بنا بر اقوی نه آنکه دستکه بنظر مصلّی است که اگر در قصد شرایط باشد که اول و دوم از نماز خارج
میشود از آن خارج شود و تصریح کرده اند جماعتی که احوط جمع میان دو صیغه است و احوط ذکر سلام
تبرّک است و جایز نیست تغییر السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را از این هیأت و لکن
که از آن خروج از نماز میشود اگر بصیر معنی آن تغییر باشد و امّا اگر آن خروج از نماز نشود مثلا اگر
السلام علیکم را پیش بگوید پس اگر خواهد بوظیفه تخییر عمل کرده باشد پس تغییر نمیتوان داد و امّا
السلام علیکم را پس احوط اینست که ورحمة الله وبرکاته را از آن نیندازد اگر چه اظهر جواز
ترک است و امّا تغییر السلام علیکم بحذف الف و لام یا تقدیم علیکم بر السلام یا السلام علیک گفتن
پس جایز نیست و اظهر آن است که نیت خروج از نماز در وقت گفتن سلام واجب نیست بلی در
استحباب آن مضایقه نیست و تکرار سلام واجب نیست نه بر امام و نه بر ماموم و مستحب نیز نیست
بر منفرد بلکه علما تکرار را مستحب دانسته اند و مستحب است او را که ایما کند بگوشه چشم که طرف صورت بگوش
بجانب راست و اگر در میان جماعتی باشد تکرار سلام بر یمین و یسار حتی بجهت منفرد و جهت
تقیه ضرر ندارد و امّا امام پس بر او مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحب است ترک آن و مستحب است

اورا ایما کردن بصفحهٔ روی خود بجانب راست مطلقا و اما ماموم اگر کسی یا دیواری بطرف چپ او نیست
یک سلام میگوید مثل امام و بصفحهٔ روی خود اشاره بجانب راست مینماید خواه طرف راستش دیواری
یا کسی باشد یا نه خواه سلام مذکور واجب باشد یا مستحب و اگر در طرف چپ او شخصی یا دیواری باشد
مستحب است او را که مکرر نماید سلام را یکی از جانب یمین و یکی از جانب یسار و در هر یک بصفحهٔ روی
خود اشاره مینماید خواه جانب راست کسی باشد یا نه خواه سلام واجب باشد یا نه و اگر ماموم غیر از نفی
در طرف چپ باشد و استحباب تکرار سلام مشکل است و اگر در طرف چپ کسی نباشد و لکن دیواری باشد
بعضی آنرا مثل آن دانسته اند که شخصی باشد و تکرار سلام را مستحب دانسته اند و لکن اظهر او تخصیص
آن است که مثل آن نیست و مستحب است منفرد را که قصد کند انبیا و ائمه و حفظه را و اجتناب بگوید در
وقتی که میگوید السلام علیکم و اگر امام باشد [illegible] مذکور مثل قصد میکند و اما آنکه
واجب نیست و اگر ماموم دانست که امام قصد کرده است او را بسلام در وجوب رد بر او خلاف است
بعضی گفته اند که رد احوط است و اما اگر ندانند قصد امام را رد واجب نیست پس اشکال بهم جنبی قرآن
نیست رد بر ماموم اگر چه بدانند که آن ماموم قصد کرده احدی در سلام و اما اگر ماموم باشد در اینکه
که رد باید قصد کند در وقت سلام خلاف است بعضی گفته اند که قصد میکند بسلام اول رد بر امام
را و بثانی انبیا و ملائکه و ائمه ع و حفظه و ماموین را و بعضی گفته اند باول رد بر امام و بثانی
ماموین را قصد میکند و غیر از این نیز گفته اند و بهر حال قصد مزبور واجب نیست و واجب است
در سلام نشستن و طمانینه و مستحب است که مثل هیأت تشهد باشد در نشستن و گذاشتن دستها
و نظر کردن و اگر نداند هیئت خاص سلام را مثل عربیت آن واجب است تعلم و [illegible] میشود باین مقام

کلام

کلام در بحث مصلی و غیره بسلام و غیر آن بدانکه اگر شخصی سلام کند بر مصلی واجب است رد آن و اشاره
در رد کردن کافی نیست خواه آن سلام کننده طفل باشد یا بالغ لکن رد بر غیر ممیز واجب نیست
مطلقا و همچنین واجب است جواب اگر زنی سلام کند و کیفیت جواب او خواهد آمد اما اگر مخصوص
سلام کند بر نماز کننده واجب است جواب بر یکی از جماعتی که سلام کرده اگر بر یکی از جماعت
سلام کرده باشد و آن این است که بگوید سلام علیکم یا السلام علیکم یا سلام علیک یا السلام
علیک و عدول از آن نحو که سلام کرده جایز نیست اگر چه بهتر باشد و اما اگر بگوید علیک السلام
یا علیکم السلام اقرب آن است که جواب واجب نیست و لکن احوط این است که بهمان نحو بگوید جواب بقصد
دعا کند اگر چه در بین قرائت باشد و اگر یقین کند که سلام کردن بصیغه که واجب است رد بمثل آن
و شک کند در تعیین صیغه احوط این است که در جواب احتمالات که یقین دارد که جواب بمثل او را
کرده بیاورد پس اشتباه در دو صیغه باشد هر دو را بجواب میگوید و اگر در سه صیغه باشد
اشتباه باشد هر سه را و همچنین اما قصد دعا کند در جواب و این احتیاط در وقتی است که موجب
مثل موالات افعال نکند و [illegible] در این مقام حکمش حکم شک است و اقرب این است که واجب است بر مصلی
و غیر او شنوانیدن [illegible] باشد که بلند کردن زیاد از حد عادت محل اشکال است و اگر در موضع تقیه
تقیه باشد و [illegible] جواب بگفتن آهسته جواب بگوید و اشاره بآن واجب نیست و لکن احوط است و اگر در حال
نماز جواب سلام را ترک کند پس اگر سهوا ترک کرده تا محل آن گذشته پس نماز صحیح است و اگر عمدا
که بجای رد سلام بجا آورده نیز صحیح است و معصیت بر آن ترتب میشود و اگر عمدا ترک کرده و در حالی
رد سلام بفعلی از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بوده تا محل آن گذشته پس معصیت کار است

اما اقوی صحت نماز است و بعضی نماز شرا باطل دانسته اند و احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمداً ترک
کرده و بجای جواب مشغول شده بفعلی از افعال نماز که منافی با رد سلام است مثل قرائت پس اظهر صحت
نماز و آن فعل هردو میباشد لکن احتیاط در این صورت شدید تر است پس بعد از اتمام احتیاط اعاده
یا قضا کند و اگر رد سلام موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه سلام کننده سلام کرده و رفت بجائی که جواب بشنود
نتوان داد الا بقطع نماز و رفتن در آن مکان در سقوط جواب سلام قطع نماز یا قطع نماز و وجوب رد
سلام اشکال است و اگر کسی در جماعتی سلام کند نیت او ایشان که جواب داد از دیگران ساقط میشود
بلی اگر یکی را در آن میان مخصوص کرده بسلام جواب بر او واجب است و اگر شک کند که آیا او را مخصوص کرده
بسلام یا نه یا اینکه میداند سلامی کرده احوط آن است که اکتفا بغیر [illegible] نکند بلکه حکم با ینی بعید نیست بلکه
در صورت ظن باینکه او مخصوص به سلام نبوده نیز احوط این است که جواب را ترک نکند و اگر سلام
کند بر جماعتی که از جمله ایشان باشد طفل ممیز و او جواب دهد اقرب این است که بجواب او از دیگران
ساقط نمیشود و اگر مصلی داخل جماعتی باشد که بر آن جماعت کسی کرده و یکی از آن جماعت جواب
داد احوط آنست که او در حال نماز جواب ندهد و اگر سلام کننده بگوید سلام بعد از آن چیزی
دیگر و یا بگوید سلام علیک یا سلام الله و قصد وجوب را کند رد و جواب دادن آن مشکل است
احوط آن است که بمثل آنچه گفته رد جواب نماید مع قصد دعا اما اظهر این است
که مثل سلام جواب واجب نیست و اما سلام بعد وجوب رد جواب او بعید نیست و اما
اگر بطریق لحن سلام نماید که اعراب او را صحیح نگوید یا حرف او را مثل اینکه بجای سلام
علیک سرام علیک بگوید احوط رد کردن جواب است بلکه وجوب رد نیز بعید نیست و هم چنین

احوط

احوط مراعات مثلیه است در اصل صیغه نه در لحن پس در جواب سرام علیک سلام علیک میگوید و اگر زن
سلام کند احوط آنست که در نماز هم مثل خارج نماز در جواب علیکم میگوید لکن اقوی اینست که مخیر است میان
علیکم و میان آنکه بمثل آنچه گفته جواب دهد که اگر مؤمن سلام میکرد با آن نحو جواب میداد و سلام در نماز
کننده حرام نیست و لکن در استحباب و کراهت خلاف است و سلام در غیر نماز مستحب است و مستحب است که ظاهر
کم بر بسیار سلام کنند و سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و بعضی سلام بر زن را منع کرده اند و احوط
آن است که سلام را ترک کنند مکروه در حال ... و سزاوار است که ترک کنند سلام بر جنب ظاهر
کسی که نوازنده بربط و طنبور است و کسی که بازی کننده شطرنج و نرد است و مخنث و شاعری که قذف
زنهای مستوره میکند و کسی که خورنده ربا است و کسی که متجاهر بفسق است و کسی که شراب خورنده
و کسی که مشغول تخلی و کسی که در حمام است و کسیکه بسیار مادرهای ستب کند و بعضی حرام میدانند
بر کسی که بازی کند برنرد و شطرنج و مغنی و کبوتر پران و اما کسی که مشغول چیزی خوردن اگر لقمه
در گلو بش میباشد و مشغول بجاویدن است و خاویدن و فرو بردن محتاج بزمانی است که آن
مانع است از جواب پس سلام سنت نیست و اما بعد از فرو بردن که میخواهد لقمه دیگر در دهن
گذارد پس منع نیست چنان چه بعضی گفته اند و زن اجنبیه را جایز است سلام کردن بر مرد اجنبی
بنا بر اقرب و هم چنین مرد اجنبی بر زن اجنبیه و اما بر زنهای جوان مکروه است و کسی که داخل خانه
خود میشود مستحب است که بر اهل خود سلام کند و کسی که داخل خانه یا مسجدی شود که کسی که در آن
نباشد بگوید السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین و جواب سلام مؤمن واجب است خواه عادل باشد
و هم چنین واجب است جواب دادن و شنوانیدن و اگر زن بر مرد یا مردی بر زنی سلام کند اگر چه

اجنبی با اجنبیه باشد و اکرچه در نماز هم باشد و در جائی که سلام مکروه است جوابش واجب است
و هر صیغه که جوابش در نماز واجب است در غیر نماز نیز واجب است و هر چه در نماز واجب نیست در غیر
نماز واجب نیست جوابش و انچه مذکور شد که باید جواب مطابق سلام باشد در آن چهار صیغه مذ
کوره از مختص بنماز است، و اما در غیر نماز واجب نیست که مثل آن جواب کوید پس جواب سلام علیکم
در غیر نماز میتوان کفت وعلیکم السلام با واو و بی واو و واجب نیست که جواب احسن و نیکوتر از
سلام باشد پس تساوی جایز است و جواب بکوید السلام علیکم یا علیک السلام بلکه سلام بدون علیکم
و علیکم بدون سلام نیز جایز است لکن احوط این است که سلام بدون علیک و علیک بدون سلام در
جواب نکوید بلکه در بدون را هم نکوید بلکه بعضی از علما تصریح کرده اند جواب دادن بعلیک بدون واو
بلکه اولی این است که جواب پست تر از سلام نباشد بلکه اولی اینست که جواب بهتر از سلام بوده باشد
پس اکر بکوید سلام علیکم و در جواب بکوید سلام علیکم و رحمة الله جواب باحسن اداشده خواهد بود
و اظهر این است که رد سلام واجب فوری است و تاخیر آن جایز نیست و مراد از فوریت این است که آن را
تاخیر نکنند از آن قدری که کویند ترک کرده پس تمام کردن یک کلمه یا دو کلمه ضرر نداد و اکر ترک کرد
عمدا کناه کار است و با وجود این از او ساقط نمیشود بلکه در ذمه او مثل سایر حقوق قرار میکیرد و هم چنین
در حال غفلت و نسیان از او ساقط نمیشود و کسی که یقین کند بسلام و لکن نداند که با او کرد یا دیکری جواب
واجب نیست و هم چنین اکر شک کند که ایا بصیغه بود که واجب است رد آن یا نه جواب واجب نیست و حکم
ظن در اینصورت حکم شک است و اکر اهل ذمه سلام کنند بر مسلمان در غیر نماز واجب است جواب او و در کیفیت
جواب خلاف است احوط آن است که بکوید علیکم بدون واو بلکه حکم بوجوب آن بعید نیست و اما در مثل

انچه

انچه کفته اند بی اشکال جایز نیست و مستحب است سلام بر کودکان و اعاده سلام سه مرتبه اکر جواب ندهد و اینکه بهر
جمع بیک مومن سلام کند پس بکوید سلام علیکم و اکر نظر بیک دیکر رسیدند هر یک سلام بر دیکری
کرد واجب است بر هر یک رد سلام دیکری و بجعفان سلامی که کرده اند جواب حاصل نمیشود و اکر از پشت دیوار کسی
سلام کند واجب است جواب اکرچه در نماز باشد و اکر در کتابتی بنویسد سلام یا بپیغام رسد بر سول
جواب سلام واجب نیست و اکر جماعتی بر او سلام کنند بیک جواب اکتفا میتوان کرد هر چند که سلام هر یک
مختلف باشد و در جائی باشد که جواب را باید مطابق ما در هر یک پس باید تکرار نمود اظهر که آ جم
بعمل آید ما دامی که صنعات بافوریت جواب ملاحظه باشد پس در اینحال اقوی اینست که مخیر است
و وقت مفارقت و جدا شدن از یکدیکر نیز مستحب است سلام کردن و جوابش واجب نیست اما احوط
این است که ترک نکنند جواب را اکرچه در نماز باشد لکن بقصد دعا و اکر کنکی سلام کند باشاره
یا غیر آن اظهر این است که جوابش واجب است و لکن اولی که جواب بکوید لفظا و اشاره هم بکند تا بفهمد
مثبتی است و سلام لفظ ابن مثل سلام مرحبا بر روها است چنانچه بعضی کفته اند و از ظاهر آیه
کریمه بر می اید که دخول در غیر خانه خود جایز نیست مکر بعد از سلام کردن بر اهل آن و ظاهر نهیست
که محمول بکراهت است و مساوات غنی با فقیر در سلام جایز است و کسی که با جنازه میرود یا بوی
جمعه میرود یا در اهل خانه حمام است اولی اینست که سلام را ترک کند و ترک جواب سلام معصیت
صغیره است و اکر اصرار کرد با آن از عدالت بیرون میرود و اشکالی نیست در اینکه اکر در حال نماز عطسه
کرد جایز است حمد کردن بلکه مستحب است و در روایتی هست که کسی که عطسه کند پس دست بر ضلع راست
بینی دماغ کذارد و بکوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله از سوراخ دماغ

مرغ بپرون می‌آید کوچکتر از مگس و بزرگتر از مگس و میرود تا زیر عرش الهی و تا قیامت از برای او استغفار
مینماید واز این حدیث معلوم میشود که مستحب است صلوات بر پیغمبر وآل او نیز با حمد وکیفیت خاصی وارد
برای حمد وصلوات نیست ودر وقتی که دیکری عطسه کند نیز مستحب است حمد کردن ومستحب است تسمیه
مؤمنی که عطسه کرده خواه در نماز وخواه در غیر نماز وخواه آن شخص حمد کفته باشد الحمد لله یا نه لکن
در حال نماز باید بقصد دعا تسمیه کند واکر در حال نماز عطسه کرد ودیکری او را تسمیه داد جایز است
اول در تسمیه بقصد دعا بلکه احوط عدم ترک است وتسمیه عبارت است از اینکه بکوید در وقت
عطسه کردن دیکری یرحمک الله لک یا یغفر الله لک یا نحو آن ومکروه است تسمیه در وقتی
که مکرر عطسه کند مکر اینکه بجهت مرضی باشد که در این حال میکوید انچه را خدا فرموده وجواب
تسمیه مستحب است پس میکوید یغفر الله لک یا نحو آن واکر آب را تناول نموده کسی با او بکوید هنیئاً
لک یا نحو آن جوابش واجب نیست واکر در حال نماز کسی با او بکوید صبحک الله بالخیر یا مساک الله
بالخیر چنانچه در میان عرب متعارف است یا بکوید ادام الله بقائک یا اطال الله عمرک یا نحو
آن پس اکر آن شخص که سیدع قایل دعا است جواب آن جایز است بقصد دعا وجواب نباید مثل
انچه او کفته باشد ودر وجوب آن خلاف است واظهر آن است که غیر از سلام از این تحیات
متعارفه هیچ یک جوابش واجب نیست نه در نماز ونه در غیر نماز بلی در غیر نماز جایز است
بهر نحو که خواهد اکر چه قصد دعا نداشته باشد واما در نماز بغیر قصد دعا در آن اشکال است
اکر بلفظ بکوید واحوط اینست که بلفظ بکوید ولکن بقصد دعا بکوید والعلم عند الله باب در مبطلات
ومنافیات نماز است از جمله مبطلات نماز هر چیزی است که طهارت را باطل میکند واکر نماز کسی باشد

کرموقوف

که موقوف بر طهارت است خواه آن ناقض عمداً بعمل آید یا سهواً یا باختیار باشد یا بدون اختیار بنا بر
اشهر واظهر وبعضی کفته اند که چنین کسی که وضو را ساقط میکند اکر در اثنای نماز سهواً از او حدث
وضو میسازد واز همانجا که آن امر واقع شده که فقط نماز را تمام میکند وهم چنین اکر با تیمم نماز میکرد
ودر اثنای نماز آب دید بعضی کفته اند وضو میسازد واز همانجا که کفته تمام میکند واین دو قول ضعیف
است پس چنین میکند اما نماز را اعاده میکند واعاده لازم است وچون نماز جنازه طهارت شرط
اش نیست ناقض طهارت ناقض آن نیست بنابر اظهر دیکر از مبطلات کریه بر امور دنیا است اکر
باواز وبحیب باشد ملکر بی آواز باشد در آن خلاف است اظهر آن است که آن نیز مبطل است
اما احوط درین جا اتمام نماز است واعاده آن است واعاده واجب است وآن کریه مبطل است
خواه عمدا باشد یا سهوا وخواه باختیار باشد وخواه بی اختیار بنابر اظهر لکن در حال سهو احوط
اتمام نماز واعاده آن است وخواه در نماز نافله باشد یا فریضه حتی نماز میت وکریه از برای
رفتن مال که ریه از برای دنیا است وکریه از برای رفتن دوست نیز که ریه دنیا است وبجهت
مردن دوست که ریه دنیا است مکر اینکه فرض شود که مشتمل بر قصد قربت بوده باشد بر وجهی
که معتبر است شرعا پس دور نیست که مثل کریه از خوف خدا باشد واما کریه از خوف خدا وبجهت
یاد بهشت وجهنم اکر مشتمل بر دو حرف نباشد پس اشکال در آن نیست اکر چه باواز باشد بلکه مستحب است
واکر مشتمل بر دو حرف باشد اکر از کلام کرفته اولی مراعات احتیاط است واما اکر از کلام نمیکویند
اقرب عدم بطلان است واما اکر کریه بر سید الشهدا علیه السلام که از برای خدا باشد ظاهر اینست که مبطل نماز
نیست ومکروه هست مدافعه بول وغایط وریح وخواب وپس انداختن اینها در حالی که میخواهد نماز کند

خواه نافله باشد یا غیر فریضه و باعث بطلان نماز نمی‌شود و اگر حدث و غایط و امثال آن مذکور شد در اثنای
نماز عارض شود واجب است صبر کردن و حرام است قطع نماز مگر اینکه در تمام کردن آن نماز نیت
و اگر خوف ضرر داشته باشد یا عاجز شود از ملاحظه و پس نماز جایز است قطع نماز اگر خوف خروج
وقت نداشته باشد و اظهر این است که ترک نکند حکم مشترک را و اگر خواب آلوده و یا کسالت باشد
نماز با این حال باطل نیست اما مکروه است مگر باعث فوت جزئی یا شرطی از نماز شود که نماز باطل
می‌شود و مکروه است نماز بر مرد در حالتی که موی تو بسته باشد و بعضی حرام دانسته‌اند و اظهر اولست و در
تفسیر آن خلاف شدید است بعضی گفته‌اند که آنست که موی خود را جمع کند در میان سر و آنرا
گره زند و تفاسیر دیگر نیز شده و اما زن برای او مکروه نیست و اگر خون در اثنای نماز مثل خون
آید و به جامه یا بدنش برسد پس اگر کمتر از درهم بغلی است معفو است ضرر ندارد و اگر بقدر درهم
یا زیاده باشد و ممکن باشد انداختن جامه از بدن بدون فعل کثیر و زمان انداختن کمتر از زمان
شستن باشد جایز است آنرا بیندازد از دوش و اگر نتواند انداختن یا تواند لکن زمان شستن کمتر
از انداختن باشد واجب است آنرا بشوید و تمام کند نماز را مادامی که منافی از منافیات نماز مستلزم
نباشد و اگر لازم آید یکی از آنها لابد پس از رسیدن خون به بدن یا جامه باطل می‌شود و اگر شک کند که
آیا مستلزم هست یا نه بنا بر بطلان نمی‌گذارد و آیا شرط است در وجوب شستن که جای دیگر از بدن یا جامه
نجس نشود یا نه پس اگر دستش در وقت شستن نجس شود ضرر دارد اشکال است دور نیست که بگوییم باکی نیست
نجس شدن جائی که عادة در وقت شستن نجس می‌شود نیست و آیا بعد از رسیدن خون به بدن یا جامه
شستن آن فوری است یا اینکه همین که بعد نماز میکند کافی است اگرچه در رکعت دیگر باشد مثلا اعلم

فوریه

فوریه است بلی قبل از سلام باید شست و اگر خون دیگر باو برسد غیر از خون رعاف آیا حکمش حکم رعاف
است اشکال است و احتیاط را ترک نباید کرد بشستن و تمام کردن نماز و اعاده آن کردن و فعل کثیر
باطل نمی‌کند نماز را خواه قلیل آن و خواه کثیر آن اختیاری باشد یا اضطراری و اگر به مصلی و جامه‌اش مثلا
برسد پس اگر به جهت آن متضرر شود ضرری که به حسب عادت متحمل آن نمی‌شود پس جایز است قطع نماز
والا فلا و از جمله مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است هرگاه به سرحد فعل کثیر برسد خواه نماز
جنازه باشد علی الاظهر یا غیر جنازه و اما اگر اکل و شرب قلیل باشد بنحوی که دلالت نکند بر اینکه
از نماز بدر رفته باعث بطلان نماز نمی‌شود علی الاظهر اینها هر در صورت عمد است و اما با قلت
ضرر ندارد و با کثرت اگر محو نکند صورت نماز را پس ظاهر این نیست که نماز را باطل نمی‌کند و لکن احوط اعاده
آن نماز است بلکه وجوب آن اقوی است و فرو بردن چیزی که در بین دندانها مانده اگر فعل کثیر
نباشد مبطل نیست و هم چنین اگر شکری در دهن بگذارد و کم کم آب شود اما ترک آن و مشغول
شدن بچشیدن از پی شیرینی ذکر الهی و لذت بردن از پی شکر مناجات پروردگار بهتر است
و هم چنین فرو بردن خلط دماغ جایز است به همان شرط و جایز است خوردن آب در نماز وتر اگر تشنه
باشد و اراده روزه داشته باشد و آن روز و خوف داشته باشد طلوع فجر را و آب در پیش
روی او باشد و لازم نداشته باشد منافی از منافیات نماز غیر از شرب آب مثل پشت به قبله کردن و
راه رفتن و نحو آنها بلکه اگر اراده روزه نیز نداشته باشد جایز است بنا بر اقرب بلکه اگر خوف طلوع صبح
هم نداشته باشد نیز جایز است بنا بر اقرب بلکه اگر آب در پیش رویش نباشد و دو طرف راست یا چپش
باشد نیز جایز است بنا بر اقرب و آیا شرط است که آن خوردن آب به سرحد فعل کثیر نرسد یا اگر برسد

نیز جایز است که این فعل کثیر در بین نماز خاص مبطل نباشد احوط اول است و بعضی راه رفتن بجهت
آب برداشتن و برداشتن چون آبرا اگر چه بجز باشد منع مکرر نکرده لکن احوط اجتناب از همه منافیات
است و بعضی هر نافله را ملحق بوتر کرده اند و آن اقرب است لکن احوط عدم الحاق است و از جمله مبطلات
نماز فعل کثیر است اگر عمدا واقع شود و حکم سهوش خواهد آمد و در تفسیر فعل کثیر خلاف است بعضی
گفته اند که هر چه را عرفا فعل کثیر گویند خواه محو کند صورت نماز را یا نه و بعضی گفته اند آنست که
عرفا صاحب آن فعل را نماز کن نگویند [illegible] این قدر پس اگر بجا بیاورد عملی را که عرفا آنرا فعل کثیر گویند
و لکن نتوان گفت صاحب آنرا که نماز کننده نیست نمازش صحیح است و اظهر در نظر حقیر تفسیر دوم است
و بنابراین فرقی نیست میان آنکه [illegible] فعل اگر [illegible] کرده و نماز را تمام کند گویند نماز کرده یا نه لکن
احوط این است که اگر از نماز کننده [illegible] آنرا فعل کثیر گویند نماز را اعاده کند و
فرقی نیست در بطلان نماز بفعل کثیر میان نافله و فریضه و قول بفرق ضعیف و قول بجواز شرب کثیر
در نماز وتر ضعیف است و شرط است در فعل کثیر آنکه بالفعل حقیقة فاعل آنرا کند که نماز کننده
نیست پس اگر از اول تا آخر نمازش مثلا [illegible] هر رکعتی [illegible] و لکن از نماز
کننده بیرون نرود ضرر ندارد اگر چه بعضی گمان دارند که همه را بجا آورد از نماز کننده بیرون می رفت و همچنین
سایر افعال و بنابر مختار فرقی نیست میان آنکه آن فعل متعدد باشد یا نه بلکه مناط محو صورت نماز
است و عدم صدق نماز بودن است پس اگر یک فعل او را بیرون برد از نماز کننده بودن مثل [illegible] جستن
نمازش باطل است و اگر متعدد و سلب اسم نماز کننده نشود نمازش باطل نیست و چون در فعل کثیر مبطل شرط دانستیم
که اسم نماز کننده را از شخص سلب نماید پس ضرر ندارد هر فعلی که چنین نباشد اگر چه از افعال نماز نباشد

مثل

مثل کشتن مار و عقرب خواه خوف اذیت داشته باشد یا نه و مکروه نیز نیست و همچنین کشتن کیک و شپش
و پشه و مگس و سبع و جمیع موذیات و منع آنها و از بسیاری از اخبار صحیحه و غیر صحیحه مستفاد میشود
وجوب دفن شپش و احوط رعایت آنست بلکه دور نیست حکم بآن مادامی که مستلزم بطلان نماز نباشد
و مثل شمردن رکعات یا تسبیحات یا آیات بسنگ و غیره یا انگشت یا تسبیح یا انگشت یا غیر آن و مکروه نیست و مثل
پیچیدن عمامه و کلاه گذاشتن و مسح پیشانی [illegible] لکن اولی ترک آنها است و مثل دست بر [illegible]
بجهت بیدار کردن کسی و سنگ و غیره بکسی زدن یا [illegible] صدا و طفل را بدوش برداشتن
و شیر بطفل دادن [illegible] گذاشتن [illegible] اگر ضعیف باشد
و نعلین را کندن [illegible] گذاشتن کسی که [illegible] اگر مطلق
و زبان نباشد [illegible] گذاشتن لکن مکروه است [illegible] کردن [illegible] و لکن ترکش
افضل است و نظر [illegible] کردن [illegible] اولی است و [illegible] تا اولی
ترک است و دست [illegible] بجهت حاجتی [illegible] کردن خوب که محل وجوب نباشد
لکن مکروه است و [illegible] بجهت [illegible] مادامی که اخلال
بواجبی نرسد و [illegible] کام [illegible] باشد و دماغ پاک کردن
و لکن مکروه است [illegible] ظاهر نشود لکن مکروه است اگر بجانب قبله
یا پیش رو یا طرف راست [illegible] کراهت [illegible] و [illegible] ظاهر نشود و لکن
مکروه است بجانب قبله مایل است یا پیش رو [illegible] کراهت [illegible] میشود و اگر شود بجهت
قرائت یا ذکر واجب [illegible] در [illegible] انگشت شکستن که صدا کند و آن مکروه است و

بلکه با هر جای که درد میکند گذاشتن و تمطی یعنی قد کشیدن و دست ها را دراز کردن است لکن مکروه
است و خمیازه کشیدن لکن مکروه است و بازی با ریش یا بدن یا جامه و نحو آن بازی کردن و عبث بجا آوردن
و لکن مکروه است و باد بموضع سجود کردن اگر اذیت بغیر نرساند و دو حرف از آن ظاهر نشود لکن مکروه است
و اگر دو حرف ظاهر شود از آن اگر عرفا آنرا کلام گویند بی اشکال نمازش باطل است و اگر آنرا کلام نگویند در آن
اشکال است و اگر مستلزم ایذاء غیر باشد نماز را باطل نمیکند بلکه اگر ایذاء مستحق قطع است حرام نیز نیست
و مبطل بودنش ثابت نشده و نماز جایز است اگرچه فی حد ذاته حرام باشد پس قتل نفس مثلا با
شلاق حرمتش در اثنای نماز مبطل نماز نیست اگر فعل کثیر نباشد بلی از علما امر را بعکس دانسته‌اند
یعنی جایز ندانسته‌اند در نماز فعل خارج از نماز را مگر افعال خاصه که در احادیث بخصوصه رسیده
که جایز است مثل کشتن سپش و عقرب و مار و طفل شیر دادن و نحو اینها که بسیار از آن مذکور
و این قول ضعیف است و اما اگر تغییر فعله سهوا و نسیانا از او صادر شود پس اگر محو صورة نماز نشود
و از نماز کن بودن بیرون نرود نمازش صحیح است و قول بفساد در حالت سهو یا اینکه محو صورة
نماز نشده ضعیف است لکن مراعات به تمام نماز و اعاده احوط است و اگر محو صورة نمازی کرده
یا این است که اگر بعد از آن که نمازی اتمام صادق است که نماز او صادر شده یا صادق نیست اگر
صادق نباشد نمازش باطل است بی اشکال و اگر متحقق شود مفهوم نماز لکن در آن حال محو کرده
محو صورة نماز را در آن خلاف است جماعتی نمازش را باطل دانسته‌اند و احوط آنست که تمام کند با
اعاده و بعضی صحیح دانسته‌اند و آن خالی از قوت نیست و اگر مضطر شود بفعل کثیر اقوی این است که
حکمش حکم صورة سهو است اگرچه احوط اعاده است و اگر فعل کثیر از اجزای نماز باشد مثل بسیار طول

[illegible]

دادن

طول دادن قنوت یا بجا آوردن نماز تسبیح پس اگر محو صورة نماز نشود پس ضرر ندارد اگرچه فعل کثیر که
محو صورة نماز نکند مبطل دانسته‌ایم و اگر محو کند صورة نماز را اگر فرض کنیم حصول این صورت را احوط ترک است و کثرت
حد ذاته نفس زدن و نظر کردن ضرر ندارد و اگر ساکت شود آنقدر که نماز کننده اش نگویند نماز نیست
باطل است و در حال سهو احوط اتمام و اعاده است اگرچه قول بعدم فساد در حالت سهو خالی از قوت نیست
و از جمله مبطلات نماز تکلم بدو حرف زدن است و آن مبطل است در حال عمد و اما سهو مبطل نیست و اگر نماز
واجب باشد حتی نماز میت و نماز احتیاط یا نماز نافله و اگر مصلی را اکراه نمایند بر تکلم که اگر نگوید ضرر عظیم
حاصل شود در بطلان نمازش با آن خلاف است و مسئله در غایت اشکال است لکن اقرب بطلان است
و هر سخن گفتن که در غیر نماز واجب شود حکمش این است لکن احوط اتمام نماز است پس اعاده و جاهل بحکم مسئله
نیست میان اینکه مصلی یعنی در سخن گفته باشد یا غیر باشد و اشاره کند و زبان حرکت دادن او
اگرچه بجهت فهمانیدن غیر باشد مبطل نماز او نیست و جماعتی گفته‌اند که اگرچه عمدا سلام بگوید در بین
نماز نمازش باطل است و لکن اقرب این است که اگر دعا را قصد کند و صادق باشد که دعاست و قصد
خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اگرچه بلفظ السلام علیکم باشد یا السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین باشد و اگر قصد دعا نکند احوط ترک است اگرچه بقصد زیارت باشد حتی مثل السلام علیک
ایها النبی یا سلام علی المرسلین که بقصد قنوت میگویند و آن تنحنح اگر بحیثیتی است که تمیز حروف در آن
نمیشود و حرف ظاهر نمیشود و چنانچه غالبا چنین است پس مبطل نیست اگرچه عمدا باشد لکن اگر
اگر بسیار تنحنح کند ملحق بفعل کثیر میشود و حکمش گذشت و اگر دو حرف ممتاز از آن ظاهر شود
پس اگر آنرا کلام میگویند و علم ما آن داشت قبل از آن نمازش باطل است اگر گویند که کلام مبطل است

اگرچه موضع نباشد ومعنی نداشته باشد وحکم این خواهد آمد واگر شک باشد که آنرا کلام گویند یا نه
احوط اتمام نماز واعاده آنست واگر یقین داند که کلامش نمیگویند بر ظاهر این است که آن مبطل نباشد واگر
علم نداشت لکن متصل آن دو حرف دارد دور نیست بطلان نماز لکن احوط اتمام واعاده است ویاد کردن
واه کشیدن وناله کردن حکمش بحکم تنحنح است بتفصیل مذکور واما ناله اگر یک حرف از آن ظاهر شود
مکروه است واگر آه کشیدن از خوف حق باشد بعضی آنرا مبطل نمیدانند وبعضی مبطل میدانند وتحقیق
آنست که اگر تنها مد ... چیزی دیگر با آن باشد حکمش مثل حال تنحنح است در تفصیل سابق که گذشت
واگر با غیر منضم باشد بنحوی که آنرا از اجزای دعا شمرند چنانچه در دعای سید الساجدین ... مبطل
نیست اگرچه عمدا باشد واه کشیدن بنحوی که یک حرف از آن ظاهر شود مکروه است واگر صدای او کلام
باشد واگر سخن ... حکمش حکم تنحنح است در تفصیل سابق وتلاوت قرآن در نماز
و آن کلام مبطل نیست ... قصد قربت داشته باشد وهم قصد تنبیه مطلب
جایز است چون کسی اذن دخول خواهد ودر نماز باشد میتوان گفت ادخلوها بسلام آمنین واگر با کفش
او کسی در جای ... خواهد ... بگوید ... میتوان گفت اخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی ونحو آن ومقتضای کلام علما این است که فرقی نیست میان آنکه مقصود با آیات او تنبیه باشد
یا قرائت واگر ... تنبیه باشد وقصد قرآن نداشته باشد در صحت وفساد نمازش خلاف است
اقوی این است که اگر ... است بنحوی که مشتمل بر نظمی نیست که آنرا قرآن گویند مثل آنکه بگوید ادخلوها
نمازش باطل است واگر ... است بنحوی که نظم ... داخل در قرآن کند حکم بصحت میشود
ولکن احوط ترک است چنانکه قرآن ... صادق باشد یا نباشد بر آنکه تکلم کرده ... قصد قربت باشد

وشرط

وشرط نیست که مدد تنبیه بقرآن که آنچه با آن تنبیه میکند موافق حاجتش باشد بلکه بهر نحوی که تنبیه میشود
کافیست واگر کلماتی بخواند که آن کلمات در قرآن باشد لکن با آن نظم در قرآن نباشد نماز باطل میشود
پس اگر بگوید سیدی یا ابراهیم سلام جایز نیست اگرچه آن دو کلمه در قرآن هست وجایز است ذکر خدا
در نماز واین از کلامی که نماز را باطل میکند نیست اگر بجهت تقرب بخدا بوده باشد وجایز است تنبیه کسی
بر حاجت اگر بقصد قربت باشد بلکه اگر مقصود از ذکر خدا فهمانیدن مطلبی بغیر باشد بمعنی قصد قربت
نیز جایز است بنا بر اظهر لکن احوط منع است واعاده آن نماز است ... حتی بغیر از عربی نیز
جایز است بنا بر اظهر ومراد از ذکر هر چیزی است که آنرا عرفا ذکر خدا گویند ... شهادت بوحدانیت
الهی ورسالت پیغمبر وولایت وذکر صنعهای الهی ومعجزات پیغمبر وائمه وذکر صفات ایشان از ذکر
نیست بنا بر اقرب واما لا حول ولا قوة الا بالله از ذکر است بنا بر اظهر وهرچه شک شود در ذکر
بودن آن احوط اجتناب است از آن در نماز وشرط نیست در ذکر اگرچه بجهت تنبیه باشد ونه
در قرآن که در وقتی نماز بخوانند میشود ... بلکه اگر شروع کند در ذکر واجبی یا قرائت واجبی
... ولکن لحن کنند اگر تمام کنند از اعاده در صحت نمازش اشکال است لکن اقرب بصحت است وجایز
است دعا در بین نماز از برای هر امری که مباح باشد از امور دنیا وآخرت وجواز دعا بجهت ... فهمانیدن
... مطلب وتنبیه غیر در نماز خالی از قوت نیست لکن احوط اجتناب است ودعا از برای طلب امر حرام
جایز نیست ونماز بجهت آن باطل میشود بنا بر اظهر واگر نداند که آن مطلب حرام است وبدعا کند در صحت
نمازش خلافست ومسئله محل اشکال است لکن اقوی صحت نماز است اما احتیاط اولی است واقرب این
است که مراد از دعا ... نیست که آنرا در عرف دعا گویند اگرچه مشتمل باشد بلکه ... امری که ...

از نفل نماز و از قبیل بیان کردن احوال نفس و بلکه حال آن که میخواهیم حاجت را بخواهد در دعای ابو حمزه ثمالی از
سید الساجدین نقل کرده میباشد پس هر دعائی که از ائمه وارد شده خواندن آن جایز است در نماز
مادامی که منافات با واجبی نداشته باشد و دعائی که شروع کرده واجب نیست تمام کردن بنا بر اقرب و اگر
نسخهای دعا مختلف باشد جایز است خواندن نسخها و همچنین اگر از قرائت قراء سبعه مختلف باشد
جایز است خواندن جمیع [illegible] اما اگر باعث [illegible] موالات نشود و مع ذلک احتیاط نباید کردن و لبیک
در جواب کسی در نماز نمیتوان گفت اگر چه قصد [illegible] از نماز صادر باشد و بدانکه اگر تکلم نماید به یک حرف
که [illegible] نمازش باطل نیست اگر چه عمداً باشد لکن احوط ترک آنست و اما
اگر یک لفظ با معنی باشد مثل ق و اگر معنی از او [illegible] که [illegible] اقرب این است که باطل میشود
نماز بآن لکن احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر آن لفظ را با ها سکته بگوید مثل قه در فساد نمازش
اشکالی نیست و همچنین است لفظ عین و شین و [illegible] که استعمال [illegible] و اراده امر شود و اگر
اراده معنی امر از اینها نشود از مهملات میباشد و نماز فاسد نشود [illegible] و علم
امر [illegible] نیست است و اگر حرف تهجی بگوید تنها به جهت تنبیه بر عدد مثل [illegible] از جهت تنبیه
بر عدد احوط اتمام نماز و اعاده است و اگر عمداً [illegible] ندارد نه واجب و نه مستحب
از کلمات حمد یا سوره یا اذکار واجبه یا مستحبه به جهت اشباع حرکت حکم به عدم بطلان بعید نیست و اگر
الفاظ مهمله بی معنی که مرکب از دو حرف یا بیشتر باشد عمداً تکلم بآن مثل دیز و بیز نمازش باطل است
و همچنین الفاظی که در آن تحریف یا لحن در آن شده مثل کال بجای قال یا مرکب از حرف غیر تهجی مثل کج
نماز را باطل میکند و بالجمله هر چیزی که بر آن صادق باشد کلام و تکلم در عرف و لغت حقیقة اگر عمداً تکلم

بآن

بآن کند نمازش باطل است پس اشاره و کنایت و عبارات ذهنیه مبطل نماز نیست و بنا بر این باید که خواندن
شعری یا عبارتی از حدیث یا عبارتی از علما مبطل نماز نباشد و لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط
نباید ترک کرد و اگر اتفاقاً [illegible] افتاد احوط اتمام و اعاده است و اگر گمان کرد که نمازش تمام شده پس عمداً تکلم
کرد پس معلوم شد خطا و منافی دیگر بعمل نیامده اقوی و اشهر عدم فساد نماز است لکن احوط اتمام
است و [illegible] که ذکر شد ظنی است که شرعا اعتماد بر آن توان کرد یا نه اقرب در نظر فقیر
اول است پس اگر کافی [illegible] خروج از نماز کافی است که شرعاً معتبر است و تکلم کرده [illegible] و الا
حکم [illegible] اشکال دارد و اگر جزم بخروج داشته باشد و حرف زند و بعد خطا معلوم شود حکم آن
حکم ظن است [illegible] که تکلم از نماز [illegible] نمازش باطل است دیگر از مبطلات
نماز کتف است دست راست بر روی دست چپ و آن حرام و مبطل نماز است بنا بر اشهر و اظهر و قول
بجواز ضعیف است فرقی نیست در فساد و حرمت میان نماز واجبی یا مستحب خواه نماز یومیه باشد
یا آیات یا عیدین یا جنازه خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن و خواه زن باشد یا مرد یا خنثی یا
[illegible] خواه بی حایل دست را بگذارد یا با حایل خواه بالای ناف بگذارد یا زیر ناف خواه کف را
بر روی کف بگذارد یا کف را بر روی بند دست یا کف را بر ذراع خواه با اعتقاد استحباب [illegible]
بگذارد یا نه و بالجمله بهر نحو که دست راست را بر روی دست چپ بگذارد در حال نماز
باطل است بلی اگر به جهت ضرورت بگذارد مثل اینکه دفع اذیتی از آن [illegible] نماید اقرب اینست که [illegible]
است و نمازش صحیح است و همچنین هر گاه چیزی از یک انگشت خود را بگذارد یا آنکه دست [illegible]
و [illegible] اقوی صحت است لکن احوط ترک است و همچنین اقوی جواز کتف [illegible] دست راست است

بر دست چپ در حال رکوع یا تشهد لکن احوط ترک است چنانچه جماعتی بمنع قایل شده‌اند و اگر دست چپ را
بر زیر ناف یا بالای آن بگذارد و دست راست را نزدیک آن بگذارد و بعضی بجای ناف ضرر ندارد و هم
چنین اگر دست را بگذارد بر شکم و آن دیگر را رها کند بجای خود یا آنکه کفها را بهم گذارد بنحو تطبیق
نه بطریق گذاشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد اینها در حال عمد است و اما در حال سهو اقوی اینست که
نماز بجهت آن باطل نمیشود و لکن احوط اتمام نماز و اعاده یا قضا است و اما در رکن گذاشتن دست چپ
بر دست راست خلاف است اقوی اینست که آن مکروه است و مبطل نماز است و اگر ضرورتی مثل تقیه باعث
شود گذاشتن دست راست بر چپ پس جایز است و نماز صحیح است و معتبر ظن بعذر است و علم ضرور
نیست و بترک آن ضرر حاصل آید واجب میشود اگرچه در مذهب مخالفین از مستحبات است لکن اگر
آنکه واجب را ترک کرده و نماز را بدون دست بسته بجا آورد اقوی صحت نماز است و اگر در اثنای
نماز ضرورت برطرف شود واجب است ترک آن و الا نماز باطل میشود و اگر امر دایر شود میانه گذاشتن
دست راست بر چپ یا بالعکس اقوی اینست که مختار است و اگر مظنه بعدم ضرر داشته باشد لکن
احتمال ضعیف بضرر باشد اقوی عدم جواز و بطلان نماز است با آن و اگر تواند که نماز را بتاخیر اندازد
یا در محل خلوت نماز کند و با این حال تواند خود را از تقیه کند اقوی اینست که لازم نیست بلکه با تقیه
بتبعیه ایشان میتوان نماز کرد اگرچه در وسعت وقت باشد لکن احوط این است که اگر تواند تاخیر
اندازد تا وقتی که تقیه لازم نشود و جایز است تقیه اگر با ایشان نماز کند اگرچه مضطر بتقیه نباشد
بلکه در مساجد ایشان نیز جایز است اگرچه با ایشان نماز نکند و اما در غیر آن احوط اینست که نماز را
در وقتی بکند که محتاج بر تقیه نباشد و اگر از پشت سر دست راست را یا چپ را بر روی دیگری گذارد

اقرب

اقرب اینست که نمازش صحیح است و واجب نیست رها کردن دستها بلکه مستحب است و از مبطلات نماز
است رو از قبله گردانیدن بجمیع بدن بنحوی که پشت بقبله شود و این مبطل نمازهای واجبی است حتی
نماز میت و اما نمازهای مستحب است در آن اشکال است و قول بعدم بطلان بالتفات در آنها اقوی
و همچنین باطل میکند نماز فریضه را التفات از قبله بجانب راست یا چپ بنحوی که انحراف از قبله
حاصل شود خواه بر سبیل تحقیق که رو بمشرق یا بمغرب کند یا نه بلکه از ظاهر کلام بعضی مستفاد
میشود که اگر التفات بکل بدن شود لکن منحرف از قبله نشود مثل آنکه اگر بجهت استحباب قدری
تیاسر کرده از قبله بعد منحرف شود بسوی حقیقت قبله بلکه قیاس نمازش باطل است اینها التفات
بجمیع بدن بود اما بصورت تنها اگر صورت را تنها از قبله بجانب راست یا چپ بگرداند لکن بنوعی که زیر
پشت سر خود را دید و گوید در پشت قبله کرده در آن خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و لکن
اقوی صحت نماز است اما احتیاط را بنابر ترک کرده و بنابر اینکه مبطل نباشد فرقی نیست میانه
آنکه رو را بدر برده تا بجهت یمین و یسار محض بنحوی که اگر رو را بایستد بجانب مشرق میکرد مثلا از
بهمین حال که هست بود یا کمتر از آن التفات شد و فرقی نیست میانه آنکه در حال این التفات
مشغول بقرائتی یا واجبی باشد و زمان طول داشته باشد یا نه و آیا جایز است که از اول تا آخر
نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر بر روی تنها التفات کند بنحوی که گویند التفات به پشت
کرده نمازش باطل است بنابر اقوی لکن اگر التفات اتفاق افتاد احوط اتمام و اعاده است و اما التفات
بچشم محض نیست اما مکروه است و گذاشتن انسان یا حیوان در پیش روی نمازگزار موجب فساد نماز
نیست و اگر صبیان و اطفال برابر او میکنند در حاجزی قرار دهد که التفات بر طرف میشود و حرام است

قطع کردن نماز واجب بدون عذر بجهت خواهش نفس خواه نماز یومیه یا غیر آن حتی نماز جنازه بنا بر اقرب
واحوط ودر جواز قطع نمازهای سنتی خلافست واحوط بلکه عدم جواز قطع آنها است نیز وجایز است
قطع نماز بجهت حفظ مال خود که ضرری معتنی به باشد و خوف تلف آن باشد که بجهت تلف آن متضرر شود
بلکه بعضی گفته اند جمعی بوجوب قطع در این حال این است که اگر مال کمی باشد که ضرری بفوت آن
مترتب نشود قطع جایز نیست واما بجهت مال غیر اگر صد یعنی ضرر او بوده باشد پس قطع نماز بجهت
حفظ آن جایز بلکه واجب است و... جواز قطع اشکال است خصوصا اگر مال مؤمنی نباشد
وهم چنین جایز است قطع نماز بجهت نفس محترمه از تلف وبعضی بجهت حفظ از ضرر نیز جایز دانسته اند
وهم چنین جایز است قطع بجهت نگاهداشتن کسی را که قرض مارا داده واز او طلب کار است اگر خوف
فرار او داشته اگر مرخصی او متضرر واما با عدم ضرر اظهر با عدم جواز قطع وجایز است قطع بجهت
دفع حدثی که نگاهداشتن آن موجب ضرر باشد وجماعتی گفته اند که اگر داند که اگر قطع نکند بمجامه
اش خواهد رسید جایز است قطع وبعضی صورت ظن را نیز گفته اند واین حکم از اشکال نیست وجایز
است قطع نماز در هر جائی که بترک آن خوف ضرری باشد واگر ضرر مترتب بر عدم قطع نشود مقتضای قاعده
عدم جواز قطع است مگر در جای که دلیلی بر جواز آن باشد پس آن محض حاجت بقطع باعث جواز نمیشود
ودر جواز قطع از برای دفع ضرر از مؤمن عادل اگر موقوف باشد بقطع نماز اشکال است ولکن اقرب
جواز است واگر امر بمعروف ونهی از منکر در جای که واجب باشد موقوف بقطع نماز باشد اقرب جواز
قطع بلکه وجوب قطع است واگر در جامه یا مکانی غصبی نماز کند با عدم علم بغصبیت ودر حین نماز معلوم
شود که غصب است واذن در تصرف نداشته باشد اظهر وجوب قطع است ودر این حال واگر شروع بنماز

کند

کند در حال امکان از و لباس غیر دکمه نداشته مثل آنکه حمد را با حمد سوره را باد کن یا رکوع یا سجود
باشد یا قنوت را زیادتی برده باشد یا اینکه متمکن نباشد از طمأنینه یا نفسش در جواز قطع وتحصیل قدرت
بر آن واجب اشکالست احوط این است که تمام کند پس از آن اعاده ودر یا که نیت قطع کردن بقا طی
که اختیار نباشد مثل خوابی که بی اختیار دارند یا حیض یا نفاس یا استحاضه که بی اختیار آید یا معلوم
شود که پیش از نماز محدث بوده واگر واجب شود قطع در جائی و قطع نکند اقوی صحت آن نماز است
اگرچه احوط اعاده است وبعضی گفته اند که در جائی که بخواهد قطع کند باید سلام بگوید آن
اشکال است بلکه اجود عدم وجوب سلام است فصل در نماز آیات است بدانکه نماز آیات واجب
میشود بچند چیز یکی گرفتن آفتاب وماه است اگرچه بعضی آنها باشد خواه خوف بجهت آن حاصل
شود یا نه واگر آفتاب بگیرد بجهت حایل شدن ستاره احوط عدم ترک نماز است اگرچه اقوی
عدم وجوب نماز است مگر خوفی از آن حاصل شود واگر ستاره منخسف شود اگر موجب خوف شود
نماز واجب است والا فلا وثابت میشود کسوف وخسوف بدیدن وبعلم بآن خواه از تواتر حاصل
باشد یا نه ودر ثبوت آن بشهادت عدلین اشکال است واحوط عدم ترک نماز است بان بلکه
وجوب آن خالی از قوت نیست بلکه جایز است واقرب این است که ثابت نمیشود بشیاع ظنی وبخبر
یک عادل لکن احوط ثبوت است واگر دو عادل از اهل نجوم یا جماعتی از فساق ایشان خبر دهند که
در وقت کسوف وخسوف خواهد شد اظهر عدم وجوب عمل بقول ایشان است وعدم وجوب قضا است
واگر آفتاب یا ماه بعد از گرفتن وقبل از انجلا غروب نماید واجب است نماز تا انجلا محقق شود وهم
چنین اگر در روز زیر ابر بوده واگر ماه بگیرد وصبح طالع شود یا آفتاب گرفته طلوع کند نماز ساقط نمیشود

واقع است بنابر اقرب و اگر فجر طلوع شود و شروع در کسوف ماه نکند نماز واجب است نیز و اول وقت نماز
کسوف ابتدای شروع در احتراق قرص است و آخر آن تمام انجلا است بنابر اقوی اما احوط و اولی
قول باین است که آخر آن وقت شروع در انجلا است و اگر زمان احتراق وسعت نماز بقدر اقل از آن
نداشته باشد و وسعت یک رکعت نیز نداشته باشد نماز بر او نیست لکن احوط عدم ترک است و اگر
وسعت یک رکعت داشته نیز اقوی این است که نماز واجب نیست بر او و نه قضا ولکن احوط نیز عدم
ترک و اگر شروع کرد بنماز کردن بگمان آنکه زمان احتراق بقدر نماز خواهد بود پس بعد از یک رکعت از نماز
معلوم شود که نبوده احوط بلکه اقرب اتمام وجوبی است بلکه وجوب اتمام اگرچه یک رکعت نیز نکرده
باشد و معلوم عدم وسعت وقت خالی از قوت نیست و اگر کسوف در وقت فریضه حاضره اتفاق افتد اگر
یکی از اینها مضیق باشد آنرا واجب است مقدم دارد و اگر هر دو مضیق باشند حاضره را مقدم میدارد
و آیا باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از حاضره منجلی شده باشد یا نه تحقیق آنست که
اگر تفریطی در آن نماز نکرده و در تأخیر فریضه نیز تفریط نکرده مثل آنکه اول جنون بر شد در اول
وقت و انکساف نیز در آن وقت شروع بود و ممکن نبود دریافتن هر دو پس قضا بر او نیست و اگر در نماز
کسوف تفریط و تساهل کرده باشد تا وقت تنگ شد پس نماز فریضه را میکند و نماز کسوف را قضا میکند
بنابر احوط بلکه قضا خالی از قوت نیست اگرچه قرص گرفته بوده و اگر وقت هر دو موسع باشد هر کدام
که میخواهد میتواند کرد لکن جمعی تصریح کرده اند باینکه مستحب است تقدیم حاضره احوط است و بعضی
قایل بوجوب شده اند و آن خالی از اشکال نیست و دیگر از اموری که موجب نماز آیات میباشد زلزله
است و آنچه معتبر است در وجوب نماز این است که در عرف گویند زلزله شد پس فرض کرد زمین حرکت

کرده و زلزله بر آن صادق نباشد نماز واجب نیست باین اعتبار بلی اگر خوف عارض شود واجب میشود
بجهت خوف و وقت آن مدت عمر است و شرط نیست طول کشیدن زلزله بقدر نماز و نیت ادا میکند هر
وقتی که بجا آورد و اقوی این است که فوری نیست بلکه هر وقت که خواهد میتواند کرد و هم چنین نماز
بجهت جمیع خوفهای آسمانی و از جمله خوفهای آسمانی بادهای عظیمه سیاه و زرد است اگر چه خوف
نباشد و از بعضی مستفاد میشود وجوب نماز بجهت باد سیاه و زرد و سرخ اگر چه باعث خوف نشود
اما حق این است که اگر باعث نباشد نماز واجب نمیشود و اگر موجب خوف شود نماز واجب است اگر
چه سرخ و زرد نباشد و از جمله آنها ظلمه … شدیدی است که موجب خوف باشد و از آن
جمله است صاعقه عظیمه که باعث خوف شود یا سرخی شدید یا افق از آسمان ظاهر شود که باعث
خوف شود و بالجمله هر خوفی که از امور آسمانی حاصل شود باعث وجوب نماز است بلکه خوف از امور
که از زمین حادث شود نیز احوط بلکه اقوی این است که نماز بجهت آن واجب میشود و اما آیات و علامات
دیگر که بر خلاف عادت باشد که موجب خوف نیست موجب نماز نیست و اموری که موجب خوف میشود
معتبر در آنها خوف معظم مردم است پس خوف بعض ناس موجب نماز نمیشود نه بر خائف و نه بر غیر
و بر فرض حصول خوف معظم ناس بر همه واجب است خائف و غیر خائف و ایضا مراد از حصول خوف
بجهت معظم این است که بنحوی باشد که مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان می ترسند پس در این
حال اگر کسی مطلع نشود الا یک نفر یا چند نفر تنها در بیابان باشد و آن حادث شود نماز بر او واجب
اما اقرب این است که باید بنحوی که علم حاصل شود باینکه که اگر مطلع میشدند مردمان معظم ایشان
میترسیدند و ظن و ظهور آن کافی نیست و تفحص کردن بجهت تحصیل علم ضرور نیست بنابر اقرب

پس علم حاصل بحصول خوف بر معظم نماز واجب است والا فلا والظاهر این است که خوفی که موجب
نماز میشود خوف باعتبار نزول عذاب الهی ومظهر غضب خداوندی است پس اگر باد عظیمی بوزد
که خوف خراب کردن خانها یا کندن درختها یا فساد زراعتها یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد
نماز نیست وهمچنین اگر باران عظیمی آید که این خوفها از آن باشد ونمایت میشود آیه که موجب
خوف آیات عبارت یا علم آن اگر از هر جهه باشد بشهادت عدلین بنا بر اقرب نه بخبر یک عادل
ونه بشهرت ظنی لکن احوط این است که با حصول ظن ترک نماز نکند ونماز بجهت زلزله
واجب میشود واقوی اینست که وقت نماز خوف نیز مثل وقت نماز زلزله است که ما دام العمر ادا است
مطلقا خواه از آن طول باشد یا نه مثل آنکه صدای از آسمان آید بر ونه واقوی این
است که جایز است تأخیر آن ودفوری نیست لکن احوط فوریت است ونیت ادا وقضا در کار نیست
واگر نماز کسوفین را کرد وهنوز منجلی نشده واجب نیست اعاده وقول بوجوب ضعیف است ولکن مستحب است
اعاده آن وانکار استحباب چنانچه ابن ادریس انکار کرده ضعیف است ولکن مستحب است باعاده یا مشغول
شدن بذکر الهی تا منجلی شود واگر اعاده کرد وهنوز هم منجلی نشده در تکرار اعاده اشکال است ونشستن
در حال ذکر مستحب است واستقبال قبله را نیز بعضی در آن حال مستحب دانسته‌اند واعاده که مستحب است
فوری نیست بلکه اگر طول بکشد ومنجلی نشده باشد نیز مستحب است ودر اعاده نیت مستحب میکند نه
واجب وواجب نیست نماز آیات جماعت کردن وقول بوجوب آن در کسوفین اگر احتراق همه قرص شده
باشد یا قضای آن باشد ضعیف است بلی مستحب است گذاردن آن بجماعت مطلقا وتأکید دارد نماز
کسوفین اگر احتراق جمیع قرص شده وتصریح کرده‌اند جمعی بجواز اقتدای فریضه از پی نافله وبالعکس در نماز

ایات را

آیات را خطبه نیست ومستحب است که نماز کسوفین را زیر آسمان بکنند بلکه سایر آیات را نیز احتمال استحباب
آن هست واگر در مسجد نماز کند در فضای آن که سقف ندارد نماز میکند وآنجا افضل از صحرا است و جایز
نیست گذاردن نماز آیات در حال راه رفتن وبر روی حیوان در حال اختیار حتی اگر نذر کرده باشد بنا
بر احوط واگر جمیع قرص آفتاب یا ماه بگیرد ونماز را نکند واجب است قضا خواه عمداً ترک کرده باشد
یا از روی نسیان یا بجهت عدم علم بوقوع آن واقعه وآن ثابت میشود بشهادت عدلین بنا بر اقرب
نه بیک عادل یا شیاع وشهرت ظنی لکن احوط ثبوت است بآن وهمچنین قضا واجب است اگر بعض
از قرص بگیرد وعمداً ترک کند یا بجهت فراموش کردن یا خواب ونحو آن بنا بر اقرب وفرقی نیست میانه
صورت وصورت سابقه میانه جاهل بحکم وعالم بحکم واما بعض قرص بگیرد وعالم بآن نشود اقوی
عدم وجوب قضا است ولکن احوط قضا است واگر غیر کسوفین از آیات دیگر واقع شود وعالم بآن
نشود ونماز نکند نماز ساقط نمیشود خواه عمداً ترک کند یا نسیانا واما اگر عالم نشود تا آن تمام شود احوط
عدم سقوط نماز است واقوی سقوط است واگر آیتی از آیات واقع شود ومطلع باشد اما
نداند که آن از آیاتی است که نماز بجهت آن واجب میشود وبعد از تمام شدن آن مطلع شود مثل
آنکه ببیند حرکت دیوارها را یا بادرا ونداند که این موجب نماز است آیا مثل کسی که علم بآن نداشته
باشد تا نماز واجب نباشد یا مثل کسی است که عالم بآن باشد باید نماز را بکند اشکال است اما
احوط وجوب نماز است وعدم وجوب خالی از قوت نیست واما کیفیت نماز آیات پس بدانکه آن دو
رکعت است ودر هر رکعتی پنج رکوع ودو سجده واجب است وواجب است در هر رکوعی وسجودی
از آن ذکر وطمانینه ونحو اینها ودر هر رکعتی قرائتی واجب است وتشهد وسلام مثل نماز صبح در

اضافات واجب است و صورت آن نماز بجوی که بی اشکال است آن است که تکبیرة الاحرام را بگوید و حمد
و سوره میخواند و برکوع میرود و پس میخیزد و حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و هم چنین تا پنج رکوع میاورد
پس بسجده میرود و دو سجده میکند و بر میخیزد و مثل رکعت اولی بجا میاورد و مستحب است تکبیر بعد از هر رکوعی
مگر در رکوع پنجم و دهم که بعد از ایستادن میگوید سمع الله لمن حمده و قبل از هر رکوعی نیز تکبیر مستحب است
و مستحب است قنوت بعد از قرائت و قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و بعضی بجهت رکوع
پنجم و دهم بجزی میدانند و گفته است که اقل آن یک قنوت است قبل از دهم و مستحب است طول قنوت
بقدر قرائت چنانچه بعضی گفته اند عفو در نماز قضا است بلکه واجب است قضاء نماز فریضه یومیه
بر کسی که ترک کند آنرا با اینکه شرایط وجوب نماز را داشته یا اخلال با آن نموده بجهت خواب یا فراموشی
حتی بنحو غیر متعارف عادی بنا بر احوط و آنچه را ترک کرده در حال طفولیت یا دیوانگی یا کفر اصلی قضاء
واجب نیست و اگر خود استعمال چیزی کرده که دیوانه شد با اینکه اگر میدانست احوط قضاء است و قضا
نیست قضاء آنچه فوت شده در ایام حیض و نفاس اگر چه در همه وقت نماز حیض چنین بوده و اگر ممکن نباشد
طهارت اختیاری که وضو و غسل است و نه طهارت اضطراری که تیمم است اقوی این است که نماز
او ساقط است ولکن احوط این است که نماز را بی طهارت بجا آورد و بنا بر سقوط در وجوب قضا خلاف هست
مع اشکال و احوط وجوب قضاء است و اگر در تمام وقت نماز بیهوش باشد اقوی عدم وجوب قضا است
ولکن احوط قضا است مطلقا و اگر بیهوش بفعل خودش باشد یا علم با آن مثل اینکه چیزی را که میداند
باعث اغما شود بخورد یا استعمال کند و بیهوش شود و بجهت آن نماز فوت شود احوط قضا است اگر نگوییم
اقوی است و اگر چیزی که باعث اغما میشود بخورد و نداند که موجب بیهوشی است پس قضا ندارد و اگر

داشته

داشته که موجب بیهوشی میشود و بجهت آن را خورده و نماز فوت شد احوط قضا است و اگر مضطر شود
بخوردن آن یا جبرا کسی بخورد او دهد بعضی گفته اند قضا نیست و کسی مسکری بخورد و مست شود اگر
میدانست آنرا قضا واجب است و اگر نمیدانست یا جبرا خورده یا مضطر بشود بخوردن آن بعضی گفته اند
قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صورتها قضا است و بر مرتد واجب است قضاء آنچه از او فوت
شده در زمان ردة اش و کسی که از اهل اسلام مخالف مذهب حق است اگر کوری باطن او نبوده هدایت
شود و روشن شود و داخل مذهب حق شود پس نمازهایی که در حال ضلالت خود کرده اعاده نمیکند و قضا
نمیکند اگر در مذهب باطل خودش نمازش صحیح بوده و اگر ترک کرده باید قضا کند و اگر نماز را باطل
ما کرده باشد بعضی گفته اند قضا باید کرد و بعضی احتمال عدم وجوب داده اند و اگر کسی نماز قضا بر ذمه اش باشد
جایز است او را استیجار نماز بجهت دیگری بنا بر قول با اینکه وقت آن مضیق است نیز در بعضی
از صور جایز است و ممکن است ادعای صحت اجاره بر هر دو قول لکن خالی از اشکال نیست و کسی که
ترک نماز واجب را از تهاون و سهل انگاری نه از اینکه حلال داند او را بنا بر گفته اما تعزیرش
میکنند و اگر باز ترک کرد باز تعزیرش باید کرد و اگر در دفعه سیم باز ترک کرد بعضی گفته اند
که حکم کشتن است و بعضی گفته اند باز تعزیرش میکنند پس اگر قابل نکرد با اینکه سه مرتبه بر ترک
نماز تعزیرش کرده اند در دفعه چهارم میکشند او را و این قول احوط است و اگر مردی ترک کند کلیه بدون
عذر نماز واجبی خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نمازها که قضا دارد در وجوب قضا بعد
از مرگ او بر وارث خلاف است بعضی گفته اند واجب نیست مطلقا و بعضی گفته اند واجب است قضاء
مطلقا اگر چه در غیر مرض موت ترک شده باشد و بعضی گفته اند واجب است بر وارث یا قضا یا صدقه

از برای هر دو رکعت ملتفت با امکان و الا از برای هر چهار رکعت ملتفت و الا ملتفت برای نماز بعد و بعد از آن
برای نماز شب و احوط از این قول دوم است و نماز کسی که بجهت عذری و مرضی فوت شده نیز مراعات
میکند و لکن قول اول اقوی است و اگر کسی بمیرد و در ذمه او قضا نماز واجبی باشد خواه پدر و ...
و آیات یا غیر آن جایز است اگر استیجار نمایند بجهت میت بنابر اشهر و اظهر و اگر وصیت کند
باستیجار نماز او باید از اصل مال او و حال اگر [illegible] ولی نیز مشغول واجب است بر وصی استیجار نماز
و [illegible] و سهو است بدانکه خللی در نماز واقع میشود
یا از روی عمد است یا از جهت سهو یا غفلت پس کسی که عمداً اخلال کند بواجبی از واجبات نماز نمازش
باطل است خواه آن واجب از اجزاء نماز باشد از قبیل رکوع و سجود و قرائت یا از شروط آن باشد از
قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله یا از کیفیات نماز باشد از قبیل ترتیب اجزاء نماز مثل تقدیم
قرائت بر رکوع و تقدیم رکوع بر سجود و سجود بر تشهد [illegible] باشد حتی بجا آوردن چیزی که
واجب است ترک آن از قبیل تکتف و مانند آن هر گاه عمداً باشد و در اینجا مذکور شد فرقی نیست میان
نمازها که واجب باشد یا سنت قضا باشد یا ادا و فرقی نیست میان عالم بحکم یا جاهل اگر مقصر باشد
در تحصیل معرفت باحکام چنانچه غالب جهال اند و اما غیر مقصر اگر صیغه از عبادات اکثر علماء این
که او نیز مقصر است لکن در آن اشکال است و فرقی نیست میان آنکه جاهل باشد بوجوب و حرمت
چیزی یا آنکه جاهل باشد بآنکه اخلال موجب فساد است و کسی که حکم را میدانسته و فراموش
کرده در اینجا حکمش حکم جاهل است و استثنا میشود از مسئله جاهل بحکم جهر و اخفات پس کسی که
آنرا ندانسته و بآن اخلال کند از روی جهل نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرایط

نماز را

نماز را ترک نماید نمازش صحیح است و اگر چه جمیع آنها را ترک نماید و اگر مستحبات نماز و هر آنها بر خود
واجب کند بنذر و شبه آن پس عمداً ترک نماید اقرب این است که نمازش صحیح است مط لکن احتیاط
نباید ترک نمود و اگر نمازش باطل شود بجهت اخلال بجزئی یا شرط تمام کردن نماز مثل حج فاسد واجب
نیست بنابر اظهر و اما اگر سهواً اخلال نماید بجزئی پس اگر اخلال برکنی از ارکان نماز کرده و بیاد او آمد
تا [illegible] نشده واجب است برو که آنرا بجا آورد و نمازش صحیح است مراد از باقی بودن محل آن اینست که
در رکنی دیگر نشده باشد پس اگر داخل در واجبی دیگر شده باشد ضرر ندارد پس اگر کسی سجده را ترک
نموده و داخل قیام شده باشد تا برکوع نرفته اگر قرائت را تمام کرده باشد یا پیش دو سجده را
بجا میآورد و برخواسته قرائت را دو مرتبه میخواند تا ترتیب بعمل آید پس مراعات ترتیب میان
بجا آوردن آن جزء که ترک شده واجب است و در اینجا که گفتیم فرقی نیست میان نماز دو رکعتی و غیر
آن و در رکعت اول و غیر آن و بعضی فرق گذاشته اند و آن ضعیف است و اگر اخلال کرده برکنی و متذکر
نشود تا داخل رکن دیگر شود نمازش باطل است و متفرع برین کرده اند بطلان نماز را باخلال رکوع و قیام
تا اینکه نیت کند و هم چنین اخلال به نیت کند تا آنکه تکبیر گوید و در تفریع اشکال است اما حکم بفساد
صحیح است و باطل است نماز کسی که اخلال بتکبیر کرده و قرائت شود یا اخلال کرده تا داخل سجده شود یا اخلال
بسجدتین کرده تا داخل رکوع شود و فرقی نیست در اینجا که مذکور شد میان دو رکعت و ثالث و میان
نماز فریضه و نافله و اما شک اگر در عدد رکعات نمازهای دو رکعتی شود مثل نماز صبح و نماز جمعه و نماز عیدین
و آیات باید نماز را اعاده کند بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند مخیر است بنا کردن بر اقل و آن قول ضعیف است
و اگر در نماز آیات شک تعلق گیرد بعدد رکوعهای آن بنا را بر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته باشد شک

ودو رکعت اخیر مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکوع کرده یا شش و یقین داند که اگر پنج رکوع کرده در رکعت اول
میباشد واگر شش رکوع کرده در رکعت دوم است پس در این صورت نمازش باطل است وامثله که گفتیم از
آنکه شک در عدد نمازهای دو رکعتی باعث بطلان میشود وفرقی نیست میان آنکه نماز ادا باشد یا قضا
استیجاری یا نیابتی [illegible] باشد میان قصر واتمام واختیار [illegible] پس شک در عدد رکعات آن نماید
در فساد نمازش اشکال است وفساد نماز [illegible] اقوی است لکن احوط اتمام آن نماز واعاده است واگر
شک در عدد رکعات نماز صبح [illegible] نمازش باطل است نیز بنابر اظهر واشهر ونیز فرقی نیست در ایجاد در
سابق میان آنکه شک تعلق [illegible] کرده باشد [illegible] در مغرب اگر شک کند که سه کرده یا چهار یا سه کرده
یا پنج نماز باطل است وهم چنین اگر شک کند [illegible] کرده یا دو وهم چنین در سابق واما نمازهای چهار رکعتی
پس اگر شک کند [illegible] میان [illegible] وجه [illegible] خلاف است اشهر واظهر این است که نمازش فاسد است
هم چنین فاسد میشود نماز اگر شک تعلق بیکی از [illegible] رکعت اول بگیرد باین نحو که آن دو رکعت را یقین
نداند پس نماز باطل میشود شک کردن [illegible] وسه ویک وچهار ویک ودو وسه ویک ودو وسه
وچهار ودو بالجمله هرجا که دو اول را یقین ندارد وآن دو رکعت محل شک شد نماز باطل است خواه این دو رکعت
اول باشد یا نه واما حکم بفساد نماز بجهت این شک در صورتی است که وقت وسعت داشته باشد
که بعد از سر گرفتن نماز تواند نماز را در وقت ادا نماید ودر صورت ضیق وقت نیز حکم بفساد مبنی ومسئله
محل اشکال است واحتمال فساد در [illegible] کمال است وهم چنین است کلام در شک در رکعتهای نمازهای دو رکعتی
وسه رکعتی واگر [illegible] حکم باینکه احوط این است که آن نماز را که بجهت شک در این صورت اعاده
کرده [illegible] در خارج وقت نیز اعاده نماید وفرقی نیست در فساد نماز بجهت شک در دو رکعت اول میان

نماز

نماز ادا وقضا حتی استیجاری وکسی که شکی کند ونداند که چه قدر از نماز کرده آیا یک رکعت یا دو رکعت
یا سه رکعت یا چهار رکعت نمازش باطل است بنابر اظهر واشهر وقول [illegible] ضعیف است واگر در نمازهای
چهار رکعتی شک کند میان دو وسه بعد از اکمال سجدتین باین معنی که نداند دو رکعت کرده [illegible]
[illegible] خوانده ودو رکعت دیگر بجا آورد یا سه رکعت کرده تا باید برخیزد یک رکعت دیگر بجا آورد بنابر اظهر
واشهر این است که واجب است که بنا بر سه گذارد یک رکعت دیگر بجا آورد وبعد از سلام
نماز احتیاط بجا آورد وبعضی گفته اند [illegible] بر اقل باید گذاشت وبعضی مخیر دانسته اند وهر دو
ضعیف است واما نماز احتیاط در اینجا بنابر اظهر واشهر مخیر است [illegible] یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته وبعضی یک رکعت ایستاده معین میدانند وآن [illegible] است بلکه [illegible] یک رکعت [illegible]
کرده مثل دو وسه ودو وچهار [illegible] نماز صحیح است که بعد از اکمال سجدتین باشد تا دو یقین
باشد و[illegible] رکعت [illegible] بعد از اکمال سجدتین شک کند نمازش باطل
است واما اکمال سجدتین اقرب در نظر این است که [illegible] سر از [illegible] سجده دوم
وبعضی تمام کردن ذکر [illegible] وبعضی [illegible] ذکر [illegible] باشد [illegible] خالی از
اشکال نیست پس احتیاط [illegible] آنکه اگر شک [illegible] تمام کند [illegible] نماز
کرده [illegible] اعاده نماید ولکن اقرب بفساد نماز است اگر قبل از سر برداشتن شک کند
چنانچه گفتیم واگر بعد از رکوع وقبل از سجده نیز شک کند میان دو وسه نمازش فاسد است [illegible]
وقول بصحت ضعیف است وهم چنین در حالی باین معنی که نداند که بجهت دوم ایستاده یا بجهت رکعت
سیم وفرقی نیست در احکام مذکوره میان ادا وقضا حتی نماز استیجاری واگر [illegible] باشد میان قصر واتمام

و اختیار اتمام کند پس این شک واقع شود حکمش همان است که گفتیم و شرط نیست در بنا بر سه در این
شک که آن شک بعد از تمام سجدتین نیز واقع شود پس اگر بعد از مدتی این شک کند حکم همان است
که گذشت [illegible] و واجب است بنا و اتیان کردن بجهت بعد و اقرب این است که اکمال سجدتین در حقیقت
محقق [illegible] یا بجهت سجدتین تمام مخیر [illegible] اتیان یا کردن و اگر در نماز چهار رکعتی شک کند
میان دو سه و چهار بعد از اکمال سجدتین با این معنی که نداند که سه رکعت کرده تا باید یک رکعت دیگر بجا آورد
یا چهار رکعت کرده باید تشهد خوانده سلام دهد اشهر و اشیع این است که واجب است که بنا بر چهار
گذاشته نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و مخیر است میان
این دو قول بتعیین رکعت ایستاده [illegible] است مثل قول [illegible] رکعت نشسته دو نیست لکن
اختیار دو رکعت نشسته [illegible] که احوط باشد و شرط نیست که این شک بعد از اکمال سجدتین باشد
بلکه در شک سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مطلقا مثلا اگر قبل از اکمال سجدتین این شک واقع شود
بنا را بر چهار میگذارد و آن رکعت را تمام میکند و بعد از تمام نماز احتیاط بجا میآورد چنانچه گفتیم و
فرقی در این احکام نماز ادا و قضا و استیجار و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر اختیار تمام کند و این شک
واقع حکم همان است که گفتیم و اگر در حال قیام شک کند که آیا این قیام بجهت رکعت سیم است یا چهارم
پس این شک میان دو و سه باشد پس آن رکعت را تمام میکند و رکعت چهارم را نیز میکند پس آنچه
گذشت نسبت بکسی که شک میان دو و سه کرده باشد بجا میآورد بنا بر اقوی و اما شک میان
دو و چهار در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال سجدتین و این معنی که نداند که آیا دو رکعت کرده تا دو رکعت
دیگر باید بجا آورد یا چهار رکعت کرده تا اینکه باید تشهد خوانده سلام دهد اگر قبل از تشهد شک

کرده

کرده یا اینکه سلام تنها بگوید اگر بعد از تشهد شک کرده پس در آن خلاف است اشهر و اظهر این است
که باید بنا را بر چهار گذارده تشهد خوانده سلام دهد پس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بجا آورد و سجده
سهو در اینجا واجب نیست لکن ترک ننماید و بعضی از اصحاب میل نموده‌اند و فرقی نیست در میان نماز
ادا و قضا و استیجار و غیر آن و در صورت تخییر اگر اختیار اتمام کند ظاهر این است که حکمش همان است که مذکور
شد اگر شک کند میان دو و سه و چهار بعضی گفته‌اند باید بنا بر چهار گذارد و بعضی گفته‌اند بنا
بر چهار گذارده دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد و مشهور این است که بنا بر چهار
گذارده و بعد از اتمام نماز دو رکعت نشسته و دو رکعت ایستاده بجا آورد و این قول اظهر است و بنابر
این قول در وجوب تقدیم دو رکعت ایستاده یا نشسته خلاف است اقوی [illegible] نیست که دو رکعت ایستاده [illegible]
است که مقدم دارد و ایضا در جواز یک رکعت ایستاده بدل دو رکعت نشسته خلاف است و منع از آن
احوط است بلکه خالی از قوت نیست و فرقی نیست در این احکام میان ادا و قضا و استیجار و غیر آن و در صورت
تخییر با اختیار اتمام حکم چنین است ظاهرا اگر شک کند میان چهار و پنج که نداند که چهار رکعت کرده
رکعت کرده یا پنج رکعت پس آن را چند صورت میباشد صورت اول آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین
باشد در اینجا واجب است که بنا را بر چهار گذارده سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و نماز احتیاط
نیست و فرقی نیست میان آنکه آن شک قبل از تشهد باشد یا بعد از آن صورت دوم آنکه این شک
قبل از رکوع واقع شود پس آن شک برمیگردد بشک میان سه و چهار پس باید بنا را بر چهار
گذاشته و نماز را تمام کرده دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد و این شک محقق میشود
با اینکه شک کند که آیا این قیام بجهت رکعت چهارم است یا پنجم یا با اینکه شک کند که آیا رکعت سابق

سیم بود تا اینکه این رکعت چهارم باشد یا اینکه چهارم تا اینکه این رکعت پنجم باشد و فرقی نیست
اینکه آن شک قبل از قرائت باشد یا بعد از آن یا در اثنای آن بلکه اگر شروع بخم شدن نیز کرده باشد
و هنوز بحد رکوع نرسیده باشد که شک کند حکمش همین است که مذکور شد بنابر اجود و جماعتی سجدهٔ سهو
در اینجا واجب میدانند و آن احوط است سیم اینکه آن شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد و در
صحت نماز در اینجا خلافست و مسئله در کمال اشکال است پس اولی احتیاط را بتمام کردن نماز و اعادهٔ
آن ترک ننماید و اگر چه قول بصحت نماز خالی از قوت نیست و بنابراین فرقی نیست میان آنکه این شک
حادث شده از رکوع باشد در حال قیام یا در حال فرو رفتن بجهت سجده باشد یا در حالتی
که نشسته و هنوز بسجده نرفته و سجدهٔ سهو در اینجا واجب میباشد بنابر احوط و اقوی و صورت شک
در اینجا این است که نداند که این قیام از رکوع چهارم است یا از رکوع پنجم صورت چهارم این است که شک
واقع شود در اثنای یکی از سجدتین یا میان دو سجده و در اینجا نیز مسئله در غایت اشکال است پس
احتیاط را بتمام کردن با سجدهٔ سهو پس اعادهٔ نماز ترک نباید کرد اگر چه قول بصحت نماز و عدم لزوم
اعاده خالی از قوت نیست و فرقی نیست در اینجا که بگوییم میانه آنکه در سجدهٔ اول واقع شود یا ثانی قبل
از ذکر یا در اثنای آن یا بعد از آن صورت پنجم آن است که آن شک در رکوع واقع شود و در صحت
و فساد نماز در اینجا نیز خلاف است و مسئله در کمال اشکال است و احوط اتمام نماز و یک رکعت ایستاده
یا دو رکعت نشسته با سجدهٔ سهو است پس اعادهٔ نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک نمود و فرقی
نیست میان آنکه شک قبل از ذکر یا بعد از ذکر یا در اثنای آن واقع شود و در احکام که گذشته فرقی
میان نماز ادا و قضا و استیجار و غیر آن نیست مگر آنکه صورت غالبه شک همان است که گذشت

و غیر آنکه

٨٠

و غیر آنکه نیز بسیار است بعضی از آن مذکور میشود یکی از آنها آنست که شک کند میان دو و پنج در نماز
چهار رکعتی پس اگر این شک قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است و اگر بعد از آن باشد در صحت و
فساد نماز خلافست و اقرب صحت نماز است و وجوب بنا بر اقل است و دیگر شک میان سه و
پنج است و آن را چند صورت است یکی آنکه آن شک بعد از اکمال سجدتین واقع شود در اینجا اقرب
صحت نماز است و باید بنا را بر سه گذارد ولکن احوط اتمام نماز و اعاده بعد از آنست و بنابر صحت احوط
آنست که سجدهٔ سهو نیز بجا آورد صورت دیگر آنکه آن شک قبل از رکوع باشد و در اینجا بهم زند
رکعت را و می نشیند و شک برمیگردد به شک میان دو و چهار و حکمش گذشت و جماعتی گفته اند دو سجدهٔ
سهو میکند و بعضی گفته اند چهار سجدهٔ سهو میکند بنابر آنکه بجهت زیاده و نقصان سجده باید کرد و آن
احوط است و صورت دیگر آنکه شک بعد از رکوع واقع شود و اقوی اینست که باید بنا را بر اقل گذارد
و نماز را تمام کند و احوط اینست که بعد از این عمل نماز را اعاده کند یا در وقت یا در خارج وقت و مراد از
بعد تا رکوع اینست که متصل برکوع رسیده باشد اگر چه ذکر و طمأنینه بجا نیاورده باشد و دیگر شک
میان دو و سه و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است و اگر بعد از آن
باشد اقوی اینست که بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام میکند و بعضی سجدهٔ سهو را در اینجا واجب میدانند
و آن احوط است اگر چه لزوم آن مشکل است و مع ذلک احوط اعادهٔ نماز است و دیگر شک میان
سه و چهار و پنج است پس اگر بعد از اکمال سجدتین باشد اقرب اینست که بنا را بر سه میگذارد
و نماز احتیاطی و سجدهٔ سهو در کار نیست و اگر در حال قیام باشد بر میگردد بشک میان دو و سه
و چهار و حکمش گذشت و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود باشد احتمال قوی اینست که بر میگردد

بشک میان دو و سه و چهار لکن احوط اعادهٔ نماز است بعد از بجا آوردن اینجا برای کلام بود شک میان
دو و سه و چهار و پنج است پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز شک باطل است و اگر بعد از آن باشد
اقوی اینست که بنا را بر دو میگذارد و نماز را تمام میکند لکن احتیاط را ترک ننماید و دیگر شک چهار
و شش است و در اینجا نیز بنا را بر اقل میگذارد و بنا بر اقرب پس اگر شک بعد از اکمال سجدتین باشد
نماز را تمام میکند بی دغدغه نماز احتیاط لکن احوط سجدهٔ سهو و اعادهٔ نماز است و اگر در بین رکوع
یا بعد از رکوع یا در اثنای سجده یا در بین سجدتین باشد و شک بر این نحو باشد که آیا این رکعتی
که در دست است آیا چهارم است یا ششم نیز بنا بر چهار گذاشته تمام میکند و احتیاطی در کار نیست لکن
اعادهٔ نماز است و اگر شک بر این نحو باشد که آیا آن رکعاتی را که تمام کرده چهار بوده یا شش بنا
بر چهار میگذارد و آن رکعت را منفصل بجا آورده می نشیند و تشهد و سلام گفته نماز را تمام میکند و سجدهٔ
سهو بجهت این زیادتی بجا می آورد احتیاطا و لکن احتیاطا نماز را اعاده میکند و اگر شک میان
چهار و زیاده از شش باشد این حکم جاری است که مذکور شد و دیگر شک میان شش یا زیاده از آن
مگر از شش میباشد مثل شک میان دو و شش یا سه و شش یا چهار و هفت و نحو اینها و صورت
بسیار است و احتیاج بآن قلیل است پس ترک تفریع شقوق آنرا لکن در نظر فقیر در جمیع صور قوی
شک میان کمتر از شش و شش یا زیادتر از آن اعادهٔ نماز است بلکه اگر یک طرف دو و دو میان باشد
و قبل از اکمال سجدتین باشد حکم بفساد نماز خالی از وجه نیست و اما در غیر آن حکم بصحت نماز
و بنا بر اقل معین نیست لکن در وقتی که اگر یک طرف شک دو نشود بعد از اکمال سجدتین باشد
و اگر زیاده از دو است طرف شک غیر از پنج و زیادتر باشد مثل سه و شش مثلا سه و نه مثل

مثل

مثل شش و هفت چون این را از تمش بجا نکند نماز احتیاط را که بعد از نماز بجهت شک واجب میشود خلا
فست در این که معین است در آن حمد یا مخیر است میان تسبیح و حمد و اقوی تعیین حمد است و در آن
و نماز احتیاط را واجب است که بعد از سلام بجا آورد و واجب است در آن نیت و نیت نماز کم
در اول کرده بود کفایت نمیکند و در نیت نماز احتیاط لازم نیست تعیین نماز احتیاط باعتبار کمیت
که یک رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقرب و جماعتی آنرا واجب دانسته اند و آن احوط است و هم
چنین واجب نیست تعیین اینکه ایستاده یا نشسته بجا می آورم بنا بر اقرب لکن احوط است و هم چنین
لازم نیست قصد احتیاط پس اگر عمل را بجا آورد و متوکل بنا باشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد
بنا بر اقرب لکن احوط است و تعیین اینکه این احتیاط بجهت جبر نماز است نیز واجب نیست و نیت
وجوب و ادا در صورتی که فریضه ادا باشد یا قضا در حالی که آن فریضه قضا باشد نیز واجب
بنا بر اقرب لکن مجموع اینها احوط است و لعل نیت قربت در وجوب اشکالی نیست و احوط این است که
تلفظ بنیت نکند و بعضی منع کرده اند و حکم بمنع مشکل است و واجب است در نماز احتیاط تکبیرة
الاحرام و واجب است در آن آنچه واجب است در نماز از استقبال قبله و استقرار و طهارت بدن
و جامه و مباح بودن مکان و لباس و غیر حریر بودن و غیر میته بودن لباس و غیر لاکول لحم
بودن آن و طمانینه و تشهد و سلام هر یک در جای خود و ترک منافیات و مبطلات نماز و
مستحب است در آن آنچه مستحب است در نماز مگر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و احوط این است
که جهر ننماید و قرائت آن اگر چه اقرب تخییر میان جهر و اخفات است خلاف است در اینکه آیا آن نماز
بل اگر چه بجهت نقص نماز مشروع شده یا اینکه جزء آن نماز است و اقرب در نظر فقیر قول

او کراهت نیز و مسئله بسیار است بعضی از آن خواص لقا، و اما واجب است که آن را قبل از نماز بجا
آورد یا اینکه وقت آن موسع است و در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است و شک نیست که فوریت احوط
است اگر چه قول بتوسعه هم در غایت قوت است و بر فرض فوریت هر یک بعد از سلام کفتن شروع کند او در
وگر میان این نماز احتیاط و نماز اصلی که ... [illegible] ... از مبطلات نماز بجا آورد مثل اینکه
حدثی کفته ... [illegible] ... نماز احتیاط دیگر نیست
یا اینکه نماز او صحیح ... [illegible] ... و اگر خلاف کرده مسئله خالی از اشکال
نیست ولکن ... [illegible] ... و اما احوط این است که اگر کرد تمام
عمل آن نماز ... [illegible] ... اعاده نماید و هم چنین اگر اخلال
بفوریت کرد این ... [illegible] ... هیچ یک واجب نیست
واگر ... [illegible] ... احوط این است که
این نماز را تمام کند ... [illegible] ... احتیاط
بعد از آن تمام کردن نماز ... [illegible] ... نماز اصل را اعاده
لکن ... [illegible] ... سهوا
و اگر ... [illegible] ... اگر قضا کند مثل ... [illegible]
در صحت و فساد نماز خلاف است ... [illegible] ... احتیاط آنست که اگر جزو را
قضا کرده نماز را اعاده یا ... [illegible] ... وجوب ... [illegible] ... نماز اقرب است و اقرب این
است که اجزا را فراموش شده از اجزای نماز است ... [illegible] ... واجب است ... [illegible]

در نماز واجب بود از طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت ... [illegible]
کل ... [illegible] ... و اگر قائل بعدم ... [illegible] ... این امور اشکال است و اگر آن اجزا را بعد
از نماز بجا آورد تا وقت خارج شود ... [illegible] ... باطل و ... [illegible] ... واجب ... [illegible]
و این قول اقوی است و اگر سهوا ترک نماید بجا آورد ... [illegible] ... تا وقت خارج شود ... [illegible]
الله نماز باطل نمیشود بلکه آن اجزا ... [illegible] ... قضا و مسئله خالی از اشکال ... [illegible]
... [illegible] ... ترک نمود اگر چه احتمال صحت نماز ... [illegible] ... اجزا ... [illegible]
غیر ... [illegible] ... احتیاط ... [illegible] ... وقت خارج شود
در فساد اصل نماز اشکال است احوط ... [illegible] ... نیست بلکه این احتمال ... [illegible]
اگر چه نماز احتیاط ... [illegible] ... تا وقت ... [illegible] ... شود ... [illegible]
نماز اشکال است ... [illegible] ... نماز ... [illegible]
حکم ... [illegible] ... است و اگر ... [illegible]
نماز ... [illegible] ... نماید ... [illegible]
نماز احتیاط ... [illegible] ... ظاهر ... [illegible] ... نماز احتیاط ... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible] ... لازم نیست ... [illegible] ... احتیاط ... [illegible] ... واجب ... [illegible]
بعد از نماز ... [illegible] ... اعاده نماید این نماز ... [illegible] ... بلکه باید نماز ... [illegible] ... بجا آورد ... [illegible]
آن نماز که اعاده کرده بنا بر اینکه ... [illegible] ... نماز احتیاط ... [illegible]
مقتضای تحقیق است و هم چنین است کلام ... [illegible] ... واجب شود بجا آوردن اجزای ... [illegible]

پس ترک نماید قضا را الحال و نماز را اعاده نماید و اگر نماز احتیاط برا او واجب شود پس نماز را فاسد
نماید بطریق مباح یا حرام یا بی اختیار فاسد شود پس ظاهر این است که نماز احتیاط واجب نیست
بلکه واجب است اعاده یا قضا و کسی را نماز احتیاط واجب میشود ممکن نشود که نماز احتیاط را
بعد از نماز بجا آورد یا بجهت عدم امکان معرفت یا بعذری دیگر آیا جایز است او را قطع نماز
و از سر گرفتن آن یا جایز نیست اگرچه لازم آید که نماز احتیاط را ترک نماید در آن اشکال است
و اقرب عدم جواز قطع است بنا بر آنکه احکامی که مترتب میشود بشک از فساد نماز بعضی از صور
مثل شک در نمازهای دو رکعتی یا در دو رکعت اول [illegible] مثل شک سه و چهار [illegible] در وجوب
بجا آوردن [illegible] که شک [illegible] مثل شک [illegible] بعد از آنکه مجموع این امور در وقتی
است که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک بوده باشد اظهر آنست که التفات بان شک نمیکند
و بنا بر صحت میگذارد [illegible] چنانچه اگر شک [illegible] بوده [illegible] بان کثیر الشک
محقق میشود که بان رسید کثیر الشک [illegible] باشد خلاف [illegible] اظهر و اشهر آنست که مرجع آن بسوی
عرف و عادت است پس هر وقت که در عرف او را کثیر الشک گویند [illegible] احکام
کثیر الشک بر او جاری میشود و جمعی گفته اند که کثرت [illegible] همیشه بوقوع شک [illegible] در سه
فریضه پی در پی یا بوقوع شک سه مرتبه در دو فریضه یا یک فریضه پی در پی و اگر پی
در پی نباشد کثرت محقق نمیشود مگر [illegible] متکرر شود و چون کثیر الشک بنا بر صحت میگذارد
و شک او صغیر پس اگر شک در نمازهای دو رکعتی نماید یا در نماز سه رکعتی یا در رکعتین اول
از چهار رکعتی پس حکم بفساد نمازش نمیشود و آنچه در آن شک دارد بنا بر وقوعش میگذارد

پس

پس اگر شک کند که یک رکعت کرده یا دو رکعت بنا بر دو میگذارد و همچنین اگر شک در فعلی از
افعال نماید مثل قرائت یا غیر آن پس بنا بر وقوع او میگذارد اگرچه از محلش تجاوز نکرده باشد و اگر شک
میان چهار و پنج نماید بنا بر چهار میگذارد و اگر بعد از آنکه کثیر الشک شد آن فعل را که در آن شک
کرده بجا بیاورد جمعی حکم ببطلان نمازش کرده اند و مسئله محل اشکال است و اقوی آنست که اگر آن جزء رکعت
یا رکن بوده باشد نمازش باطل است و اما اگر از اجزاء کوچک مثل قرائت بوده باشد که بتکرار آن
موالات بهم نخورد یا ذکر رکوع و تشهد و سجود و سلام و [illegible] و غیر آنها از اموری که [illegible]
بجا آورد پس [illegible] حال اگر بجا آورد حکم ببطلان [illegible] است و اگر [illegible] بر ترک آن جزء کوچک
مترتب شود حکم [illegible] اقرب این است که [illegible] سهو از کثیر الشک [illegible]
[illegible] اگر کثیر الشک [illegible] سجده سهو [illegible] احتیاط [illegible] ساقط میشود
بنا بر اقرب و اشکال [illegible] کثیر الشک [illegible] اعتنا بشک خود در آن چیز
نمیکند [illegible] اعتنا [illegible] اقرب [illegible] کسی که کثیر الشک در
[illegible] اگر شک [illegible] اعتنا نمیکند [illegible] اگر [illegible] از نماز
کثیر الشک بوده باشد [illegible] اعتنا [illegible] شک نمیکند
و اگر کثیر الشک باشد در غیر نماز مثل نجاست یا وضو یا غسل یا تیمم اگر شکی در آن کند آیا التفات
بشک خود میکند در غیر نماز یا نه در آن اشکال است اقرب این است که التفات نمیکند و اقرب این
است که فرقی نیست میان اینکه کثیر الشک در واجبات باشد یا در مستحبات مثل اگر در مستحبات مثل
قنوت یا غیر آن کثیر الشک باشد حکم کثیر الشک بر او جاری است در واجبات و مستحبات و اگر کثیر

الشك باشد در اموری که اثری بر شک او مترتب نمیشود مثل توالی وقت قضائی و [illegible]
[illegible] بهم زدن نماز مثل اینکه بسیار شک کند در قرائت حمد [illegible] آیا چنین کسی که
اگر شک کند در جزئی که اثری بر شک او مترتب شود آیا حکمش حکم کثیر الشک است یا نه مسئله
در غایت اشکال است لکن اقوی آنست که آن اثر که بر شک او مترتب میشود و حکمش مثل
کسی است که کثیر الشک نباشد پس اگر ظن موجب عدم اعتنا بظن نمیشود پس کثیر الظن
مثل کسی است که کثیر الظن نباشد [illegible] اگر در این حال مظنون را مشکوک باشد بجا بیاورد [illegible]
[illegible] بجا آورد [illegible] اگر [illegible] بسیار [illegible] شود [illegible] الالتفات [illegible]
[illegible] عظیم شود [illegible] حکم [illegible] نیست [illegible] کثیر الشک
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کثیر الشک [illegible] بجا [illegible] حکمش
[illegible] بجا [illegible] اگر [illegible] بجا [illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] کثیر الشک موجب بطلان نماز
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] حکم [illegible] میشود [illegible]
[illegible] کثیر الشک میشود آیا حکم شک
[illegible] ساقط میشود [illegible] حکم ساقط میشود لکن [illegible]
[illegible] حکم کثیر الشک [illegible] کثیر الشک است پس اگر [illegible]

شك

شك از او ساقط شود شکش معتبر میباشد و اگر یادش رود که حکم [illegible] میکند و [illegible]
[illegible] نیست [illegible] و اگر [illegible] نماز شک کند [illegible] از بعضی ظاهر میشود که [illegible]
طرف نمیشود و اگر [illegible] نماز شک کند که [illegible] زایل میشود و این خالی از [illegible] حاکم [illegible]
باید نماز شک کند [illegible] فرض میشود [illegible] که [illegible] شک [illegible]
اقرب آنست که حکمش غیر حکم کثیر الشک [illegible] و اگر کثیر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آیا این باعث میشود [illegible] اگر [illegible]
باشد یا آیا این باعث [illegible] اگر [illegible]
[illegible] سهو [illegible]
[illegible] احتمال اول [illegible]
[illegible] و اگر کثیر الشک
باشد [illegible] سهو [illegible]
[illegible] لکن [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] الالتفات [illegible]
احتمال اول است [illegible] سهو [illegible]
[illegible] و اگر کثیر السهو [illegible] باعث [illegible]
لازم [illegible] که آن [illegible]

و کسی که بسیار سهو کند سزاوار است که بنا [illegible] خلل از شیطان رجیم فاقرب این است
که واجب نیست تخفیف نماز بر کسی که کثیر الشک یا کثیر السهو باشد اگر طول دادن باعث شک گردد
نشود عادة نه بر کثیر السهو و کثیر الشک بلکه واجب نیست اقتصار بر یک تسبیح در رکوع و سجود و قل
هو الله و قل یا ایها الکافرون در مغرب و [illegible] کند احکام شکوک و اصل [illegible] و بانها عمل میکند
نماز وی صحیح است خواه شک کند یا نه و اگر عالم باحکام [illegible] نباشد و نماز کند پس اگر در آن
غلط [illegible] بر وجه شرعی بجا نیاورده نماز وی باطل است مثل اینکه شک میان دو و سه
کند و بنا بر سه [illegible] آمیاوردن بعضی از آنها و اگر این شخص احتیاط
متفطن [illegible] مطابق [illegible] اتفاق افتد اقرب
این است که نماز وی صحیح است [illegible] بعضی [illegible] الحکم بصحته و در دو رکعت
اگر شک کند [illegible] اگر یقین [illegible]
بجا آورد [illegible] در رکعت اخر [illegible] محل اشکال است
احتیاط [illegible] که بنا بر ظن [illegible] اعاده [illegible] آن نماز را اگر [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] و اقرب الحاق ظن است [illegible]
[illegible] که شک [illegible] باعث بطلان نماز میشود مثل نماز صبح و مغرب [illegible]
[illegible] بنا بر ظن [illegible] تمام نماز [illegible] اعاده [illegible] معتبر است در رکعات مطلقا
و یا ظن در افعال نماز نیز معتبر است [illegible] که [illegible] ظن در آنها مثل [illegible]
فرقی [illegible] در اعتبار ظن که اقوی [illegible]

بلکه

بلکه مطلق ظن کافی است بنا بر اقرب و بعضی از اصحاب [illegible] کرده‌اند بانیکه کسی که در رکعات یا در فعلی
از افعال نماز شک کند بمحض حصول شک عمل بمقتضای آن نمیکند بلکه واجب است بر او تروی
و تفکر پس اگر تامل و تفکر کرد و یک طرف راجح شد عمل بان میکند و اگر بر شک خود باقی ماند
در اینحال بنا بنا بر شک میگذارد و عمل بمقتضای آن [illegible] شک مناط حکم نیست و یا
هست که از اکثر علما خلاف این [illegible] محل اشکال است و اقرب [illegible] که اگر
شک شکی است که باعث [illegible] نماز [illegible] آن [illegible] بنا بر [illegible]
بنا بر آن [illegible] واجب است و اگر [illegible]
علم یا ظنی حاصل شد [illegible]
که [illegible] است [illegible] اولی بنا بر فساد [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
و [illegible] است [illegible] که کثیر الشک [illegible] و شکی از او واقع شود [illegible]
[illegible] و حاصل شود [illegible] از آن
پس از آن شکی کرده باشد [illegible] کرده [illegible] گذشت [illegible] اگر ظنی حاصل
[illegible] عمل بان میکند [illegible] که [illegible] اگر ظنی بان دارد
[illegible] است خواه مقتضی نماز [illegible] باشد یا فساد خواه
[illegible] شود [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] حاصل شود [illegible]

میدهد که کرده و اگر ظن بنه بر یکی ازان حاصل شود انرا میکند اگر محلش باقی است و اگر در عدد
رکعات باشد انچه ظن بان متعلق شده واقع قرار میدهد اگرچه باعث بطلان نماز شود و بعد
از حصول ظن نماز احتیاطی و سجدهٔ سهوی در کار نیست و فرقی میان ظن بعد از شک
میان دو و سه یا غیر آن نیست و بعضی گفته اند که در شک دو و سه اگر ظن بسه حاصل
شود بنا بر سه گذارد و بعد از ان یک رکعت [illegible] دو سجدهٔ سهو میکند و وجهی نیست که این
احتیاط [illegible] اعتبار [illegible] از اوصاف و استیجاب و غیر آن نیست و اما در نماز
جنازه [illegible] ظن [illegible] مطلوب است و اما نماز احتیاط که بجهت
شک واجب میشود [illegible] باقوال و عدد رکعات معتبر
است هم چنین ظن معتبر [illegible] منافی است بنا بر اقوی و لکن
[illegible] احتیاط [illegible] خود میکند هم چنین
کسی که [illegible] که [illegible] که
حاصل شد کافی است [illegible] اگر ظن [illegible] اعتبار [illegible] اینجا
محل اشکال است [illegible] احتیاط [illegible] و اما شک در
[illegible] اگر [illegible] با مردان باشند اگر [illegible] علم یا ظن نیست
و اگر [illegible] تعارض کنند [illegible] متساوی باشند حکم شک
جاری میباشد و اگر مصلی شک کند [illegible] شک کند ایا عمل بظن
میکند یا بشک اشکال است و تحقیق [illegible] صورت است اول انکه شک کند

در فعلی

در فعلی از افعال نماز [illegible] و محلش تمام شده باشد پس مظنه کند باز شک کند [illegible] پس مظنه
برطرف شود [illegible] برگردد [illegible] انرا بجا اورد [illegible] دوم انکه شک در فعلی کند پس مظنه
کند که بجا اورده و پس باز شک کند [illegible] محلش تمام شده باشد در اینجا [illegible] آن فعل را بجا اورد بنا
بر اقرب سیم انکه شک کند در رکعات نماز [illegible] رکعتی [illegible] رکعت اول [illegible] رکعتی
پس مظنه حاصل شود [illegible] باز شک کند [illegible] بطلان [illegible] است چهارم انکه شک
کند در رکعات [illegible] چهار رکعتی [illegible] ظن [illegible] شود یا [illegible] شک کند [illegible] ظن [illegible] شود
در اینجا عمل بمقتضای شک میکند [illegible]
ممکن [illegible] مبدل شود [illegible] ظن [illegible] است که عمل [illegible] باشد عمل
بظن نه بشک اما اگر شک [illegible] که [illegible] عمل [illegible] صفه
مبدل بنصفه [illegible] ظن [illegible] میکند [illegible]
شک که [illegible] مظنه کرد [illegible] رکوع رفت [illegible] رکوع
مظنه [illegible] طرف [illegible] شک [illegible]
افعال [illegible] بعد [illegible] اینجا [illegible] حکم [illegible]
بان قیام نماید مثلا کسی که شک کرد میان دو و سه پس مظنه کرد [illegible]
دیگر کرد پس آن مظنه برطرف شد [illegible] شک اول برگشت [illegible] شک میان دو
سه و چهار پس حکم انرا باید بعمل اورد [illegible] که گفته اند که کسی که شک کرده [illegible] کرده
ظنی [illegible] حاصل شد پس ظن [illegible] شک [illegible] اضطراب [illegible]

پس اگر ساکت بماند بقدر زمانی که نمازش باطل میشود اگرچه مشغول بذکر باشد پس ظاهر این است که این
شخص کثیر الشک میباشد و اعتنا بمظنون او نیست، این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند لکن
در آن تأمل است و در نظر فقیر حکم بآن مشکل است و اگر شک کند میان رکعتهای نماز چهار رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعتی اول از چهار رکعتی و فکر و تأمل نماید بقدری که معتبر است و یک
طرف حاصل نشود پس با آنکه تکلیف او بطلان نماز بود نماز را باطل نکرده بنا بر یک احتمال گذارده
نماز را تمام کند بعد از فراغ معلوم شود که آنچه کرده موافق واقع بوده اقرب و احوط این است که
نمازش باطل و اعاده یا قضا لازم میباشد اگرچه آنچه را کرد بقصد احتیاط و قربت کرده باشد و هم
چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که آنچه کرده ... موافق واقع بوده ... پس اگر شک کند فعلی
از افعال از افعال نماز و محل آن باقی باشد لازم است که آن را بجا آورد و اگر بجا آورده بود در صحت
نمازش اشکال است اقوی و احوط این است که اکتفا بآن نماز نتوان کرد و اولی اتمام و اعاده
است و از بعضی ظاهر میشود که نمازی که حکم ببطلان آن شده حرام است تمام کردن آن و این حکم
در او گفتار است مگر اینکه داخل در بدعت باشد پس از آن جهت حرام میشود و اگر در نماز دو رکعتی
یا سه رکعتی یا دو رکعتی اول از چهار رکعتی شک کند و مشغول بفکر شود تا بنا وجوب از یا
ایا جایز است که در آن حال مشغول بفعلی از افعال نماز از واجبات یا مستحبات شود پس اگر
در حال تروی باید آنچه بعمل آورده در حین شک جزوی از اجزا بود یا جایز نیست پس جزو را بجا آورد
باید اعاده نماید بعضی از علما طول دادن تشهد و قنوت و غیر آن از مستحبات نماز را تجویز کرده اند
که در زمان تروی بعمل آید و اما فعل واجب از تشهد و غیر آن را اگر در زمان تروی بقصد
علم

علم جزئیه بجا آورد تجویز کرده و اگر بعنوان تردد خوانده که اگر نماز صحیح است جزء است و الا فلا پس صحت
آن جزء مشکل است بعد از ظهور صحت نماز چنین گفته اند بعضی و لکن در نظر فقیر خالی از اشکال است و احوط
این است که در حال تروی مشغول بجزئی از اجزاء نماز نشود مطلقا خواه واجب خواه مستحب بلی صلوات بر محمد
و آل او و ذکر الهی را باکی نیست و لکن اگر مشغول بجزئی شد یک طرف شک راجح شد و ظاهر شد احتیاج
بآن جزء بجمیع احتمالات مثل اگر در اول تشهد در نماز مغرب شک کند میان دو و سه پس احتمال دارد
که آنچه را بجا آورده در حال تروی صحیح باشد و محتاج باعاده نباشد و این احتمال قوت دارد و اما اگر
احتیاج بآن جزء نبود که در حال تروی بجا آورده ثابت باشد بیک احتمال دیگر احتیاج بآن نباشد پس در
جواز بجا آوردن آن جزء در حال تروی و کافی بودن آن اشکال است عظیم اگرچه احتمال بجزئی بودن
فی الجمله خالی از قوت نیست و کسی که شک کند در فعل واجبی از افعال نماز پس اگر از موضعش نگذشته
باشد واجب است که آن را بجا آورد و اگر از موضعش تجاوز کرده باشد نماز را تمام میکند و واجب
نیست که آن را بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند که آیا قرائت را بجا آورده یا نه التفات بشک
نمیکند و نمازش صحیح است خواه در رکوع حمد و سوره شک کند یا در بعضی از آنها یا در مجموع هر یک
خواه شروع بذکر کرده باشد یا نه و هم چنین است اگر بعد از رکوع شک کند و اگر شک کند در قرائت
حمد قبل از شروع در سوره در سوره شک نماید قبل از رکوع و قبل از قنوت و غیر آن از مستحبات
دیگر باید آن مشکوک را بجا آورد و اگر شک کند در آیه از آیات یا جزئی دیگر از اجزاء حمد پس در
وشروع نماید دیگر بکرده باید آن جزء را و آن آیه را که بعد از آن شک دارد بجا آورد و اما اگر شک
در حمد در حال آنکه شروع بسوره کرده در اعتبار و عدم اعتبار شکش خلاف است و مسئله محل اشکال است

لکن قول بعدم اعتبار شک در غایت قوت است پس رجوع کردن بمحل واجب نمی‌باشد و احوط اتمام سوره آن
بلکه آن اعاده محل و اتمام پس اعاده نماز و اگر شک کند در جزئی از حمد یا سوره بعد از دخول در ما بعد آن
مثل آنکه شک در ایاک نعبد و حال آنکه در اهدنا الصراط المستقیم است مثلا اقرب عدم وجوب رجوع
است و اگر شک کند در کلمه یا حرفی مثل باء رحیم الله یا صفتی از صفات حرفی مثل تشدید یا مد آن در حال
آنکه بما بعد آن داخل شده و یا التفات بآن شک باید کرد یا نه در آن اشکال است و اقرب عدم التفات
است و اگر شک در فعل مستحبی از مستحبات نماز و حال آنکه در واجبی از واجبات بالاصالة داخل
شده نمیکند پس اگر شک کند در دعاء توجه بعد از شروع بحمد یا در رکوع شک کند در قنوت یا در
حال تشهد شک کند در دعاء قبل از آن و نحو آن التفاتی بشک خود نمی‌نماید و اگر شک کند در مستحبی
و حال آنکه داخل مستحب دیگر شده نیز التفات نمیکند و اگر شک کند در واجبی و حال آنکه در مستحب
داخل شده مثل آنکه شک در قرائت در حال قنوت و مثل شک تشهد واجب در حال ذکرهای
مستحب بعد از تشهد و شک در رکوع و حال آنکه در حین تکبیر مستحب بعد از رکوع است در وجوب
و عدم آن خلاف است اقرب این است که التفات نمیکند پس حاصل آنکه اگر شک کند در واجبی و داخل
واجبی یا مستحبی دیگر شده باشد یا آنکه شک کند در مستحبی و داخل واجبی یا مستحب دیگر شده
شکش معتبر نیست و التفات نمیکند و اگر شک کند در رکوع و حال آنکه ایستاده و داخل فعلی از افعال بعد رکوع
نشده رکوع بجا میاورد و در حال سجود شکش که تعلق برکوع گرفته معتبر نیست و اگر شک کند در
رکوع و حالی در حال فرود آمدن بسوی سجود میباشد در اعتبار و عدم اعتبار خلاف است و مسئله
محل اشکال است اقرب این که شک معتبر میباشد پس باید رکوع را بجا بیاورد و احوط آن نیست
که بااین

که بااین حال نماز را اعاده کند و هم چنین است سایر مقدمات افعال نماز خواه مستحب باشد یا واجب
و اگر شک در سجود کند و نداند که بجا آورده یا نه از برای آن چند صورت است یکی آنکه در کردن
آن و حال آنکه در تشهد است اقوی این است که التفات نمیکند و میگذرد و قول بوجوب التفات
و بجا آوردن سجده ضعیف است دوم آنکه شک کند در فعل سجود در رکعت اول از نمازهای واجبی
یا سجود رکعت سیم از نماز چهار رکعتی و حال آنکه در قیام واجب بعد از سجود میباشد در وجوب التفات
و بجا آوردن سجود بر اختلاف اشهر و اظهر این است که التفات نمیکند خواه شروع بقرائت
تسبیح کرده باشد سیم آنکه شک بعد از رکوع واقع شود و در اینجا بی اشکال اعتبار نمیکند چهارم
آنکه شک در حین برخاستن واقع شود و در اینجا واجب است رجوع و بجا آوردن سجود و هم چنین
اگر شروع به برخاستن شک کند بی اشکال باید سجود را بجا آورد و در جمیع این صور فرقی نمیباشد
آنکه شک در فعل هر دو سجده کند یا یک سجده و اگر شک کند و داند که یک سجده کرده در حالی
که سر از سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده دیگر را بجا آورد و اگر کسی که نماز را نشسته یا
خوابیده بجا میاورد شک در سجود باید آنرا بجا آورد مگر داخل شده باشد در فعلی که مطلوب بالذات
میباشد و شک در تشهد از برای چند صورت است یکی آنکه در حال قیام و استقلال باشد پس اظهر و
اشهر این است که التفات نمیکند خواه در بین قرائت باشد یا قبل از آن یا بعد از آن دیگر آنکه شک
کند در آن در حالی که نشسته و فعلی بغیر از آن شروع نکرده در اینجا باید آنرا بجا بیاورد یکی دیگر
آنکه شک در حال برخاستن و قبل از قیام واقع شود در این حال اقرب وجوب التفات است اگر مابین
غیر از تشهد و برخاستن مشغول نگردیده و اگر بعد از شروع بسلام شک در تشهد کند شک او

معتبر نیست اگرچه سلام مستحب باشد بنا بر اقرب و تفصیل میان سلام مستحب و واجب ضعیف است
در نماز میت است بلکه اگر کسی که وارث است اولی و احق است از سایر ناس در نماز کردن بمیت
اگرچه اقربای میت باشند و بعضی گفته اند که کسی که نصیب او در ارث بیشتر است او اولی است و این
قول خالی از اشکال نیست و پدر مقدم است بر پسر و جد بر برادر و بعضی برادر را بر جد مقدم داشته اند و اشکالی
نیست در اینکه زوج اولی است از همه کس و اقوی این است که واجب نیست نماز بر کسی که کمتر از شش ساله
داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست مطلقا حتی از حدث اکبر ولیکن مستحب است و طهارت
از خبث و نجاسات نیز شرط این نماز نیست بنا بر اظهر لکن احوط است و جایز نیست دوری مصلی از
جنازه بقدری که عرفا گویند که نماز بر او نمیکنند پس نماز بر غایب واجب نیست و اگر میت مرده باشد
مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر زن باشد در برابر سینه او و اگر میت
پیش از غسل و کفن کردن بر میت نماز کنند نماز باطل است اگر عمداً نماز کنند و اگر بجهت فراموشی بوده
باشد بعضی تردد در قضا دارند آن نماز کرده اند و اگر میت کفن نداشته و عریان باشد او را بعد از غسل
در قبر گذارده عورتش را بپوشند و بر او نماز میکنند و در قبر گذاشتن واجب است در این حال اما
شرط صحت نماز نیست بنا بر اظهر و متحمل نمیشود امام در نماز میت هیچ چیز را از ماموم بلکه بر ماموم واجب
است بجمیع اذکار واجبه بلکه از جمله نمازهای مستحبه نماز زیارت پیغمبر یا یکی از ائمه است
و نماز زیارت ایشان مستحب است و بعضی سایر انبیا را نیز ملحق کرده اند و عمل با آن ضرری ندارد و وقت
آن بعد از دخول و سلام است و ظاهر این که گویند زیارت کرده اگر نماز را بجا آورد باکی نیست اگرچه سلام را
نکرده باشد و ظاهر علما این است که بعد از زیارت بعد از نماز است و تصریح کرده اند بعضی که نماز زیارت

دو رکعت

دو رکعت است دو نفر در سر مبارک و بعضی گفته اند که اگر زیارت کند در بلاد خود نماز را مقدم میدارد
و بعضی تقدیم زیارت نیز کرده اند و مکان آن را گفته اند در مشاهد مشرفه است و آنچه نزدیک بآن باشد
و افضل آن در بالای سر مبارک است که قبر مبارک بجانب چپ افتد و جماعتی ذکر کرده اند که بجهت زیارت
حضرت امیرالمؤمنین شش رکعت نماز میکنند دو رکعت بجهت آنحضرت و چهار رکعت بجهت آدم و نوح
باب در نماز جماعت است و آن مستحب است و فضیلت آن عظیم است و فواید بسیار دارد و ترک آن مذمت
بسیار است حتی آنکه بعضی از اخبار دلالت میکند که تارک آن از عدالت بیرون میرود و غیبت آن
جایز است و با او چیزی نباید خورد و با او نشاید و با او محل مشورت نباید کرد و با او مناکحه نباید
نمود و اینها دلالت میکند بر کمال اهتمام صاحب شریعت بآن لکن حق این است که آن از مستحبات است
و تارک آن از عدالت بیرون نمیرود و جایز نیست غیبت او و حکم نمیشود بوجوب مهاجرت او
و تخویف او و غیر ذلک از اموری که نسبت بارباب معاصی و اصحاب فسوق و فجور تجویز میشود
خواه ترک دائمی باشد یا غالبی یا احیانا و جماعت در فرایض یومیه مستحب مؤکد است خواه
مقصوره باشد خواه تمام خواه ادا باشد یا قضا خواه اجاره باشد خواه غیر آن و در نمازی که بجهت
میت میکند تبرعا جماعت کردن اشکال است و هم چنین در نمازی که بجهت احتیاطی استحبابی قضا میکند
لکن اقرب در نظر فقیر جواز جماعت است در هر دو مقام و هم چنین جایز است جماعت در نماز احتیاط
وجوبی و نمازی که در چهار جانب میکنند در صورت اشتباه قبله و جایز است جماعت در همه نماز آیات خواه
ادا باشد یا قضا و در نماز میت و اما در نماز طواف واجب حج و والد مرحومین در جواز جماعت در آن
اشکال است لکن اقوی در نظر فقیر جواز جماعت است در آن نیز اگرچه احوط ترک جماعت است و اما

نوافلی که بجهت شک در رکعات واجب میشود ولکن احوط ترک جماعت است و اما نوافلی که بجهت نذر
یا شبه آن واجب میشود احوط ترک جماعت است در آنها و جایز نیست جماعت در نوافل و نمازهای مستحب
مگر نماز استسقا و نماز عیدین در وقتی که مستحب باشند و نمازی که اعاده میکنند از جهت ادراک جماعت
چنانچه مذکور خواهد شد که در نماز استسقا جماعت جایز و در عیدین مشهور حکم بجواز جماعت کرده اند
با عدم اجتماع شرایط وجوب و در جواز جماعت در نماز غدیر خلافست و اقوی عدم جواز است در آن و
در جمیع نوافل غیر مذکورات و جماعت در همه جا صحیح است اما بهتر این است که قصد کنند مسجد را اگر
ماموم تمام رکعت را یا بعضی آنرا اگرچه قبل از رکوع ادراک نماید جماعت را ادراک نموده و جماعت بتنهای
منعقد نمیشود و در غیر جمعه و عیدین بدو نفر منعقد میشود و جماعت با صبی ممیز که ماموم بوده باشند
منعقد میشود و با صبیه بنابر اقرب و جایز است که امام مرد باشد و ماموم زن و جماعت حاصل میشود
و جایز است اقتدای زن با مرد اجنبی و غیر محرم و هرچند صحیح در جماعت بیشتر است افضل آنست
و صحیح نیست اقتدا اگرچه زن مرد در پشت جسمی که حایل باشد میان او و امام بنحوی که امام را نبینند در کل
احوال نماز خواه آن حایل دیوار باشد یا چوب یا پرده یا غیر آنها اما اگر صفوف ماموم حایل باشند
مانع نیست بلکه کافی است مشاهده امام یا ماموم که پیش از صف او میباشد و جایز است اقتدا کردن
در میان ستونها و عقب آنها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشند و امام یا ماموم پیش را نبینند و بعضی
قایل شده اند بکراهت ایستادن میان ستونها و ظلمتی که مانع باشد از مشاهده ضرر ندارد و هم چنین
دود و غبار و در عقب آینه جایز نیست بنابر احوط بلکه اقرب هرچند مانع از دیدن نباشد و اما
اگر زن اقتدا بمرد نماید مانعی نیست از مانعی که میان او و امام باشد اگرچه دیواری باشد اگر
بیاید

اگر بباید اخلال امام را از رکوع و سجود و غیر آنها و قول بمنع ضعیف است و بنابر مختار فرقی نیست میانه
زن جوان و صاحب حسن و بدشکل و میانه اگرچه غیر از آن زن مرد اصلح اگر به باشد باشد و اما پیر ضعیف
بالغ حکمش حکم مرد است در زنان و هم چنین خنثی بنابر اقوی و اگر زن بزنی اقتدا نماید بر خلاف اگر
جایز دانیم امامت زنان را احوط این است که با حایل نماز نکنند مثل مردان و در جواز اقتدا با امامی
که محل ایستادن او بلند تر از ماموم باشد بقدری معتد به و غیر زمین سراشیب خلافست اشهر و اظهر
عدم جواز است و اما اگر محلش بلند تر باشد بقلیلی ضرر ندارد و در آن قدری که زیاده از آن جایز
نیست خلافست اقوی آنست که زیاده از یک شبر بودن امام جایز نیست بلی بقدر یک شبر و نصف
آن ضرر ندارد لکن مراعات احتیاط احوط است و اگر در زمین سراشیب باشد بلند بودن امام ضرر
ندارد بنابر اقرب اگرچه احوط ترک است زیرا که جماعتی تجویز نمیکنند و بعضی گفته اند که جایز است
مگر در وقتی که بحد افراط برسد و در صورتی که امام بلند تر از ماموم باشد بآن بلندی که جایز
نیست نماز ماموم باطل است یا نه امام و قول بفساد نماز امام نیز بسیار ضعیف است و اما بلندی ماموم
بر امام ضرر ندارد بنابر اقوی خواه در زمین سراشیب باشد یا در بناها و بعضی در حالتی که بلند
بافراط باشد منع کرده اند و آن احوط است و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصله نباشد
و اگر صفوف فاصله باشد دوری از صف جایز نیست و بالجمله باید ماموم از امام دور نباشد و اگر صف
بوده باشد باید صف اول از امام دور نباشد و اگر صف دوم بوده باشد باید صف اول از امام دور
نبوده باشد و اگر صفوف متعدد باشد باید صف بعد از صف دور نباشد و اگر صف دور بوده باشد
نماز از صف و صفهای بعد از آن صف باطل است و اگرچه اثنای نماز بعضی از اقتدا بیرون روند

بجهت تمام شدن نماز ایشان یا بنیت عدول از اقتدا بفرادی اقرب این است که دوری در این حال
ضرر ندارد پس یکی با امام یا صفی اقتدا با امام کرده‌اند در همه حالات نماز شرط نیست بلکه آنچه شرط است
در ابتدای نماز است لکن احوط اتمام کردن نماز و اعاده است و بعضی این عمل را جایز ندانسته‌اند و حکم بفساد
نماز میکنند مگر اینکه پیش از تمام شدن نماز صف پیش خود را بمحل قرب برسانند بدون فعل کثیر یا اینکه
فراموش کنند نزدیک شدن را و بعضی گفته‌اند بعد از تمام شدن نماز صف اول صف بعد خود را نزدیک
میرسانند و بنابر مختار فرقی نیست در عدم وجوب نزدیک شدن میان اینکه صفهای که نماز ایشان
تمام شده بجای خود باقی باشند یا متفرق شوند بنحویکه صف بعد بتواند خود را پیش آورد و صف
دور میتواند که داخل نماز شود و تکبیر گوید قبل از صف پیش بنابر اقوی لکن مستحب است که بعد از آن
داخل نماز شود و بعضی گفته‌اند که اگر تاخیر باعث فوت قدوه بجماعت میشود پس مراعات کردن اولی
است و اما آن بعدی که منافات با جماعت دارد حد آن قدر است اشکالی نیست در اینکه اگر کمتر باشد
از قدری که نتوان گام زد ضرر ندارد پس دوری باندازه‌ای که توان زد بی اشکال ضرر ندارد و هم چنین
اشکالی نیست در اینکه دوری بقدری که نتوان امام را دید زیاده از سیصد ذراع باشد جایز
نیست و جایز است ترک قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول از برای ماموم که در دو رکعت از امام
عقب نیفتاده و در نماز اخفاتی که ظهر و عصر است و در نماز مغرب و عشا و صبح نیز اگر قرائت امام
یا همهمه او را بشنود بشرط اینکه امام کسی باشد که اقتدا باو شرعا جایز باشد بلکه اقرب این است
که در نماز جهر ترجیح قرائت و همهمه را نشنود میتواند قرائت را ترک نماید لکن این حال احوط قرائت است
و در صورت سابقه احوط ترک قرائت است و هم چنین جایز است از برای ماموم که بعقب نیفتاده

در دو رکعت

در دو رکعت ترک قرائت در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و در رکعت آخر از مغرب و بالجمله ترک
قرائت از برای غیر مسبوق در نماز یومیه مطلقا جایز است اگر امام صحیح باشد اقتدا، و فرقی نیست
در این میانه نماز ادا و قضا و سفر و غیر آن و میانه اینکه اول رکعت ادراک کند یا در رکوع هم
چنین است حکم در نماز جمعه و عیدین و آیات و استسقا از برای ماموم غیر مسبوق و اگر امام کسی باشد
که شرعا اقتدا باو جایز نیست واجب است قرائت بر ماموم خواه با امام باشد یا در رکعات یا بعقب
باشد و واجب است متابعت امامی که صحیح است اقتدا باو در افعال واجبه و مستحبه و اگر چه
مقدمه فعلی دیگر باشد بنابر اظهر پس نشستن بجهت سجود و برخواستن بجهت قیام نیز واجب است
در آن متابعت و متابعت در تکبیرة الاحرام نیز واجب است اگر چه از افعال نیست و اما در تقدیم
تکبیر و سلام در وجوب متابعت سایر اقوال مثل ذکر و تشهد و نحو آنها خلاف است و مسئله
محل اشکال است لکن اقوی عدم وجوبست اگر چه متابعت احوط است و تصریح بعضی باستحباب
متابعت در اقوال و شبهه نیست در اینکه اگر ماموم پیش از امام شروع نماید در فعلی از افعال
متابعت نکرده و اگر بعد از او شروع کند با آن متابعت کرده و شرط نیست که ماموم بجا آورد آن را
بعد از فراغ امام قطعا و اما متابعت حاصل میشود باینکه با امام همراه بجا آورد یا نه در آن خلافست
و مسئله محل اشکال است و لکن قول بحصول متابعت با آن در کمال قوت است پس میتواند افعال
نماز را با امام بجا آورد و لکن احوط این است که در افعال متاخر از امام باشد و بنابر اینکه
جایز است تقدیم در متابعت بودن با امام بدون تاخر اگر با امام باشد در افعال در بقاء فضیلت
جماعت در این خلافست بعضی قایلند باینکه ثوابش کم میشود و بعضی گفته‌اند ثواب جماعت باقی است

حق این است لکن قول اول باطل است و اشکالی نیست در حصول متابعت در تکبیرة الاحرام اگر آنرا
بعد از تمام کردن تکبیر امام بگوید و در حصول متابعت در تکبیر باینکه با امام بگوید تکبیر را اقرب این
است که باید صبر کند تا امام تکبیر را تمام نماید و بنابر مختار که واجب است نیت متابعت در احوال
و اذکار غیر تکبیرة الاحرام ظاهر این است که واجب نیست متابعت کردن در عین اذکار و دعاها
پس اگر امام در تشهد و قنوت دعای خاصی بخواند یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند ماموم را جایز
است که غیر آنرا کند و در آنچه که واجب است حصول متابعت آیا باید علم بهم رساند باینکه
امام مقدم است یا ظن بآن کافی است در مسئله اشکال است و جواز و اعتماد بظن بعید نیست
و جایز نیست ایستادن ماموم پیش از امامی که صحیح است اقتدا باو خواه ماموم مرد باشد یا زن
خواه یکی یا متعدد پس اگر مقدم باشد نمازش باطل است خواه عمدا باشد یا از جهت نسیان یا جهل
خواه در اول نماز مقدم باشد یا در اثنا مقدم شود و در جواز مساوی بودن ماموم با امام
در محل ایستادن خلاف است اشهر و اظهر جواز است ولکن احوط این است که پستر بوده باشد
اگرچه قلیلی باشد و افضل نیز میباشد و اقوی این است که در معرفت تقدم و تاخر و تساوی
و تسلو رجوع بعرف میشود پس آن قدری که در عرف آنرا تقدم میگویند جایز نیست و اگر
مساوی یا پس گویند ایستادن جایز است و بعضی گفته اند اعتبار بپاشنه پای امام و ماموم
است پس اگر مساوی باشد ضرر ندارد اگرچه پای ماموم بزرگتر و انگشتانش پیش باشد
و ظاهر این است که اعتبار بانگشتان پاها و پاشنها هر دو میباشد پس اگر پاشنها مساوی باشد و انگشتان
ماموم پیش باشد صحیح نیست و احوط این است که هیچ جزوی از اجزاء و اعضاء ماموم در هیچ حالی

از نماز

از امام مقدم نباشد و اشکالی نیست در اینکه نیت اقتدا کردن شرط است در نماز جماعت پس کسی که در میان
صفوف ایستاده و نیت اقتدا نکرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگرچه متابعت امام نماید
و اگرچه قصد کرده نیز داشته باشد پس این شخص قرائت را ترک کند تا رکوع بعد نمازش باطل است
اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر شخص معرض قرائت را بجا آورد مطلقا بلکه غیر
وجوب بخواند نمازش صحیح است نه جماعتش بنابر اظهر اگر متابعت او با امام مستلزم منافی
نباشد و فرقی در وجوب نیت اقتدا میان جمعه و غیر آن نیست و احوط اینست که نیت اقتدا
کردن بعد از نیت امام باشد و شرط است در نیت اقتدا تعیین امامی که باو اقتدا میکند
بنحوی که تواند اشاره بآن معین نماید پس اگر در عقب دو نفر نماز اقتدا بهر دو نماید بنابر اظهر
باطل است بلکه ظاهرا خلافی در آن نیست و بس هست که تعیین حاصل میشود بصفة مثل اینکه نیت کند اقتدا
میکنم بحاضر این بلد بر فرض که بغیر یک نفر معین حاضری در آنجا نباشد و بس هست که تعیین میشود
باینکه نیت کند که اقتدا باین امام حاضر اگرچه اسم او را نداند اگر بداند که از جامع شرایط امامت میباشد
و اگر اقتدا کند با امام حاضر و چنان داند که زید است و بعد معلوم شود که عمرو است و حال
هر دو عادل باشند در نزد او در صحت این نماز خلاف است و مسئله در کمال اشکال است لکن قول
بصحت نماز در کمال قوت است اگرچه احوط اعاده یا قضا است و اگر در بین نماز خطائش معلوم
شود احوط اتمام و اعاده است اگرچه معلوم شود خطا بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل باشد و در
هر نمازهای که جماعت کرده فی الجمله واجب است و آن نمازی که منفردا کرده و اعاده میکند
بجهت ادراک فضیلت جماعت شرط نیست در منعقد شدن جماعت نیت کردن امام امامت را

پس اگر کسی تنها نماز کند و دیگری با او اقتدا کند و او نداند نماز امام و ماموم هر دو صحیح است و ما
موم این مستحق ثواب جماعت میباشند و اگر قصد انفراد با ینکه میداند که دیگری اقتدا کرده باو
جماعت منعقد است و اگر امام منع نماید ماموم را از اقتدا باو و گوش نداده اقتدا کند اقتدا
صحیح است و ماموم ثواب جماعت را درک کند ولکن امام درک استحقاق بثواب جماعت نیست در
این صورت بلکه در صورتهای پیش بلکه وقتی مستحق ثواب جماعت میباشد امامت کرده باشد
و یا بعلم استحقاق او ثواب جماعت را خداوند کریم وهاب باو عطا میفرماید تفضلا یا نه بعضی تصریح
کرده اند که با وجود این عدم نیز اکرم و اولی است از کرم خداوند کریم که بجهت او دیگری را ثواب و بفیض
رحمت خود برساند و او را محروم فرماید پس طمع درین مقام بیجا نیست و اصیل از چنین کسی بیموقع تخیبا شد
و اگر در اثناء نماز بیاید که کسی باو اقتدا کرده و خواسته باشد مستحق ثواب جماعت شود بعضی تصریح کرده
اند که اگر در دل نیت کند مستحق میشود و در نیت امام شرط نیست تعیین ماموم و عدد ماموم بلکه نیت
امامت کافی است و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب نیت امامت در جماعت واجب مثل جمعه ولکن
بعض واجب کلی را مقید اند و اگر نمازی را منفرد کرده بعد ماموی آمده از او خواهش امامت
نمودند تا ثواب جماعت را دریابند بعضی تصریح کرده اند که باید نیت امامت کند و اگر دو نفر
امامت کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت بجهت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است ولکن
اقرب این است که فضیلت جماعت را ادراک نمیکنند و اگر دو نفر نماز کنند و هر یک بدیگری
اقتدا نماید هر دو معتبر بنظر ایشان پس باین جهت قرائت را ترک کنند ولکن هر یک نداند
که آن دیگری باو اقتدا کرده پس بعد از نماز این امر معین شود نماز هر دو باطل و اعاده بر هر یک

لازم

لازم است و همچنین اگر علم باقتدا هر یک حاصل نشود اما هر یک خبر دهند که بدیگری اقتدا کرده اند فساد نماز
در وجوب اعاده بر هر دو در کمال قوت است و اگر هر دو قرائت را بجا آورند اگر چه خود را ماموم میدانستند
اظهر صحت نماز ایشان است و شرط است در صحت اقتدا موافق بودن نماز امام و ماموم در نظم کیفیت
و هیئة مثل اقتدا نمودن نماز یومیه را بنماز میت و آیات و عیدین و این مذکورات را بیومیه اقتدا نتوان نمود و هم
چنین نماز آیات را بنماز جنازه و بالعکس اقتدا نتوان کرد اما شرط نیست در صحت جماعت که نماز ماموم با امام
موافق باشد در وجوب و ندب پس نماز واجب را اقتدا بنافله میتوان کرد ممکن تا فله که جماعت در آن جایز
باشد و همچنین عکس و نافله بنافله و فریضه بفریضه لکن در نافله باید نافله باشد که جماعت در آن
جایز باشد و توافق در رکعات نیز شرط نیست و قول باشتراط ضعیف است و شرط نیست توافق در جهر
و اخفات و ادا و قضا پس نماز قضا را بادا اقتدا توان نمود اگر چه قضای استحبابی باشد و عکس نیز
جایز است مطلقا اگر چه قضا استحبابی باشد و اتحاد در فرض نیز شرط نیست پس ظهر را بالعصر و بالعکس
جایز است و بالجمله هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا جایز است و صورت مسئله جیاد است
وضعیت بیان نیست بلی بعضی اقتدا عصر را بظهر منع کرده اند و آن ضعیف است و یا اقتدا از یومیه
بجمعه جایز است یا نه ظاهر علما جواز است پس باکی نیست بقول بصحت و شرط نیست اتحاد در سلب
پس اقتدا کسوف بزلزله و عکس آن جایز است بلکه اقتدا هر یک از آیات بدیگری جایز است
اگر چه یکی ادا باشد و دیگری قضا و همچنین اقتدا یومیه بنماز طواف واجب و عکس جایز است مستحب
است که بطرف راست امام بایستد و این واجب نیست پس اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد
نیز نماز صحیح است و اگر سهوا در جانب چپ ایستاده احوط این است که بجای خود باشد و اگر ماموم زیاده

از یکی باشد اگر عریان نباشند مستحب است که در عقب امام بایستند و مستحب که امام در وسط
صف بوده باشد و اگر ماموم یکی باشد و باین جهت در کنار امام بایستد پس متعدد نتوانند
در حکم بجواز رفتن بعقب امام و استحباب آن اشکال است اقرب عدم استحباب بلکه حکم بجواز
مشکلست و اگر مردی یکی از نمازهای یومیه را باهله انفرادا بتنهای کرده باشد مستحب است اورا اعاده
آن بجماعت خواه امام باشد یا ماموم و در صورتی که امام باشد فرقی نیست میان آنکه کسی از او
التماس امامت نماید یا نه ماموم او متعدد باشد یا نه مرد باشد یا نه بالغ باشد یا نه و در
صورتی که ماموم باشد فرقی نیست میان آنکه ماموم منحصر در او باشد یا نه و اما نذر اقرب
عدم استحباب اعاده است از برای وهم چنین طفل ولکن حکم در او خالی از اشکال نیست و اگر ظهر
وعصر را یا مغرب وعشا را تنها کرده که دو جماعت پیدا شود یکی ظهر یا مغرب و دیگری عصر یا عشا
آیا واجب است مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را با طایفه که ظهر میکنند بکند پس با طایفه
دیگر عصر را وهم چنین نسبت بمغرب وعشا یا اینکه واجب نیست ترتیب و درین حال احوط مراعات ترتیب
است و اگر ظهر و عصر را مثلا کرده که جماعت منعقد شود وخواسته باشد اعاده کند واین مستحب
بعمل آورد باید اعاده هر دو را کند یا اعاده هر یک را که خواهد میتواند نمود احوط مراعات اولست
وبنابراین اگر نتواند هر دو را بجماعت بجا آورد احوط این است که نماز اول را اعاده نماید ظهر یا آنکه
وقت فریضه عصر داخل شده باشد قول باستحباب چنانچه ظاهر فتاوی علما است باکی با آن نیست و اگر
بجماعت نماز قضا کند باکی نیست قول باستحباب اعاده فریضه ادا اگر منفرد کرده وهم چنانچه نماز یومیه را
مستحب است اعاده بجماعت اگر فرادی کرده وهم چنین مستحب است اعاده نماز آیات واستسقا اگر منفرد کرده باشد

واکر

واگر نماز را در وقت منفرد کرده بعد از وقت جماعت بپا شد ظاهر کثیر از اخبار دلالت میکند باستحباب
اعاده لکن فتاوی علما مختص است بصورت عدم خروج وقت و اگر فریضه را بجماعت کرده باشد
آیا مستحب است آنرا اعاده نماید بجماعت خواه امام باشد و خواه ماموم یا آنکه حکم مختص بصورت انفراد است
محتمل و نظر فقیر استحباب اعاده است بجماعت لکن احوط درین حال عدم اعاده است وبنابر مختار فرقی
نیست میان آنکه جماعت ثانیه ترجیح بر جماعت اول داشته باشد یا نه وبنابر مختار دیگر قوله مستحب است
و مکرر و تکرر باعث شدن جماعت و اگر دو نفر فرادی نماز کرده اند اگر دیگری که نماز واجب بر او باشد
با ایشان نباشد احوط بلکه اقوی عدم استحباب اعاده ایشانست نماز را بجماعت و اگر منفرد نماز را اعاده
کند خواهد وجوب یا ندب را بعمل آورد نیت ندب باید کرد و اگر ماموم مرد باشد در جماعت مردان
در هر صفی که میخواهد میتوان ایستاد ولکن اگر در ماموین ارباب فضل بوده باشد مستحب است که
ایشانرا بخصوص بصف اول کرد اند ومقتضای اخبار وکلام علما ابرار این است که فرقی نیست در میان
نمازهای که جماعت در آنها مستحب است وجماعتی تصریح کرده اند که افضل صفوف اول صفوف است و از بعضی
ظاهر میشود که در نماز جنازه افضل صف آخر است وبنابراین مشکل میشود حکم باستحباب تقدم اهل فضل
وایستادن ایشان در صف اول در نماز جنازه واولی مراعات این دو امر است در احوال مختلفه
یعنی گاهی اهل فضل را در نماز جنازه اختصاص بصف اول دهند وگاهی بصف آخر با مستحق علما شده باشد
ولکن قول ثانی اقوی است ومراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که صاحب مزیت کمال و
زیادتی از علم یا عمل یا عقل واین استحباب بخصوص یکی دون دیگری نیست بلکه بر امام وماموین واهل فضل
جمیعا بلکه بر همه مکلفین مستحب است تقدیم اهل فضل را هم چنانچه صف اول را باید اختصاص باهل فضل

وهم چنین اولی است که کسانی که بر پشت سر امام اند از ایشان و لکن از اهل فضل اند مخصوص بصف مقدم کردانند
و هکذا طرف راست صف را بعضی گفته اند افضل از طرف چپ است پس سزاوار است که افاضل
اهل فضل را در یمین صف اولی قرار دهد و هم چنین در سایر صفوف و اگر ماموم از قرائت فارغ شود
قبل از امام در جایی که قرائت بجهت او جایز است مستحب است که تسبیح گوید و از بعضی مستفاد میشود
که این استحباب در نماز اخفاتی است و اولی اینست که در جهریه نیز قایل شویم اگر چه میانه گوش دادن
قرائت و تسبیح توان کرد و فرقی در این نیست میان آنکه اقتدا بمخالف کرده باشد یا با امام مرضی و بعضی
گفته اند که مخیر است میانه تمام کردن قرائت و تسبیح کردن یا یک آیه از قرائت بگذارد تا امام ما و برسد
پس آیه را تمام کند تا با امام برکوع رود و احوط اول است مگر گذاشتن آیه باعث فوت موالات شود
پس تخییر ضرور ندارد و مراد از تسبیح سبحان الله است نه سایر اذکار و ایا فراغ از سایر اذکار مثل قرائت
است یا نه کسی را نیافتیم که متعرض مسئله شده باشد لکن تسبیح در هر حالی نیکو است و در وقتی که مستحب
است که بجهت نماز برخیزند خلافست اقوی این است که آن وقت گفتن مؤذن است قد قامت الصلوة
و مکروه است تاخیر کردن بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعضی از قول مؤذن
قد قامت الصلوة مکروه میدانند و بعضی وقت شروع با قامه و عمل باین در حصول پاکی نیست و در
ایستادن ماموم مرد تنهای در خارج صف با وسعت صف خلافست اقوی جواز با کراهت است و اگر
عذری و مانعی باشد کراهت نیست و اگر خارج صف ایستاده بجهت ضرورت اولی این است که محاذی
امام بایستد و اما زن پس مکروه نیست ایستادن بر تنهای اگر زنان با و نباشند بلکه بعضی آنرا مستحب
میدانند و بدانکه در امام جماعت چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی امامتش

جایز

جایز نیست در هر نمازی که باشد اما اگر گاهی دیوانه باشد گاهی عاقل در حال عقل امامت میتواند کرد مناسب
اقوی لکن اقتدا باو مکروه است و اگر در اثناء نماز دیوانه شود نماز او باطل و اقتدا ماموم نیز باطل میشود
و نیت انفراد میکند چنانچه بعضی تصریح کرده اند و بعضی منع کرده اند اقتدا به سفیه عاقل که ضعیف العقل
میباشد دیگر از شرایط امام ایمانست در هر نمازی که باشد حتی جنازه و نافله و مراد از ایمان اینست که
اعتقاد باصول دین بنحوی که اهل اثنا عشری کویند داشته باشد بنابر این امامت کافر جایز نیست
و اگر شک در اسلام امام باشد اقتدا باو جایز نیست اگر چه در دار اسلام باشد و ظن باسلام کافی نمیباشد
و بمجرد آنکه نماز کردن بعضی تلفظ بشهادتین اسلام ثابت نمیشود چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اگر اسلام
ثابت باشد پس شک در ایمان اکند اقتدا جایز است و امامت مخالفین نیز جایز نیست خواه مثل خوارج
را امامت کند یا نه خواه مذهب خود را بتقلید اخذ کرده باشد یا بجهت شبهه و امامت غیر اثنی عشری
نیز جایز نیست اگر چه داخل در فرق شیعه شمرده شود مثل کیسانی و فطحی و واقفی و نحو ایشان و اگر نماز
کند بعقب کسی که او را مؤمن و عادل میدانست پس بعد از آن معلوم شود که کافر بوده اظهر و اشهر
صحت نماز است و عدم احتیاج باعاده و قضاء است خواه کفری بوده باشد که عادة مستور و پوشیده
میباشد یا نه خواه کفر اعتقادی باشد یا غیر آن و مخالف نیز مثل کافر است و عدم لزوم اعاده اگر
حالش بعد از نماز معلوم شود دیگر از شرایط امام عدالت است پس اقتدا بغیر عادل جایز نیست خواه
فاسق باشد یا نه پس اگر نماز کند بعقب کسی که او را فاسق میداند نمازش باطل است و باید اعاده
کند و اگر اقتدا کند بکسی که عدالتش شرعا ثابت نشده اقتدا این صحیح نیست و اگر اقتدا بمجهول الحال
نماید پس بعد عدالتش معلوم شود این باعث صحت نمیشود و فرقی نیست در عدم جواز اقتدا بغیر عادل میان

اگر ماموم عادل باشد یا فرض اینکه بعضی عوام گویند که این امام مثلا امامت ما را میتواند کرد کافی
است فاسد نمیگردد که اگر ماموم فاسق باشد یا اولا امام باید عادل باشد و فرقی در میان نمازها نیست
پس هر نمازی که در آن جماعت جایز است امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا نافله و اگر فسق امام
فسق خفی باشد و بظاهر عادل باشد پس کسی که مطلع بفسق او شود از برای او جایز نیست اقتدا کردن و اگر
پادشاه جبرا کسی را نصب کند بجهت امامت و آن شخص عادل باشد اقتدا باو جایز است و اگر
اقتدا کند بکسی که اعتقاد عادل میداشت پس بعد از نماز فسقش بر او ظاهر گردد اظهر و اشهر اینست که نمازش
صحیح است و محتاج باعاده و قضا نیست خواه جماعت واجبه باشد مثل جمعه خواه مستحبه و اگر در بین
نماز فسقش معلوم شود بعضی نماز او را فاسد و از سر گرفتن را لازم میدانند ولکن اقوی صحت نماز و لزوم
قصد انفراد است لکن احوط اتمام بی اعاده است و اگر قصد انفراد نکند نمازش باطل است و اگر قصد انفراد
پیش از قرائت کرده واجب است قرائت و اگر در اثناء قرائت یا بعد از آن قصد انفراد کرده احوط اینست
که قرائت را بجا آورد و این اعاده در وقتی است که جماعت مستحبه باشد و اگر جماعت واجبه باشد ظاهر این
است که واجب است از سر گرفتن نماز و قصد انفراد جایز نیست و اگر امام و ماموم مختلف باشند در مسایل
فقهیه مثل اینکه یکی چیزی را مثل سوره مثلا واجب داند و دیگری نداند یا اینکه یکی چیزی را صحیح داند و دیگری
نداند مثل اینکه یکی نماز در حریری که ساتر نباشد صحیح داند و دیگری فاسد آیا درین حال اقتدا بیکدیگر
میتوانند نمود یا نه تحقیق اینست که مسئله را چند صورت است که حکم در آنها مختلف میباشد یکی
اینست که محل اختلاف ایشان چیزی است که مربوط بنماز نباشد مثل اینکه اختلاف ایشان در مسایل
دیات و شهادات و قضا باشد و اشکال نیست در اینکه این اختلاف مانع از اقتدا نیست خواه هر دو

مجتهد

مجتهد باشند یا مقلد یا یکی مجتهد و دیگری مقلد خواه جماعت واجبه باشد یا مستحب و همچنین اختلاف
در مسایل اصول دین نیز باعث منع اقتدا نمیشود بشرط اینکه اعتقاد امام منشا کفر یا فسق او نشود دیگر
اینکه محل اختلاف ایشان چیزی است که متعلق بنماز است مثل اینکه مختلف باشند در ارکان نماز یا
اجزاء یا شرایط یا منافیات آن و لکن امام نماز را بر وجهی میکند که ماموم نیز آنرا حکم بفساد آن نماید
بحیث اعتقاد خودش یا باجتهاد یا بتقلید مثل اینکه امام نماز را در حریر غیر ساتر صحیح میداند و
ماموم فاسد لکن حال امام در آن حریر نماز نمیکند یا اینکه امام وضو با آب مضاف جایز میداند
بخلاف ماموم لکن حال با آب مضاف وضو نساخته یا اینکه امام در جواز لبس بی ساق نماز را صحیح
میداند بخلاف ماموم لکن امام در آن جوراب نماز میکند و همچنین درین حال نیز اشکال در صحت
اقتدا نیست دیگر اینکه محل اختلاف امور متعلقه بنماز است مثل آنچه مذکور شد و امام نماز را
بنحوی میکند که در پیش ماموم بحسب اعتقاد ماموم نمازش فاسد است اگرچه بحسب اعتقاد خودش نمازش
صحیح باشد مثل اینکه مد متصل را ترک کند یا ادغام صغیر یا مراعات تمائل یا وقف بحرکت یا وصل
یا سکون کند یا سوره را یا جلسه استراحت را یا قنوت را ترک کند و ماموم ترک این امور را
مبطل نماز میداند و درین صورت حکم بصحت اقتدا اشکال است و اقرب عدم صحت است و صورت
دیگر اینکه امام سوره را مستحب داند مثلا و ماموم واجب لکن امام آنرا بقصد قربت یا بقصد استحباب
بخواند یا امر بعکس باشد و اقرب جواز اقتدا درین صورت است اگرچه بعضی آنرا مانع میدانند صورت
دیگر اینکه محل اختلاف متعلق بنماز باشد مثل همین مثالهای مذکوره و امام بوجهی نماز کند که باعتقاد
ماموم صحیح باشد و لکن باعتقاد خودش باطل باشد مثل اینکه در پوست سنجاب یا حریر غیر ساتر نماز

کند و باعتقاد خودش نمازش باطل باشد اگر باعتقاد ماموم نمازش صحیح است پس درین حال احتمال
اقتدا باو صحیح نیست و صورت دیگر آنکه محل اختلاف مربوط بنماز باشد مثل آنچه مذکور شد و امام نماز
کند بر وجهی که ماموم حکم بفساد نمیکند اما حکم بصحت نیز نمیکند بلکه در آن مترددست در صحت و فساد
آن و لهذا عمل باحتیاط میکند و درین حال حکم بصحت اقتدا مشکل است لکن احتمال صحت اقوی است و صورت
دیگر آنکه محل اختلاف نیز مربوط بنماز است و امام چند چیز از نماز و مقدمات آنرا جایز میداند که
ماموم جایز نمیداند و مبطل نماز میداند لکن میداند که امام آنرا بجا خواهد آورد یا بجا آورده و درین
نیز اقرب صحت اقتدا است و صورت دیگر آنکه ماموم اعتقاد امام را تخمین میداند در آن امور که ماموم
مفسد نماز میداند و درین حال نیز اقرب صحت اقتدا است و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد بلکه
در موضع حکم باشد بنحوی که مترتب میشود بر آن فساد نماز مثل آنکه ماموم را اعتقاد این باشد که
این جامه که امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مثلاً اگر چه جاهل بآن باشد و امام معتقد این باشد
که این از آن قسم نیست بلکه از امور است که نماز در آن جایز است و مثل آنکه امام آبی را آب مطلق
میدانست وضو ساخت بآن و آن آب در نظر ماموم آب مضاف است و وضو بآن حتی با جهل مضاف نیز
صحیح نیست پس درین حال اقوی صحت اقتدا است و اگر ماموم شک کند در خطای امام در آن موضوع
مثل آنکه شک کند در آنکه آنچه امام پوشیده از آنچیز نیست که نماز در آن میتوان کرد یا نه اقرب صحت
اقتدا است درین حال و در الحاق ظن درین مسئله و مسئله سابقه بعلم یا بشک اشکال است دیگر از
شرایط امام طهارت مولد است پس اگر علم حاصل شود که امام از اولاد زنا است نعوذ بالله اقتدا باو جایز
نیست و اما اگر علم واقعی حاصل نشود اما بشهادت دو عادل ثابت شود بعضی منع از اقتدا کرده اند مثل آنکه

علم

علم داشته باشد و ظاهر کلام بعضی جواز اقتدا استفاده میشود و احوط بلکه اقرب قول اول است و اگر بعضی
از ماموماین علم بآن داشته باشد و دیگران نداشته کسانی که جاهل اند اقتدا بغیر ایشان نمود و کسانی که
نمیدانند میتوانستند و باکی نیست اقتدا کردن بولد شبهه و کسی که پدر او معلوم نباشد و کسی که مردم
باره و نسب او حرف میزنند و لکن بعضی تصریح بکراهت امامت ایشان کرده اند و فرقی نیست در عدم جواز
امامت ولد الزنا میانه آنکه امامت بجهت مثل خودش نماید یا بجهت دیگری و جایز نیست اقتدا
کردن کسی که ایستاده نماز کند بکسی که نشسته نماز کند پس قیام امام شرط است در اقتدا کسی که ایستاده
نماز میکند و مراد از کسیکه ایستاده نماز میکند کسی است که واجب است بر او قیام پس متابعت کردن
او امامی را در نشستن باعث جواز نمیشود و فرقی درین حکم نیست میان زن و مرد و خنثی و نماز یومیه
و جمعه و آیات و جنازه و سایر نوافل که جماعت در آنها جایز است چنانچه از اخبار و کلام علماء
ابرار ظاهر میشود و عدم جواز نسبت بماموم است پس بر امام چیزی لازم نمی آید بنا بر اقرب و جایز
است اقتدا کردن کسی که نشسته نماز میکند بکسی که نشسته نماز میکند مطلقاً خواه علم ایشان
مساوی باشد یا نه و اما اقتداء نشسته بخوابیده جایز نیست و همچنین ایستاده بخوابیده اقتدا
نمیتوانند کرد و اما نشسته و خوابیده اقتدا بایستاده میتوانند و همچنین خوابیده بپهلو یا پشت
بر نشسته اقتدا میتوانند کرد و اقتدای کسی که بپهلو خوابیده بکسی که بر پشت خوابیده جایز
نیست و عکس جایز است بنا بر اقوی و جایز است اقتدا بپهلو خوابیده بمثل خودش و همچنین در
پشت خوابیده و احوط عدم جواز اقتدای کسی است که در ایستادن محتاج بتکیه دادن نیست بکسی
که محتاج بآن میشود و اگر امام راتب مریض باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که دیگری را

بجای خود باز دارد تا بجهت اشخاصی که ایستاده نماز میکنند نماز کنند وکسی که در بعضی از احوال نماز
محتاج بنشستن یا خوابیدن بر پهلو یا بر پشت شود نمیتواند اقتدا باو کند صحیحی که محتاج باین نشود
واکر امام قایم در بین نماز عاجز از قیام شود وبه نشستن اقتدا ماموم این صحیح باطل میشود وظاهر
کلام کسانی که این حکم را کرده اند آنست که نماز ماموم باطل نمیشود بلکه باید دیکری را پیش [اشبه]
اقتدا باو کنند اکر تواند والا قصد فرادی کنند وجایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت حمد و سوره
بر وجه معتبر شرعی میتواند خواند بکسی که لحن میکند وغلط میخواند بنابر اشهر واظهر خواه آن غلط
در حمد و سوره هر دو باشد یا یکی خواه تواند اصلاح آنرا بکند یا نه خواه آن غلط تغییر دهد
مثل حرکت دادن تاء انعمت یا نه مثل فتحه دادن دال بسم الله وکسی که لحن میکند اکر تواند آنرا
اصلاح کند ونکند نمازش باطل است وهمچنین نماز کسی که باو اقتدا کرده با علم او بحال امامش اکر
قرائت را ترک کند عمل واز کلام جمعی مستفاد میشود فساد نماز ماموم مطلقا اکر چه قرائت را ترک نکند
وحکم باین مشکل است واحوط اتمام نماز واعاده است وفرقی در فساد اقتدا بامام که لحن مینماید
نیست میان آنکه قبل از نماز مطلع شود که امام غلط میخواند یا در بین نماز مطلع شود مطلقا اکر چه بعد از
رکوع باشد وکسی که لحن میکند وعاجز است از اصلاح آن جایز است او را اقتدا بامامی که لحن و
عاجز است از اصلاح اکر موضع لحن یکی باشد ولحن امام زیاده نباشد ونتواند ماموم بامام صحیح
القرائه اقتدا نماید واکر تواند جواز اقتدا بامام لحن کننده مشکل است واحوط عدم جواز است واکر
لحن بیشتر باشد اقرب عدم جواز اقتدا است وهمچنین اکر موضع لحن مختلف باشد بنابر احوط وجایز
نیست امامت کردن کسی که بانفس موف ومعیوب بنحویکه قرائت را درست بجا نیاورد بجهت کسی که در [نفس]

صحیح

صحیح است ومیتواند قرائت را درست بجا آورد ونه بکسی که میتواند قرائت را درست بخواند جایز نیست
اقتدا کند بکسی که را را بلام میخواند یا را را بلام ادا میکند وبالجمله کسی که عاجز نیست از آن خواه
باعتبار عدم قدرت بر ادای حرفی باشد یا باعتبار عدم قدرت بر اعراب یا تشدید خواه در حمد باشد
یا سوره واما کسی که تا را مکرر میکند وواو را تمام میکویند یا اینکه فاء را مکرر میکویند واو را فاء فاء
میکویند جمعی کفته اند که جایز است اقتدا با ایشان امامت بجهت غیر که چنین نیست وبعضی کفته که
فرق کذاشته میشود میان آنکه تا یا فاء اول کلمه را مکرر کویند یا وسط را پس اول جایز و ثانی
جایز واین فرق مشکل است وبالجمله آنچه ذکر کرده اند نیکو است واکر تکرار مستلزم خلاف [صحیح] باشد
والا مشکل است وبهر حال مکروه است اقتدا با ایشان وکسی که در زبانش معیوب وعاجز است
از اصلاح حرفی جایز است او را اقتدا بمثل خودش اکر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر
باشد وهر دو عاجز باشند از اقتدا بکسی که صحیح است اقتداء هر یک باو واکر غلط امام بیشتر
باشد اقرب منع اقتداء است واکر امام عاجز باشد از بعضی از امور که در قرائت مستحب میباشد
مثل مد منفصل یا آنکه اعراب را ترک کند اقتداء باو جایز است وکسی که کنک است
امامت میتواند کرد بجهت کسی که قرائت میتواند بخواند وجایز است اقتدا کنک بمثل خودش
اکر نتواند اقتدا بقاری نماید واکر تواند پس اکر اقتدا کنک بصحیح واجب دانیم دیگر اقتدا بمثل
خودش جایز نیست بنابر اقرب واکر نه احوط ترک است واقتدا بصحیح است واحوط اجتناب
نیست اقتداء بکنک وعکس هم جایز نیست بنابر اقرب وهمچنین جایز نیست اقتدا قاری بغیر
کسی که میتواند قرائت صحیح را بجا آورد باو چه در آنچه خلاف است بعضی تغییر آنرا بکسی که بعد از

که قرائت حمد را نیکو نخوانند یا آنکه قرائت را نیکو ندانند و بعضی گفته‌اند آن است که حمد و
سوره را یا بعضی از آنها را اگرچه حرفی یا تشدیدی یا صفتی واجبی باشد نیکو ندانند و اقتدا
امی با امی را خوب بیارد است لکن بجهت قلت احتیاج ترک کردیم زیرا که اگر آن صاحب عدالت باشد
توان کرد اقتدا با و کردن کسانی که امی باشد بقرائت را بنحو معتبر نتوانند خواند اگرچه امی بسیار است
بلکه اکثر عوام امی اند و امی کسی که لحن میکند و کسی که زبانش معیوبست اگر عاجز شوند از تحصیل
قرائت و نتوانند اقتدا کنند بکسی که قرائتش خالی از عیب است یا سایر شرایط در وجوب اقتدا
ایشان بآن شخص خلافست و مسئله محل اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتدا است اگرچه
اقتدا است و مقتضای کلام علما این است که جایز نیست اقتدا کردن کسی که قرائت را صحیح
میخواند بکسی که لحن میکند و زبانش معیوبست یا امی است و در هر نمازی که جماعت در آن جایز است
از نمازهای واجبه و مستحبه حتی نماز جنازه اگرچه تکبیرات را و ادعیه آنرا توانند خواند لکن
در این حکم اشکال است بلکه محتمل در این حال جواز اقتدا است اگر امام از قرائت صحیح در نماز
یا ادعیه عاجز نباشد لکن عاجز باشد از اذکار واجبه بر وجه معتبر شرعی اقوی جواز اقتدا
است با و احوط عدم جواز است و اگر کسی عاجز باشد از قرائت مثل اخرس که مذکور شد و
کسی که قرائت را میداند خواه اقتدا نماید با و یا نه آنکه قرائت او صحیح است در وجوب اعلام او بعجز
خود اشکال است و شاید که عدم وجوب اقرب باشد و امامت کردن که جایز است و جایز
نیست امامت کردن زن مرد را اگرچه غیر بالغ و هم چنین خنثی مشکل را و جایز نیست امامت کردن
خنثی مشکل مرد را و مثل خودش را پس مرد بودن شرط است و امامت مرد و خنثی در همه نمازها و زنان

جایز

جایز است اقتدا بمرد اگرچه اجنبی باشد و کراهتی در آن نیست اگرچه در خلوت باشد و امام راتب
در مسجد اولی بامامت است در آن مسجد از غیر او مگر از هاشمی و هم چنین صاحب منزل اولی است از غیر
بغیر از هاشمی و این اولویت در وقتی است که صفات امام را داشته باشد و این اولویت ثابت است
اگرچه از غیر اکمل باشد در علم و عمل و قرائت و در همه نمازها این اولویت ثابت باشد خواه ادا و خواه
قضا و خواه جمعه و عیدین و خواه نماز میت و خواه غیر این نمازها پس کسی که در مسجد و منزل بغیر امام راتب
و صاحب منزل اقتدا کند با ترک اولی کرده و هم چنین امام نیز ترک اولی کرده خواه امام راتب منفرد
نماز کند یا بجماعت و این اولویت بنحو وجوب نیست و شرط صحت جماعت و ثواب آن نیز نیست و اقوی
بر طرف شدن کراهت است اگر امام راتب و صاحب منزل اذن دهد غیر را بامامت و احتمال خلاف این
ضعیف و تصریح کرده اند بعضی باینکه افضل این است که کسی که اولی است مثل صاحب منزل و امام
راتب اذن دهد غیر خود را که افضل از او میباشد و بعضی دیگر را در این ترددی هست و کسی را که
اذن اولی میباشد از غیر و اولویت امام راتب موقوف بحضور او نیست پس اگر تاخیر کند کسی را بعقب
او میفرستند تا آنکه بیاید یا آنکه نایبی قرار دهد تا وقت فضیلت تنگ شود و اگر از فوت
وقت فضیلت بترسند و نه خود بیاید و نه نایبی قرار دهد مأمومین پیش میدارند کسی را
که اختیار نمایند و اگر اختلاف کنند رجوع بمرجح مینمایند و اگر امام در اثنای نماز ایشان آمد جایز
نیست ایشان را قطع نماز بلکه امام داخل میشود ایشان را در نماز و اگر بعد از نماز ایشان آمد بعضی
تصریح کرده اند که مستحب است ایشان را اعاده نماز با او و اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی احتمال داده اند
انتظار او را نیز و مراد بصاحب منزل آنست که ساکن در آن باشد اگرچه مالک آن نباشد بنحوی که صادق باشد

که صاحب منزل است و مالک منفعت اولی از مالک عین است و مالک عین و منفعت اولی از کسی است که
مباح نموده شده و اگر امام در اثنای نماز از او صادر شود چیزی که باعث وضو یا غسل میباشد نمازش باطل
است و جایز است او را قرار دادن نایبی که با ماموین نماز را تمام کند چون اگر مقدم داشت با او نماز میکنند
ماموین و فرقی میان حدوث اختیاری و اضطراری نیست و اقرب این است که حکم سایر مبطلات نماز نیز
حکمش مثل حکم حدث است و در جواز قرار دادن نایب اگر مبطل عارض شود و ظاهر این است که فرقی
نیست در جواز نایب قرار دادن میان آنکه مبطل عمداً واقع شود یا اضطراراً بلکه اگر امام در اثنای نماز
معلومش شود که نمازش از اصل فاسد بوده مثل آنکه بی طهارت داخل نماز شده باشد جایز است
نایب قرار دادن تا با او نماز را تمام کنند و آیا ملحق میشود باین صورت هم که امام نمازش قبل از ماموم
تمام شود در جواز نایب گرفتن یا نه دلیلی بر این نیافتیم و اگر امام در اثنای نماز بمیرد جایز است که
ماموین کسی را نایب قرار دهند که با او نماز را تمام کنند و هم چنین در حال غش امام بنا بر اقوی و هم
چنین اگر جنون عارض شود یا مرض دیگر عارض شود بنا بر اقوی و اگر امام نایب قرار ندهد جایز است
ماموین را نایب قرار دادن و بعد از آنکه نایب قرار دادن امام و ماموین درین مواضع متعلق شد
در غیر جماعت واجبه واجب نیست و شرط صحت نماز نیست بنا بر اقوی چون بنا بر این مستحب میباشد
و در جماعت واجبه واجب است نایب قرار دادن بنا بر اقوی و احوط استحباب استنابه در همه جماعت است
خواه یومیه و خواه غیر آن حتی نماز میت و استسقا و مستحب است که نایب در وقت اقامه حاضر باشد
و فرقی نیست در جواز نایب گرفتن میان آنکه سبب آن در اول نماز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگر چه
قبل از سلام باشد و شرط است در نایب جمیع آنچه در منصوب عنه شرط است حتی قدرت بر قرائت

صحیحه

صحیحه اگر چه در جائی باشد که قرائت بر نایب واجب نباشد مثل آنکه در دو رکعت آخر نایب قرار
دهد بنا بر احوط و واجب نیست که آنکسی را که نایب قرار میدهد اقتدا بامام کرده باشد پس نایب قرار
دادن غیر ماموم نیز جایز است بنا بر اقوی و اگر نایب غیر ماموم باشد باید ابتدا بنماز کند نه از آنجا
که امام قطع کرده شروع کند بنا بر اقوی و آیا جایز است نایب قرار دهند کسی را که منفرداً نماز میکند
یا نه در آن اشکال است احوط ترک استنابه غیر ماموم است مطلقاً و خلافی نیست در جواز نایب قرار
دادن کسی که مسبوق است نسبت بامام و ماموم و بعد از آنکه ماموین از تشهد آخر فارغ شدند
بدست خود اشاره میکند بسوی ایشان از براست وجب تا سلام دهند و اگر باین عمل کسی را پیش دارد
تا با ماموین دهد اولی اولی است و اگر حاضری را قبل از قرائت نایب کنند واجب است بر او قرائت
و اگر بعد از قرائت باشد ساقط میشود از او قرائت و اگر در اثنای قرائت ماموم را نایب کنند
واجب است بر او تمام قرائت و خواندن آنچه را امام ترک کرده بنا بر اقرب بلی ابتدا از وسط
کلام و موضعی که نظم قرائت بهم میخورد جایز نیست و واجب است بر ماموم نیت اقتدا بنایب
بنا بر اقوی و احوط و خلیفه قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی از ماموین خود پیش روند
و نماز را تمام کنند جایز است بنا بر اقوی و احوط این است که بجهت هر طایفه از ماموین امامی
قرار داده نشود بلکه بیک نفر اجتماع کنند و مستحب است که اگر امام را مانعی از اتمام نماز روی دهد
یا حدثی از او سر زند یا بیادش آید که طهارت نداشته در حالی که نایب قرار میدهد جامه
خود را بدماغ بگیرد و واجب است نایب قرار دادن کسی که نیابت او مستلزم فعل کثیر نباشد
پس نمیتوانند که گرفتن کسانی را که در صفی میباشند که پیش آمدن ایشان موجب فعل کثیر میشود بنا

براحوط بلکه خالی از قوت نیست بلی تقدیم قلیلی که جماعت موقوف بآن میباشد ضرری ندارد و آن
غالبا فعل کثیر نیست و شرط نیست موافقت نماز نایب با ماموین در ادا بودن و قضا بودن و نحو آن
و احوط آنست که اعلام کند ماموین را در نایب کردن شخص معین و اگر نکرد و بعد از نماز معلوم شد
اقوی عدم وجوب اعاده است بر ماموین و جایز است اقتدای حاضر بمسافری که بنا بر قصر
کند اگر چه در نماز چهار رکعتی باشد و هم چنین جایز است عکس و لکن مکروه است اقتدا کردن
حاضری که تمام میکند بمسافری که قصر میکند در نمازهای چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله محل اشکال
است پس احوط اجتناب است با تمکن اقتداء بحاضر و هم چنین مکروه است اقتداء مسافر بحاضر در
نمازهای چهار رکعتی و آیا در غیر چهار رکعتی نیز مکروه است یا نه احوط مراعات اولی است اگر متمکن
باشد از اقتدا بمسافر و آیا هم چنانکه اقتداء مسافر بحاضر و بالعکس مکروه است هم چنین امامت
هر یک بجهت دیگری نیز مکروه است یا نه محتمل در نظر آن است که در نماز چهار رکعتی مکروه است
و اما در غیر آن اشکال است و احوط اجتناب است اگر چه حکم بعدم کراهت خالی از قوت نیست
و کراهت بجهت امام در جائی است که متعهد امامت کند و حال آنکه حال ماموم را میداند
و مکروه است اقتداء او و اگر نداند یا عمدا امامت نکند کراهت نیست و آیا کراهت امامت
هر یک از حاضر و مسافر بجهت دیگری مختص بآن صورتی است که ماموم منحصر در او باشد یا با
خلاف ماموین و تعدد ایشان نیز مکروه است اشکال است احوط کراهت است بلکه خالی
از قوت نیست و در صورتی که اقتدا مکروه باشد ثواب جماعت مترتب بی اشکال و اقتدا مسافر
بمسافر مکروه نیست بالاجماع و اگر مسافر بحاضر اقتدا کرد واجب است که در دو رکعت سلام دهد

و اتمام

و اتمام جایز نیست و نماز دیگری را بدو رکعت بدون رکعت دیگر اقتدا میتواند میکند و اگر امام با ایشان تمام
کند و ماموم قصر مستحب است امام را که صبر ایشان کند تا ماموم سلام دهد پس امام مخیر در نماز را
تمام میکند و اگر امام مسافر و ماموم حاضر نمیتواند ماموم نماز را قصر کند بمتابعت امام قطعا و اگر امام
که بر او واجب است اتمام یا مخیر است میانه قصر و اتمام مثل مسافری که واجب است بر او قصر پس
مکروه است او را اقتدا بحاضر و امامت بجهت حاضر یا نه اشکال است و عدم کراهت خالی از قوت
نیست و اگر چه مراعات کراهت اولی است و این حکم که کراهت باشد مختص بنماز یومیه است بنا
بر اقوی لکن مراعات کراهت اولی است و جایز است امامت کسی که تیمم کرده بجهت کسی که
وضو ساخته و اقتدا کسی که وضو ساخته بکسی که تیمم کرده بنابر اظهر و اظهر لکن هر دو مکروه است
بلکه مکروه است امامت صاحب تیمم از برای کسی که با آب طهارت ساخته اگر چه غسل باشد و هم چنین
مکروه است اقتدا صاحب غسل بصاحب تیمم و صاحب تیمم در این مقام اعم از این است که تیمم اش
بدل وضو یا غسل و جایز است امامت صاحب تیمم بجهت مثل خودش و اقتدا صاحب تیمم بصاحب
وضو و اگر ماموم بداند که امام محدث میباشد و با طهارت نیست جایز نیست او را اقتدا باو و اگر چه
خود را با طهارت و اگر با این حال اقتدا کند نمازش باطل است و اگر بعد از نماز معلوم شود که
امام بی طهارت نماز کرده در وجوب اعاده بر ماموم خلاف عظیم است اشهر و اظهر عدم وجوب
اعاده است نه در وقت و نه در خارج وقت خواه جماعت واجبه باشد یا مستحبه میباشد و اگر
در اثنای نماز معلوم شود که امام محدث است اگر جماعت جماعتی است که مستحب میباشد مثل نماز
یومیه واجب است بر ماموم که نماز را انفراد کند بنابر اقوی و اگر در اثنا جماعت واجبه باشد مثل

جمعه حکم مثل این است که در بین نماز فسق امام بروز نماید و آن کذشت در بحث و اکر بعد از نماز
باشد اعاده نیست و اکر از امام حدثی صادر شود در بین نماز و ماموین مطلع شوند واجب است
که نیت فرادی نماید و اکر متابعت او کنند نماز ایشان باطل میشود اکر قرائت را بجهت متابعت ترک
کنند و اکر ماموین را معلوم شود بعد از نماز که نماز امام باطل بوده بجهت امری دیکر از سایر مبطلات
مثل آنکه لباس او از ماکول اللحم نبوده ظاهر آنست که حال این مثل آنست که بعد از نماز معلوم شود
که محدث یا کافر بوده پس نماز ایشان صحیح است و اکر در اثناء بوین مطلع شوند مثل این است که در اثناء
مطلع بحدث و فسق شوند در جمیع آنچه مذکور شد و اکر بعد از نماز معلوم باشد که شرطی از شرایط
امامت در امام نبوده غیر از آنچه کفتیم مثل طهارت مولود یا عقل یا قدرت بر قرائت یا مرد بودن
پس ظاهر این است که اعاده در کار نیست نیز و اکر در اثناء معلوم شود مثل آنست که در اثناء فسق معلوم شود
و اکر ماموم شروع بنافله کند پس امامی که اقتدا باو صحیح است احرام کوید مستحب است او را قطع نافله و ملحق
شدن بامام اکر با تمام نافله خوف فوت جماعت داشته یا ... علم ادراک جماعت باشد اکر یک رکعت آن
باشد خواه نافله راتبه باشد یا نه خواه آن فریضه یومیه باشد یا نه و اکر خوف فوت نداشته باشد بلکه جمع
آنکه درک میکند جماعت را در جمیع نماز احوط عدم قطع نافله است و اکر تمام کردن نافله لازم داشته باشد
فوت بعضی از رکعات را نه اصل جماعت احوط نیز عدم قطع است و بعضی کفته اند که مستحب است قطع
نافله همچنین که اقامه بجهت نماز کفته شد و این خالی از قوت نیست و احوط عدم قطع است
و اکر امام کسی باشد که اقتدا باو صحیح نیست قطع نافله مستحب نیست قطعا و اکر ماموم در فریضه باشد پس
امام تکبیرة الاحرام بکوید و امامی باشد که اقتدا باو صحیح است لکن امام امام اصل یعنی معصوم نباشد

وخوف

وخوف باشد ماموم را در فریضه که هیچ ادراک ننماید اکر تمام کند فریضه را پس اکر ممکن است اعدال
بنافله باینکه در رکعت اول یا دوم باشد و عدول لازم ندارد درک کردن رکعت اول را با امام پس در این
جایز است عدول بنافله اکر چه در وقت فریضه باشد بنابر اشهر و اظهر و قول بمنع ضعیف است
و قطع نماز فریضه و عدم عدول بنافله جایز نیست بنابر اقرب و اکر ماموم داخل رکعت سیم شده باشد
احوط وجوب اتمام نماز است بدون عدول بنافله مکر آنکه امام امام اصل باشد که در این حال قطع
جایز است بلکه این قول در کمال قوت است و اکر عدول بنافله ممکن نباشد مثل آنکه در نماز میت
باشد یا در آیات باشد و رکوع متعدد کرده باشد یا آنکه اکر عدول شود نیز درک جماعت هیچ نمیشود
پس در این حال قطع نماز بجهت درک جماعت جایز نیست بنابر اقوی و اکر اتمام فریضه باعث درک
نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول بنافله جایز است بنابر اشهر و اظهر و ایا جایز است حیله
کردن بجهت قطع نماز باین نحو که عدول کند بسوی نافله و بعد از آن قطع نماید یا نه اقرب بطلان این
حیله است حتی بنابر تجویز قطع نافله و تمام نکردن فریضه در اینجا که مذکور شد بخصوص
وخصوصیت نیست بلکه مستحب است بنابر اظهر و هر کاه عدول جایز شد بعضی از علماء واجب میدانند
نیت عدول را قبل از اتمام دو رکعت و اکر امام امامی باشد که اقتدا باو جایز نیست اخلال بعضی
جایز نیست و عدول نیز جایز نیست و اکر ماموم بیک رکعت یا بیشتر عقب باشد بعد از آنکه
امام نماز خود را تمام کرد ما بقی نماز خود را باید بجا بیاورد و اکر در دو رکعت آخر ظهر مثلا اقتدا
کرده در وجوب قرائت بر او اشکال است لکن اقوی وجوب قرائت است و اکر در دو رکعت دوم
امام اقتدا کند قرائت بر او نیست و با حمد واجب نیست بر او قرائت در دو رکعتی که امام قرائت میکند

و امّا آنچه امام در آن قرائت نمیکند اگر اولی و دوم او باشد واجب است بر او قرائت و اگر او را مهلت
ندهد بجهت قرائت سوره بحمد اکتفا میکند و اگر بعض سوره را تواند بخواند نه تمام آن ظاهر این است
که حمد تنها کافی است و آن بعض سوره واجب نیست اگر نه تواند حمد را بخواند و آیا باید حمد را
بخواند اگر چه رکوع را در نیابد پس در سجود متابعت میکند یا آنکه حمد را ترک میکند و رکوع را
در یابد اشکال است و بعضی از علماء گفته اند که احوط این است که اگر داند که نمیتواند حمد را تمام
بخواند داخل در نماز نشود مگر در وقت تکبیر رکوع و اگر قبل از آن داخل شد احوط این است که
هر چه را میتواند بخواند پس با امام رکوع نماید و نماز را تمام و اعاده کند نماز را و آنچه ذکر کرده اند
از احتیاط در تمام نیکو است و ماموی که مسبوق باشد و بعد از امام داخل در نماز شده باشد یعنی در رکعت
دوم امام یا سیم یا چهارم او داخل نماز شده باشد در نماز چهار رکعتی یا دوم یا سیم داخل نماز شده
در نماز صبح یا مغرب اقرب این است که واجب است که با اخفات قرائت کند مطلقا و آیا در دو رکعت دیگر
که مخیر است بعد از سلام نیز واجب است اخفات در جهریه یا واجب است جهر در جهریه و اخفات
در اخفاتیه اشکال است لکن احوط مراعات اخفات است در اخفاتیه و جهر در جهریه
و کسی که در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی ملحق شود در دو رکعت آخر خودش که بعد امام سلام میکند
اقوی آنست که مخیر است میان حمد و تسبیح مثل حال انفراد اگر چه امام در دو رکعت آخر خود تسبیح
خوانده باشد و همچنین اگر سه رکعت بعقب باشد در دو رکعت آخر مخیر و همچنین در مغرب و بالجمله
ماموم مسبوق در دو رکعت آخر خود مخیر است مثل حال انفراد و تصریح کرده اند بعضی باینکه احوط
قرائت است و کسی که در رکعت دوم با امام ملحق شود در دوم خودش واجب است بر او تشهد و بالجمله

تشهد

تشهد امام از وظیفه ماموم مجزی نیست و اگر بعد از تشهد باید متابعت کند امام را اقرب این است
که واجب است تشهد خفیف بجا آورد و صلوات نیز داخل تشهد است در اینجا و اگر تشهد خواندن
مستلزم فوت متابعت در افعال شود احوط این است که در این حال نیت فرادی کند و اگر هر چه
تواند بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند الزم احتیاط دیگر است و اگر بعد از آن نیابد متابعت
کند لازم نیست که خفیف باشد و اگر امام تشهد بخواند در جایی که بر ماموم تشهد نیست احق
اینست که مستحب است که ماموم نیز متابعت کند امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی این
است که لازم است که تسبیح و تحمید گوید و اقرب این است که واجب است بر ماموم در این حال
تجافی و عدم تمکن در نشستن و اگر ماموم مسبوق باشد و از نماز وی باقی مانده باشد جایز است
او را که صبر کند تا امام سلام دهد پس او برخاسته نماز را تمام نماید و در این حال احتیاج بنیت مفارقت
نیست و بعضی گفته اند که بعد از آنکه امام سر از سجده برداشت جایز است ماموم را که برخیزد
و نماز را تمام کند بعضی بنیت انفراد اگر بعد از سلام مفارقت کند افضل است و لکن اقرب این است
که مفارقت قبل از سلام بدون نیت انفراد جایز نیست و بکیفیه انفراد اقرب جواز است
و اگر ماموم در دو رکعت دوم ملحق شود مستحب است ماموم را که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را
در جای صحیح خواند و در جماعتی که مستحب میباشد جایز است ماموم را مفارقت و اعراض از جماعت
بنیت انفراد در اثناء نماز اگر علتی و ضرورتی باشد بی اشکال و در جواز آن بدون علت اشکال است
و اظهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از امام سلام بگوید و آن
احوط است و بنابر مختار مفارقت با قصد فرادی جایز است در جمیع احوال نماز اگر چه با امام

داخل کردن نشده باشد پس اگر در اثنای قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقت کند جایز است
و اگر قرائت منفرد شد واجب است بر او قرائت و اگر بعد از قرائت و قبل از رکوع و قنوت منفرد
بعض گفته اند قرائت ساقط است لکن احوط قرائت است و اگر در اثنای قنوت یا بعد از آن
جدا شود نیز قرائت ساقط است لکن بنا بر اظهر و هم چنین بعد از رکوع بی اشکال و اگر در بین قرائت
منفرد شود اقوی این است که قرائت را از سر گیرد و بنا بر مختار بعضی گفته اند که اگر امام سوره را
بخواند و از نصف کم نشده باشد یا سوره جحد و توحید را بخواند اگر ماموم سوره را بخواند و از نصف
کم نشده باشد اگر ماموم قرائت را از سر گرفته از آن سوره که امام میخواند عدول جایز نیست مگر
در وقتی که خواهد یکی از سوره جمعه و منافقین را بخواند و فرقی نیست در جواز انفراد میان
نمازهای که جماعت در آنها سنت است حتی نماز میت بلی اشکال میشود در نماز میت اگر در وقتی باشد
بنحوی که اگر تنها نماز کند جایز نیست که این قدر بعد باشد پس در اینجا احوط عدم انفراد است و در
نمازی که جماعت در آن واجب است جایز نیست انفراد در هیچ حال و جایز است ماموم را که سلام گوید پیش
قبل از امام با قصد انفراد در جماعت مستحب اگر چه بی عذر باشد و آیا جایز است سلام دادن قبل
از امام بدون ضرورة و عذر و بدون قصد انفراد یا نه بعضی جایز ندانسته اند مگر با ضرورة و اقوی
این است که جایز است با ضرورة و بلا ضرورة **فصل** مستحب است بنا کردن مسجدها و اخبار در این باب
بسیار است چنانچه در بعض روایت معتبره از حضرت صادق ع روایت شده که فرموده اند کسی
که مسجدی بنا کند خدا بجهت او خانه در بهشت بنا کند و مستحب است اعاده و تعمیر نمودن آنچه خراب شده
از مسجدها و واجب نیست مراعات هیئات اول خصوصا اگر وضع ثانی اصلح باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد

بی مصلی

بی مصلی و اگر مشرف بر خرابی شود جایز است خراب کردن آن اگر چه ساختن آن بقدری بر وقوف
بر آن است و در جواز خراب کردن بجهت توسعه اشکال است و اصح جواز است و در این حکم فرقی
نیست میان آنکه بعضی از آن را خراب یا جمیع آن را و در ثبوت احکامی که مخصوص مسجد الحرام و مسجد پیغمبر است
بجهت الحاق که زیاده شده محل اشکال است و قول با آنکه آن احکام دایر مدار اسمی است که حکم بر آن
نیکو است و اقوی این است که جایز نیست بهم خوردن مسجد مگر بعد از ظن غالب بتعمیر آن و اولی تاخیر
بهم زدن مسجد است تا آنکه عمارت تمام شود و جایز است کشودن روزنه و پنجره در دیوار که مصلحت
عامه در آن باشد بلکه دور نیست که بجهت مصلحت خاصه نیز جایز باشد بلکه دور نیست
جواز هر تغییری از قبیل ساختن تعمیرگاه و وسعت دادن مکانی از آن اگر مصلحة بر آن مترتب
شود و مصلحت عامه و یا خاصه در آن باشد لکن در این قسم احوط اجتناب است و دور نیست ملحق
کردن مشاهد مشرفه بمساجد در جمیع احکام اگر شد در اینجا و اگر چه گذشت پس ساختن و تعمیر آنها
اگر خراب شده مستحب است و بهم زدن آنها بلا جهت مصلحت جایز نیست و اگر مشرف بر خراب شده
باشد نقض آن جایز است و بجهت توسعه نیز جایز است و هم چنین در غیر اینها از آنچه گذشت
و اگر در یا روزنه کشودند بجهت مصلحت عامه پس مصلحت در طرف شد بر که از آنها بنحو اول حاصل
نیست بلکه اگر مصلحت اقتضا کند جایز است و اگر مسجد در خانه خود قرار دهد و اگر قصد وقفیت آن نکرده مع
مثل سایر مساجد بلکه آنرا محل نماز خود قرار داده و نماز خود را در آنجا میگذارد پس احکام مساجد بر آن
جاری نمیشود بلکه بیع و اجاره آن نیز جایز و تغییر و تبدیل آن ضرر ندارد و اگر قصد وقفیت کرده
و صیغه وقف جاری نموده با شرایط معتبره احوط عدم تغییر و تبدیل آن است و آیا جایز است که در آن چاه

یا ساختن حوض و سقایه در مسجد ابتدای وضو بانه در آن اشکال است و احوط اجتناب است بلکه وجوب
اجتناب خالی از قوت نیست بلکه احوط اجتناب از آن چاه و حوض و سقایه است اگرچه منع در این جا مشکلست
بلکه اقرب جواز استعمال است و اگر مسجد بالمره خراب شود تا مثل زمین شود جایز است تعمیر آن بنحوی
که خواهد اگرچه مثل هیأت اول نباشد و وضو گرفتن بعد بول و غایط در مسجد مکروه است و تنجیس
اگر موجب نجس شدن مسجد میشود در آن جایز نیست و الا جایز لکن احوط ترک است و حرام مالک شدن
و قرار دادن مسجد را ملک خود بلکه قرار دادن آن در ملک خود بنحوی که از صورت مسجدیت بیرون
رود بنا بر اقوی و هم چنین حرام است قرار دادن راه بنحوی که صورت مسجدیت محو میشود یا اگر داخل کند راه
و با راه قرار دهد و یا داخل ملک خود نماید بنحوی که گذشت واجب است که آنرا برگرداند و کسی که
آلات مسجد چیزی اگر ضبط باشد واجب است که آنرا برگرداند و احوط این است که اگر تواند آنرا بسوی همان
مسجد برگرداند و الا بسوی مسجد دیگر میتواند برگرداند بنا بر اقرب و بعضی گفته‌اند که وجوب رد مختص
با آن شخص نیست بلکه بر همه واجب است و اقرب این است که وجوب بر او است نه بر دیگران و جایز
نیست مالک شدن مسجد بعد از برطرف شدن آثار آن و حرام است داخل کردن نجاستی که سرایت
میکند در مسجد که باعث نجس شدن آن میشود و در داخل کردن مطلقا نجاست در آن اگرچه سرایت نکند
و خشک باشد خلاف است اظهر و اشهر عدم حرمت است اگرچه احوط اجتناب است و بنا بر مختار اگر حرام است
داخل کردن نجاست مگر علم بعدم سرایت داشته باشد پس اگر ظن بسرایت داشته باشد یا احتمال
آن بدهد حرام است یا آنکه حرمت در صورتی است که علم بسرایت داشته پس با ظن و احتمال سرایت
حرام نیست اشکال است و احوط اول است لکن احتمال دوم اقرب است و حرام است نجس کردن مسجد

خواه

خواه بجهت داخل کردن نجاست باشد یا اتفاقی از بیرون و حاصل میشود نجس کردن مسجد به نجس
کردن زمین آن و بام و دیوارها آن اگرچه طرف بیرون آن باشد و بالجمله هر چیزی از اجزای آن که
اسم مسجد بر آن صادق باشد و اما مثل ناودان که از بیرون باشد و مثل آن از اموری که شک
در صدق اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتناب و اقوی عدم وجوب اجتناب است و اما آلات
مسجد و فرش آنرا نیز ملحق بمسجد کرده‌اند و عدم جواز نجس نمودن و آن احوط است لکن اقرب عدم الحاق
و بعضی گفته‌اند که حرام است ازاله در مسجد و تحقیق آنست که اگر ازاله نجاست در مسجد باعث
نجس کردن میشود بی اشکال نیست در حرام بودن آن و اگر باعث آن نمیشود مثل آنکه در ظرفی ازاله نماید
و یا در آب کثیر یا جاری ازاله کند پس بنا بر مختار که جایز است داخل کردن نجاستی که سرایت
نمیکند در مسجد اقرب این است که جایز است و قول بمنع ضعیف است و اگر واجب شود دخول
در مسجد واجب میشود ازاله نجاست از خود و جامه خود و اگر متعدی باشد بنا بر مختار و مطلقا
بنا بر غیر مختار پس هم چنانچه ازاله نجاست بجهت نماز واجب است بجهت دخول در مسجد نیز واجب
است و اگر نجس شود مسجد جماعتی از علماء حکم بوجوب تطهیر آن کرده و از بعضی عدم آن مستفاد میشود
و این قول خالی از قوت نیست لکن مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط را نباید ترک نمود و بنا بر
قول بوجوب آیا بر جمیع مکلفین واجب است یا بر کسی که نجاست را داخل کرده اگر معلوم باشد احوط و اقرب
اول است و بعضی گفته‌اند که بر آن شخص تاکید دارد و اقرب این است که این واجب از واجبات کفائی
میباشد و احوط و اقرب فوریت آنست بر تقدیر وجوب بنا بر فوریت که اگر ازاله کرده و نماز کرد که اشکال
نیست و اگر ترک ازاله کرده و نماز کرد پس اگر بجهت عذری است که باعث جواز تاخیر میباشد که از آن

جهة ضیق وقت میشود بنا بر اشکالی در صحت نمازش نیست و اگر بجهت عذری نبود در صحت اشکال است اقوی
صحت نماز اوست ولکن ترک احتیاط نکند و ملحق بنماز میشود جمیع عباداتی که منافات با فوریت ازاله
نجاست دارد و اگر بخواهد تأمل از ازاله نماید اگرچه باعتبار بحرج باشد که عادة متحمل آن نمیشود وجوب
ازاله ساقط میشود و احوط این است که در وقت هر چه توانائی آن نجاست را کم نماید لکن اقرب عدم
وجوب آنست و اگر ازاله نجاست از مسجد و آلات مسجد موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن جزئی
از آلات مسجد باشد در وجوب ازاله یا سقوط آن اشکال است و سقوط شاید اقرب باشد لکن دور
نیست حکم بجواز کندن سنگی یا آجری یا چوبی یا غیر آنها از اصول که کندن آن ضرری بمسجد نرسد و
هم چنین تراشیدن دیوار قلیلی و اگر نجاست خشک در مسجد یافت شود از اصول که مسجد را نجس نکرده باشد
احوط اخراج آنست و اقوی عدم وجوب اخراج آنست و تصریح کرده اند بعضی از علما که جائز نیست
تمکین نمودن کفار در مساجد و واجب است که نگذارند داخل شوند در آنها و اگر شدند واجب است
بیرون کردن ایشان و تقریر و مقتضای کلام ایشان آنست که فرقی میان اقسام کفار نیست حتی مردم
و جماعتی تصریح کرده اند که واجب است ازاله نجاست از قرآن و اخراج آن از مقام مهد و زیاد کرده اند بعضی آلات
قرآن را که مختص بآن است مثل جلد آن و آن احوط است و کسی که پیش گرفت بسوی مکانی از مسجد پس آن
از چند صورت نیست یکی آنکه سبقت گرفت و در آن مکان نشسته و از آنجا برخاسته پس در این حال او اولی و
احق است بآن مکان خواه دخلی از برای او باشد یا نه خواه بطول انجامد باقی بودن او یا نه و فرقی میان
طولی که خارج از عادت بوده باشد یا آنکه عادی بوده باشد بنا بر اقرب خواه نشستن او از برای نماز
باشد یا درس دادن علم شرعی یا موعظه دادن یا قرائت قرآن یا نحو آن از عبادات بلکه اقرب این است که
جلوس

که جلوس و نشستن بجهت امر مباح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکمش همین است و اما نشستن
بجهت معصیت مثل غیبت مؤمن یا شنیدن غنا یا نظر بنامحرم نیز حکمش این است یا نه در آن اشکال است
شاید الحاق او نیز بسایر نشستنها اقرب باشد و اقرب این است که ایستادن در آن مکان و خوابیدن در آن
و بالجمله مطلق بودن در آن حکمش حکم نشستن میباشد پس او اولی میباشد و اقرب این است که مشاهد
مشرفه نیز همین حکم دارد صورت دیگر آنکه کسی که سبقت گرفت از مکانش برود و نیت برگشتن نداشته
باشد و رحل او نیز باقی نباشد در این مکان پس حقش باطل میشود اگرچه برگردد و با این حال اگر رحلش
باقی باشد نیز حقش باطل میشود اگرچه برگردد و بنا بر اقرب و در این حکم نیز مشاهد مشرفه ملحق بمساجد
میشود صورت دیگر آنکه از مکان برود با نیت برگشتن و در این حال اگر رحل او باقی باشد حق او باقی
میباشد بنا بر اقوی اگر زمان مفارقت بطول نینجامد و اگر بطول انجامد بنحوی که تعطیل و معطل
نمودن وقف لازم آید اقوی این است که حق باطل میشود و اما طول انجامد و تعطیل وقف لازم
نیاید مثل آنکه از صبح برود و روز دیگر باز یا شب برگردد مثلا در بقاء حق و بطلان آن اشکال
است پس احتیاط را بنا بر ترک ننماید و اما اگر رحلش باقی نباشد و نیت برگشتن داشته باشد پس
یا این که بجهت ضرورة از آن مکان رفته مثل تجدید طهارت یا ازاله نجاست یا قضاء حاجت یا بدون
ضرورة رفته پس اگر بجهت ضرورة رفته و زمان بطول نینجامیده حق او باقی میباشد بنا بر اقرب
و اگر بدون ضرورة رفته در بطلان حق او اشکال است و لکن سقوط حق او مطلقا در کمال قوت است
و ملحق میشود مشاهد مشرفه بمساجد در این احکام نیز بنا بر اقوی و تصریح کرده اند بعضی از علماء
که مراد از رحل در این مقام چیزی از اسباب و متاع اوست اگرچه قلیل باشد مثل تسبیح و گریبند

واگر با بقاء حق در دین صورتهای مذکوره کسی او را از آنجا برخیزاند بر معصیت کار است و آیا بعد از آن از دوم
اولی میشود یا نه اقرب این است که اولی نمیباشد پس بنا بر مختار نماز شخص ثانی در آن فاسد میباشد
واگر حق باطل شود و حل باقی باشد پس اگر آن محل مکان فضله است مکانی را که میخواهند در آن نماز کنند یا نحو آن
ومانع از آن نیست پس جایز نیست برداشتن آن واگر کرده ضامن میباشد واگر مانع میباشد و فرض کرد فضله
آن مکان را در جواز برداشتن آن اشکال است احوط جواز برداشتن است اگر اعاده و بر گردانیدن معه
مسجد واجب نباشد بلکه آن در غایت قوت است بنا بر تقدیر جواز اگر برداشت اگر برداشته ضامن
میباشد بنا بر اقوی واگر آن شخص که سبقت کرده بود برده معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفته که حق
او باقی است یا نه پس درین حال آیا حکم ببقاء حق او میشود یا نه اشکال است احوط این است که اگر رحل
او باقی است مطلقا یا این است که رفتن او بر وجهی است که حق او باطل نمیشود و حق باقی باشد
والا دور نیست حکم ببطلان حق واگر باقی باشد ولکن میل ندارد که صاحب حق راضی است بنشستن در آن
مکان و بر وصل او پس اشکالی در نشستن نیست و اقرب درین حال بقاء حق او است و جایز است صلح کردن
بر سقوط حق او بنا بر اقرب واگر دو نفر پیشی گیرند از یکدیگر بسوی یک مکان از مسجد بنحوی که هر دو
یک مرتبه وارد آن مکان شوند پس اگر ممکن شود اجتماع هر دو اشکالی نیست والا قرعه میزنند و کسی که بنام
او قرعه بیرون آمد بمنزله کسی است که سابق بوده باشد و مشاهد مشرفه نیز مثل مساجد بود درین حکم
بنا بر ظاهر **باب** در بیان نماز مسافر است اشکال و شبهه نیست که ساقط میشود درین سفر دو رکعت
آخر نمازهای چهار رکعتی و بعضی از نوافل و روزه ماه مبارک رمضان و از نماز صبح و مغرب چیزی
ساقط نمیشود و شرط است در سفری که باعث قصر میشود مسافت معینی و اشکالی نیست در اینکه اگر آن
مسافت

مسافت هشت فرسخ بوده باشد واجب میشود قصر در نماز و روزه ولی هر فرسخی سه میل است و تفسیر
میل خلاف است عظیم بعضی تفسیر کرده اند آنرا بقدر مد بصر در بیابان چشم در زمین هموار و مقدار بصر را بعضی
ضبط کرده اند باینکه پیاده را از سواره تمیز دهد و کسی که دیدن او بحد وسط میباشد و بعضی تفسیر کرده اند
آنرا بچهار هزار ذراع و فقهاء سیر دیگر نیز کرده اند و این تفسیر در نظر فقیر اولی از سایر تفاسیر است و تصریح
کرده اند بعضی از علماء باینکه مراد از ذراع دست است و جماعتی تصریح کرده اند بنا بر اینکه ذراع بیست
و چهار انگشت است و هر انگشت بمقدار هفت جو است و بعضی گفته اند که بمقدار هفت دانه جو است
که بطرف پهن بیکدیگر چسبانند و جماعتی تصریح کرده اند که هر دانه جوی بقدر هفت موی یابو است
از اوساط آن و از آنچه گذشت ظاهر شد که مسافت شرعیه چهل و چهار میل است خواه
در صحرا و خواه در دریا واگر چه آنرا در یکساعت یا کمتر طی نماید و بعضی تصریح کرده اند که ابتداء
مسافت از آخر عمارات بلد حساب میشود اگر بلد معتدل باشد یا کمتر از آن واگر بلد متسع باشد از آخر
محله حساب میشود و بعضی گفته اند که ابتداء از آن ابتداء و راه رفتن است و این قول در کمال قوت است
ولکن احتیاط را نباید ترک کرد و ثابت میشود مسافت شرعیه بپیمودن اگر باعث شود و هم چنین
که مفید علم باشد و هم چنین بشیاع و شهرتی که مفید ظن باشد بنا بر اقوی و هم چنین بشهادت عدلین
و آیا شرط است که مستند شهادت ایشان وجه علم ایشان اعتبار و پیمودن باشد یا که شهادت ایشان
مقبول است از راه هر که علم بهم رسانیده باشند تحقیق آنست که اگر شهادت ایشان علی الاطلاق قبول
قبول کنیم شهادت ایشان درینجا نیز مقبول است واگر نه اشکال است و اما بشهادت یکعادل ثابت
نمیشود واگر چه ظن متاخم حاصل شود و هم چنین بشهادت زنها ثابت نمیشود نه تنها و نه با شهادت مردان

وهمچنین ثابت نمیشود بطلوع مظنه اگرچه قریب بعلم باشد واگر در نزد حاکم شرع ثابت شود وحکم بآن کند
اقرب این است که حکمش نافذ است وجایز است هر مکلفی را درینجا اعتماد بر شهادت عدلین مثل هلال
ماه رمضان اگرچه در نزد حاکم شرع اقامهٔ شهادة نشود واگر تعارض کند بینه ودو شاهد شهادة دهند بثبوت
مسافت ودو شاهد شهادت بر نفی آن پس احوط جمع میان قصر واتمام است در محل شک واگر بینه وشیاع
اگر شیاع افادهٔ علم کند مقدم است والا بینه مقدم است بنابر اقوی واگر شک کند در مسافت وممکن
نشود واز اسباب که بآنها ثابت میشود واجب است بر او اتمام وآیا واجب است اعتبار وپیمودن در صورت
شک وامکان آن یا ممکن است اعتماد بر اصل تا معلوم شود اقرب این است که واجب نیست ودرین حال
اگر نماز را بقصر بجا آورد باید اعاده نماید بنابر اقوی اگرچه بعد معلوم شود که بقدر مسافت بوده واگر بلدی را
دو راه بوده باشد یکی بقدر مسافت ودیگری کمتر پس اگر راه دور را طی نماید قصر میکند خواه بجهت غرض
قصر کردن نماز وخوردن روزه باشد یا بجهت عذری مثل خوف وهموار بودن آن یا زیارة دوستی ونحو آن
واگر راه نزدیکتر را طی نماید واگر اتفاقی است که اصلا مسافت شرعیه حاصل نمیشود مثل اینکه سه فرسخ
باشد پس البته تمام میکند وهمچنین اگر در آن منزل ده روز اقامه کند اگرچه زیاده از چهار فرسخ باشد
واگر از راه بعید برگردد در برگشتن نماز را قصر میکند واگر از راه نزدیک برگردد وقصدش این باشد که
از راه دور برگردد پس از جهتی نقل شده که باید تمام کند بدانکه از راهی که کمتر از مسافت است فرض نیست
بدانکه در بیابانی که کم باشد یا کلی وشرط است در قصر این که آن مسافت مقصود باشد بیک قصد پس اگر
کمتر از مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آن را قصد کند تا بحد مسافت یا زیادتر از آن برسد نباید
قصر کند وهمچنین تمام میکند هائم وحیران که نمیدانند بکجا میروند ومقصد خاصی که بقدر مسافت باشد ندارد

ندارد وهمچنین کسی که در کشتی یا سوار بر حیوان بخواب رفت و او را بقدر مسافت ببرد ونحو آنها وکسی که
در پی گم شده یا گریخته یا قرض داری که در اگر میل ابد بقصد مسافت باید بر جمعی وقصد آن را کردن باید
قصر کنند بی اشکال واگر نمیدانند این را بلکه احتمال میدهند که بآن برخورند در مکانی اقل از مسافت قصد
مسافت را نکرده البته تمام میکند وهمچنین است حکم کسی که باستقبال کسی میرود یا حاجت مشروع دیگر
ودنبال کم کرده در راه رفتن خود وآیا در محقق شدن قصد مسافت حاصل شدن آن شرط است علم برسیدن
مسافت یا بظن عادی نیز قصد حاصل میشود اقرب اخیر است اما اگر علم داشته باشد به نرسیدن مابین
یا بظن عادی داشته باشد به نرسیدن بآن قصد متحقق نمیشود بلکه در صورت شک نیز احتمال
قوی دارد محقق نشدن قصد وبالجمله قصد مسافت وعلم آن امری وجدانی است که هر عاقلی اگر
میفهمد واگر فرض کنیم شک دارد در اینکه قصد حاصل شده یا نه ظاهر وجوب اتمام است وشرط
نیست در قصد اینکه باستقلال باشد بلکه بتبعیت نیز حاصل میشود پس اشخاص که به تبعیت قصد
سفر میکنند باید نماز را قصر کنند ویکی از آنها متبوع ایست که با قایش سفر کند ودیگری خادمی است که
با مخدومش باشد ودیگر دوست وصدیقی که با دوستش باشد واولاد که با پدر غنی میباشد ومثل اسیر
که در دست کفار اسیر شده وکسی را که ظلما گرفته اند وازان قبیل است زنی که با شوهرش میباشد
وموقوف است محقق شدن قصد سفر از جهت ایشان علم داشتن ایشان باینکه متبوع ایشان
جزم بسفر دارد والا مرخص نیستند در قصر واگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقتی که میسور اند
برگردد وترک متابعت کنند قصد سفر نکرده اند بلی بعضی از علما گفته اند که اگر این قصد را دارند
وعلامات وامارات بجوع وامکان رجوع محقق میشود در آن صورت قصد نکرده وتمام میکند

اعمال عتق و طلاق و قصد رجوع بعد از آن ضرر ندارد و اگر هنوز اثری از آن نباشد و بالجمله اشکالی
نیست درین که هرگاه قصد سفر از ایشان حاصل شد باید قصر کنند و تابع بودن مانع از قصد نمیشود
و همچنین است کسی را که بجبر سفر میبرند و اگر قصد سفر ازین جماعت حاصل نشود اقرب وجوب اتمام است
و اگر تابع خلاص شود و اراده رجوع کند اگر بحد مسافت شرعیه رسیده قصر کند و کسی که قصد کند مسافتی
را که چنان میداند که بقدر مسافت شرعیه نیست پس معلوم شود که بحد مسافت میباشد اقرب وجوب
قصر است بعد از معلوم شدن و اما نمازی که پیش از آن تمام کرده اعاده نمیکند و شرط است استمرار
و باقی بودن قصد پس اگر قصد مسافتی کرده و بعد از آن از آن قصد برگشت اگر بحد مسافت رسیده
برگشت از قصد سفر واجب است قصر و الا اتمام میکند و همچنین اگر قبل از رسیدن بحد مسافت متردد
شود در رفتن بسفر و برگشتن از آن و اگر مسافری که قصر میکند داخل شود در جایی که بالفعل وطن
اوست و پیش از این شش ماه در آن توطن کرده واجب است براو تمام کردن نماز و گرفتن روزه اگرچه
قصد اقامه ده روز نداشته باشد و اگر در ابتداء سفر اراده وارد شدن این وطن را داشته باشد
پس قبل از رسیدن بآن وطن تا اگر بقدر مسافت نیست باید تمام کند و همچنین بعد از آن اگرچه بمسافت
پیش و بعد بقدر مسافت باشد پس شرط است در وجوب قصر که سفر منقطع نشود باین وطن و چیز دیگر
شرط است در سفری که باعث قصر نماز و روزه میشود شرعا جایز باشد و مراد بجواز سفر این است که حرام
نباشد پس کراهت با وجوب و استحبابش منافات ندارد پس باید در سفرهای واجب و مستحب و مکروه هم قصر کرد
پس کسی که سفرش معصیت است باید تمام کند و از جمله کسانی که سفر ایشان سفر معصیت است کسی است
که تابع ظالمی باشد اگر عنایت بعضی در ظلم وجود باشد اما اگر بجبر و اکراه باشد یا بجهت رفاقت باشد یا بجهت اگر

قصدش

[illegible]

قصد اش این است که عمل حلالی کرده باشد و دیگری آنکه بجهت تقیه و خوف از آن ظالم میباشد پس اگر
از قسم دوم است واجب است قصر و الا باید تمام کند پس بنابراین غالب لشکر سلاطین که تابع جور ایشان
باید قصر نمایند در غالب اوقات و همچنانکه واجب است قصر بر کسی که ظالم است بر وجه مباح همچنین
واجب است قصر بر کسی که سلاطین جابر او را میفرستند بسوی بلدی یا میطلبند از بلدی بنحوی که رفتن
او بر وجه مباح باشد در حق او مثل آنکه بجهت امر مباح او را میفرستند یا اینکه بجهت تقیه و خوف باشد
رفتن او و همچنین کسی که خود قصد کند رفتن بسوی سلطان بجهت امر مباح و همچنین حکم آنکه رخص
میکند که عزل خود بر کردند اگر رجوع ایشان بر وجه جایز باشد و همچنین واجب است قصر بر سلطان اگر
سفر او مباح و حرام نباشد مثل آنکه بضیافت مشروع برود یا بجهت این که تدبیر غایله مملکت کند که حالک
میباشد بر وجه شرعی تدبیری که بر وجه شرعی میباشد و همچنین هر که تابع است درین سفر و کسی
که بسفر صید میرود بجهت لهو و تنزه و خوش کردن اگر چنانکه غالب صیدهای امرا و سلاطین و حکام
چنین میباشد سفر او معصیت است پس باید نماز را تمام کند و روزه را بگیرد مطلقا اگرچه بعد از آن صید نیز
باشد بنابر اظهر و اشهر و قول بوجوب قصر بعد از سه روز ضعیف است اما صید بجهت قوت خود و
عیال خود باعث اتمام نمیشود بلکه واجب است قصر در آن سفر و سفر کسی که از آقایش گریخته و زنی
ناشزه واجب است بر ایشان تمام کنند نماز و روزه را در سفر خود و همچنین راه زن و قاطع الطریق
و کسی که بجهت ضرر به مؤمنی بر وجه حرام سفر میکند خواه ضرر مالی یا جانی یا غیر اینها و همچنین کسی که
تجارت میکند در اصول محرمه و بجهت آن سفر میکند مثل آنکه سفر بجهت خریدن شراب و همچنین کسی
که براهی سلوک کند که خوف است و مظنه تلف و هلاک دارد خواه خوف جانی یا مالی که تلف

آن اجحاف باشد و فرقی نیست در ضرر بر نفس که از جهت سیر مسافت باشد یا از جهت دزد و غیر آن
و آنچه معتبر است در اباحه سفر علم یا ظن بعدم ضرر است پس کسی که شک بضرر دارد سفرش مباح است بنا
بر اقرب لکن جمع احوط است و کسی که ترک جمعه و وقوف بعرفه کرده بعد رفت بعد از آنکه برا و واجب
شده باشد باید تمام کند بنا بر اقرب ولکن احتیاط جمع است و کسی که از طلبکاری که غریم باشد یا آنکه
قدرت وادی دینهای حق او واجب است بر او قصر بنا بر اظهر ولکن احوط جمع است و بعضی گفته اند که سفر
کردن از برای تنزه معصیت است و نماز را در آن باید تمام کند و اظهر آنست که آن معصیت نیست ولکن
احوط جمع است و اگر سفر منافی باشد با واجبی و لازم داشته باشد ترک واجب را جماعتی گفته اند که
آن سفر حرام است و باید نماز را تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب این است که نماز را باید در آن
قصر کند مگر آن مواضع که استثنا شده ولکن احوط جمع است بلی اگر باین سفر قصد کند فرار از ادای واجب
ممکن است در آن سفر حکم بوجوب اتمام براو از این جهت و بالجمله اگر نفس سفر معصیت باشد واجب است
در او تمام خواه باعتبار نهی از آن سفر باشد یا بغیر از آن و اگر غایت و مقصود آن سفر معصیت باشد
نیز واجب است قصر خواه آن معصیت کبیره باشد یا صغیره خواه آن معصیت مستقل در قصد باشد یا با
مباح باهم قصد شود و ظاهر این است که مجرد قصد غایت حرام کافی است اگر چه علم بحصول آن نداشته
باشد و ظاهر این است که این قصد حاصل میشود اگر علم یا ظن بآن داشته یا اگر شک داشته باشد
و احتمال حصول آن دهد یا متساوی اما اگر علم بعدم حصول آن داشته باشد این قصد متحقق نمیشود و با ظن
بعدم حصول آن نیز شاید اقرب عدم حصول قصد است و شرط نیست در سفری که قصر میکند آنکه هیچ معصیت
نکند در آن بلی اگر در بین سفر دزدی کند مثلا این موجب قصر نمیشود و اگر قصد زیارت مقابر داشته باشد

باید قصر کند بنا بر اظهر و بنا بر آنکه بعضی بیرون آمدن از خانه بقصد سفر بنا باید قصر کند بلکه شرط
است رسیدن بمحل ترخص بنا بر اظهر و اشهر و اشکال نیست در حصول ترخص اگر آن دور شود که
دیوارهای آن بلد که از آن بیرون آمده پنهان گردد و صدای اذان آن نیز نرسد و اگر دیوارها
نمودار باشد و صدای اذان نیز برسد باید تمام کند و اعتبار منارها و قلعها و قبها و بستانها
و مزارع نیست و اعتبار دیهات بلد نیز نیست بلکه معتبر در وجوب قصر همانست که گفتیم و اقرب
این است که معتبر در پنهان شدن دیوارها پنهان صورت آنها است نه شبح و شکل آنها
است و بعضی مناقشه در آنها کرده اند پس رعایت احتیاط اولی است و فرقی میانه دیوارهای
خرابه و معموره نیست و در شنیدن صدای اذان معتبر نیست تمیز دادن فصول آن و در اذان معتبر اذان
معتدل است و همچنین در دیدن دیوارها اعتبار بر چشمی که بحد اعتدال میباشد دیدن آن
و بعضی گفته اند که معتبر در دیدنها نیز دیوارهای معتدل است و در آن اشکال است و اگر کوه یا بلندی
تقدیر نمایند که اگر هیچ نبودند تا کجا صدای اذان نمی رسید و دیوارها مخفی میباشد و همچنین
تقدیر میکنند کسی که سفر کند و او آدمی نباشد و همچنین کسی که مانع عارض شود او را از دیدن یا
شنیدن و تصریح کرده اند بعضی بآنکه جایی که دیوار ندارد باید تقدیر کنند دیوار را و مراد از
مخفی شدن خانها مخفی شدن جمیع خانهای آن بلد میباشد و همچنین در اذان نه آنکه خانها
و اذانهای نزدیک بخانه اش بنا بر اظهر و بلادی که در مکان بسیار بلند یا بسیار پست واقع
شده باشد باید تقدیر بفرض آن در زمین مساوی عادی نماید و ملاحظه خفای اذان و خانهای
آن کند بنا بر اظهر و اشهر و از بعضی ظاهر میشود که در بلادی که در زمین گودی واقع شده همین

که از نظر غایب شد باید قصر کرد اگرچه بر فرض که در زمین مساوی بود غایب نمیشد و آن ضعیف است
و اگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا اذان اهلش شنیده و دیوار دیده میشود نمیتواند قصر کرد و اگر زیاده
از حد عادت بزرگ باشد جماعتی گفته اند که محله مخفی شدن آخر محله است و اظهر این است که آواز را نیز
مثل بلد کوچک معتبر از آن دیوارهای جمیع بلد است و شرط است در وجوب قصر در سفر خوف بلکه باید ایمن
نیز باید قصر کند و بدانکه بعد از اجتماع شرایط سفر که مذکور است در قصر واجب است قصر و ترک
دو رکعت از نمازهای چهار رکعتی نه آنکه ترک آن بطریق رخصت باشد پس اگر کسی که این حکم را داند
عمدا تمام کند باید نماز را اعاده کند یا قضا نماید خواه داند که این زیادتی باعث فساد نماز میشود یا نه
و هم چنین حرام است بر او روزه ماه مبارک رمضان و اگر عمدا روزه بگیرد باید قضا کند و اگر مسافر
قصد کند ماندن ده روز را در جایی که وطن نکرده واجب است بر او تمام کردن نماز را و اقامه کمتر
کمتر از پنج روز جایز نیست تمام کردن و اما با اقامه پنج روز یا زیادتر یا کمتر از ده روز خلافست
اظهر و اشهر وجوب قصر است و فرقی نیست در وجوب تمام کردن با اقامه عشره میان آنکه کند در بلد
یا قریه یا صحرا و میان آنکه بعد از آن ده روز عازم سفر باشد یا نه و در جمیع آنچه مذکور شد فرقی نیست
میان روزه و نماز و واجب است که ده روز کامل باشد پس اگر کمتر از ده باشد اگرچه قلیلی باشد قصر
جایز نیست بالاتفاق و آیا کافی است کامل بودن عرفی باین معنی که بنحوی باشد که در عرف گویند
که ده روز کامل است حقیقته نبودن بقدر یکساعت یا دو ساعت ضرر ندارد یا آنکه شرط است کامل حقیقی
حقیقی باشد مقتضی تحقیق احتمال اول است لکن رعایت احتیاط اولی است و آیا شرط است که جمیع روزها را
ترک کند از طلوع فجر تا مغرب یا آنکه اگر نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز یازدهم بیرون رود

کافی

و کافی است مسئله محل خلافست و اقرب در نظر حقیر این است که کافی است حساب نمودن از روز
یازدهم بقدر آنچه از روز اول کم بوده و شرط نیست در شبها آنکه ده شب بوده باشد پس اگر قصد
نیت داشته باشد که ابتدا از شب یازدهم بیرون برود ضرر ندارد در اقامه و مخفی نماند که نیت
اقامه بعلم او بماندن در بلد ده روز نظیر عادی بماندن پس اگر حاصل شود بلای او و مظنه اش
این باشد که ده روز در اینجا خواهد ماند و قصد آن را بکند واجب است تمام کند و اگر علم داشته
باشد بعدم امکان ماندن ده روز نیت اقامه محقق نمیشود و هم چنین باشک و آیا تجویز علم
بماندن کافی است اگرچه قصد آن نداشته باشد اقرب این است که کافی نیست لکن امر سهل است
زیرا که امر نادری و اگر قصد کند مسافت شرعیه را و لکن قصد کند که در بین آن ده روز بماند
پس در موضع اقامه تمام میکند و هم چنین قبل از آن را و اگر بقدر مسافت شرعیه نباشد پس هم چنین
بعد از آن نیز اگر بقدر مسافت شرعیه نباشد اگرچه ما قبل و ما بعد باهم بقدر مسافت باشد
پس شرط است در وجوب قصر اینکه سفر منقطع نشود بنیت اقامه در اثنای آن و اگر قبل از آن موضع
اقامه و بعد از آن هریک بقدر مسافت باشد قصر میکند در قبل و بعد و اگر نیت سفر کرد و اقامه را
در نظر نداشت پس نماز را بقصر ادا کرده بعد از آن نیت اقامه کرد و گردید بنحوی که قاطع سفر باشد
اقرب عدم وجوب اعاده آن نماز است نه در وقت و نه در خارج وقت و ظاهر این است که هر
جایی که قصد سفر کند و بآن جهت نماز را قصر کرد پس آن سفر متحقق نشود نباید آنچه کرده از نمازهای
مقصوره اعاده کند نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر داخل شود در نماز به نیت قصر پس قصد اقامه
کند باید تمام کند آن را و مسافری که متردد بوده باشد در بلدی یا غیر آن واجب است بر او

قصر کردن نماز را اگر چه زیاده از ده روز باشد تا بیست و نه روز و اگر سی روز گذشت بعد از سی روز
واجب است تمام کند اگر چه یک نماز باشد و اگر چه باقی بر قصد باشد و اما در روز سی ام اشکال است
و مقتضای تحقیق آنست که اگر در غیر روز اول ماه وارد آن بلد شده باشد روز سی ام قصر میکند و هم چنین
اگر روز اول ماه وارد شود و ماه سی روز تمام باشد و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه بیست و نه
روز باشد در روز سی ام که روز اول ماه دوم است اشکال است و در آن خلافست بعضی گذشتن
یک ماه را کافی میدانند و بعضی سی روز را معتبر میدانند و این خالی از قوت نیست پس روز سی ام را در اینجا
باید قصر کند لکن مسئله در غایت اشکال است و احتیاط را با امکان از دست نباید داد بجمع کردن میان
قصر و اتمام و احوط قصر است و کسی که جزم دارد بر ماندن قصر میکند در مدتی که روزه را افطار میتواند
در مدت مذکوره باید روزه را افطار کند و بعد از آن باید روزه را بگیرد اگر چه یک روز باشد و هم چنین
باید ترک کند نوافلی را که در سفر باید ترک نماید و اگر نیت اقامه ده روز کرده پس رجوع کرده از اقامه
باید قصر کند مگر اینکه یک نماز را تمام نماید پس باید تمام کند مادامی که در آن بلد میباشد و اگر نیت
اقامه کرده واجب شده بر او تمام لکن اتمام نکرده عمدا یا سهوا تا وقت بیرون رفت پس از نیت اقامه برگشت
آیا در این حال واجبست بر او اتمام یا قصر در آن خلافست و مسئله در غایت اشکال است لکن محتمل اول که
وجوب تمام است اقوی است لکن احتیاط را ترک نباید کرد با جمع کردن میان قصر و اتمام با تجدید قصد اقامه
و اما اگر نماز تمام بجهت عذری باشد که نماز را ساقط نماید مثل حیض یا جنون واجب است بر او قصر
بلکه حکم باتمام یا رجوع از قصد اقامه موقوف است که نماز واجبی را تمام کرده باشد بعد از نیت اقامه
پس نافله کردن موجب تمام کردن نماز نمیشود اگر چه نافله باشد که در سفر ساقط میشود و اگر نیت اقامه کرد

کرد

کرد و نماز را تمام کرد از جهت اینکه مخیر بوده میان قصر و اتمام بجهت شرافت بقعه چنانکه در حایر مقدس میباشد
مثلا نه از جهت اینکه قصد اقامه کرده بلکه از آن معنی غافل بوده آیا این کافی است در وجوب اتمام بعد از
آن اگر از قصد برگردد در آن خلافست و مسئله محل اشکال است لکن کافی بودن اقوی است و اگر تمام
کند بجهت شرافت بی نیت اقامه کند و رجوع کند آیا این کافی است در وجوب تمام بعد از آن اشکال
است و عدم کفایت شاید اقوی باشد و شرط نیست در رجوع بقصد بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر
بقدر مسافت شرعیه باشد و اگر بعد از زوال سفر کند و حال آنکه نوافل را نکرده یا آنکه ممکن نبود کردن
آنها مستحب است که آنها را قضا کند در سفر یا در حضر و مراد بجا آوردن آنها است یا در وقت یا در خارج وقت
پس اگر وقت باقی باشد آنرا ادا میکند والا قضا میکند و بالجمله اقوی استحباب بجا آوردن این نوافل است
در سفر اگر چه نماز ظهر و عصر را قصر نماید پس این مقام مستثنی است از سقوط نافله در سفر و بنابر سقوط وتیره
در سفر حکمش مثل نافله ظهر و عصر نیست بنابر اقوی و مستحب است مسافر را بعد از هر فریضه که قصر کرده سی
مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و واجب نیست و جماعتی گفته اند بجای آوردن
است که از آن نماز کم شده بعد از هر فریضه که قصر شده نیز مستحب است و بعضی گفته اند که در ورود این ذکر در
شرع که مستحب است بعد از هر فریضه پس از تعقیبات میباشد پس استحباب آن را بجا آورد که ساقط میشود و آیا نافله
میتوان کرد آنچه را از برای کمی فریضه تلافی میکنند و آنچه بجهت تعقیب باید بجا آورد بعضی گفته اند بلی
و آن مشکل است و اولی تکرار است **فصل** در بیان قدری از احکام حج است بدانکه حج از واجبات عظیمه و از
ارکان ایمان و اسلام است و ترک آن را از کبایر شمرده اند بلکه تصریح بعضی از علما که تاخیر آن از کبایر مهلکه
است بلکه در اخبار از اهل بیت عصمت وارد شده که کسی که ترک کند آن را یا بر دین یهود میمیرد یا

نصرانی و آیه شریفه نیز اشعار میکند بلکه دلالت برین دارد چنانکه فرموده و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین که ظاهر آن آیت که هر کسیکه کافر شود بترک حج و ترک
مثل او کی بی خلاف احتیاجی بهیچ کس نیست و بدانکه حج را شرایطی هست که بعضی آن شرایط از کمر غنی است
از جمله شرایط آن استطاعت است و آن حاصل میشود بچند چیز که اگر یکی از آنها نباشد استطاعت نیست اول
آنکه زاد و راحله است نسبت بکسیکه بعید از مکه باشد مثل اهل عراقین و امثال آن نیست در اشتراط زاد و راحله
اگر حج ممکن نباشد الا بآن یا در آن عسر و حرج باشد و اما اگر حج کردن بدون زاد یا راحله ممکن باشد براه
رفتن و سوال کردن یا کسب کردن در اثناء راه یا قدرت بر زاد و راحله شرط نمیباشد یا در اینحال شرط نیست بلکه
حج لازم میباشد اگر ممکن باشد اگرچه بدون زاد و راحله حج از بعضی از اصحاب چنین میآید یعلم اشتراط در اینحال
و این قول ضعیف است بلکه اشهر و اظهر اشتراط زاد و راحله است اگرچه بدون آن تواند حج نمود و بر مکی
و کسیکه قریب است بمکه واجب است حج اگرچه راحله نباشد و راحله بجهت ایشان شرط نیست اگر بدون آن
ممکن باشد و اما زاد پس بعضی از اصحاب تصریح کرده اند که فرقی در آن میان قریب و بعید و راحله معتبر مسافت
اگر قطع مسافت موقوف بآن باشد پس اگر از راه دریا بدون مشقت شدید تواند رفت بسوی مکه معتبر
است در اینحال قدرت بر اجاره کشتی است و شرط نیست وجود خود زاد و راحله بلکه معتبر تمکن از آن است یا بملک
یا باجاره یا بذل که استطاعت که از شرایط وجوب حج است بالنسبه بکسیکه محتاج است بقطع مسافت بر چند
قسم است یکی استطاعت از برای رفتن بمکه و بجا آوردن افعال حج دوم استطاعت از برای برگشتن تا وطن و هر دو
شرط میباشد سیم رجوع بکفایت و در اشتراط این خلاف است و اقرب اشتراط آنست و اکتفا بعبادت است
از مؤنه یکسال که بعد از برگشتن مؤنه یکسال را داشته باشد بالفعل یا بالقوه یا بصناعت است از انفاق بکسب

محتاج

محتاج بسؤال نباشد بعد از مراجعت و در آن اشکال است و اگر دینی داشته باشد و مالی که بکفایت
کند حج و دین را حج واجب میباشد و این مانع از حج نمیباشد و بخلاف دین نیست ظاهرا خواه دین را
مطلق باشد یا نه و اگر مالی داشته باشد بقدر دین خود و صاحب دین مطالبه میکند دین خود را
پس در این حال حج واجب نیست اگرچه مال مال کثیری باشد و اگر دینی داشته باشد و مالی بقدر آن
و دین را مهلت نباشد لکن صاحب آن او را مهلت میدهد که بحج برود و بعد ادا کند دین او را
ممکن است که بعد از مراجعت بکسب خود ادا کند دین را آیا واجب است در اینحال حج یا نه در آن خلاف است
و قول بوجوب حج خالی از قوت نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر مال است و لکن او را
مهلت است اما بعد از رسیدن موعد او را ممکن نیست ادا از دین الا بآن مالی که دارد باین معنی
که اگر آن مال تلف شود در حج یا غیر آن و غیر آن بدین خود نمیتواند نمود یا اگر میتواند لکن صعب است بر او
پس در اینحال ظاهرا نیست که حج بر او واجب نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر آن مال
میباشد و آن دین را مهلتی میباشد مثلا بعد از زمان بعیدی و از حال خود میداند که اگر آن مال بر طرف شود
میتواند بکسب آن دین را ادا کند و یا بمجلس نحوی باشد که تلف شدن آن مال پیش از موعد ضرری مترتب
نشود در وجوب حج در اینحال خلافست جماعتی قائل شده اند بوجوب حج و آن دین را مانع نمیدانند و جمعی
آن را مانع میدانند و حج را واجب نمیدانند و مسئله محل اشکال است لکن قول ثانی خالی از قوت نیست پس حاصل
آنچه گذشت اینست که دین مانع وجوب حج است مطلقا مگر اینکه زیاده بر وفا دین بقدر استطاعت مال
داشته باشد و فرقی نیست میان آنکه دین دین آدمی معینی باشد یا از حقوق الله باشد مثل کفاره
و کفارات و مثل آنها و چنانکه بعضی باین تصریح کرده اند و دین مانع نمیباشد حج مستحب را اگر صرف مال

در حج ضرر بر صاحب حق نشود و مطالبه آن ننماید بر وجهی که محقق میباشد و اگر اهل کتب علمیه احتیاج
باشد که استطاعت از آنها حاصل میشود و بقدر زاد و راحله میباشد پس در اینحال آیا واجب است
فروختن آنها و صرف قیمت آن در راه حج یا آنکه واجب نیست و وجوب حج ساقط میباشد و در آن
اشکال است و اقرب این است که اگر فروختن آنها و تلف کردن آنها موجب ضرر بر او میشود و در مشقت
شدید می افتد چنانچه نسبت بعضی از علماء و طالبین علم میباشد حج واجب نیست و فروختن آنها لازم
نمیباشد هم چنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند بلکه ظاهر اجماعی میباشد و مستثنا است از حال استطاعت
خانه که در آن ساکن میباشد و بآن محتاج است پس فروختن آن بجهت تحصیل استطاعت واجب نیست
و اما قیمت آن نیز مستثنی است یا نه خلافست اقرب عدم استثنا است اگر ضرورتی بتملک آن نباشد
و شرط نیست در وجوب حج بر زن آنکه محرم داشته باشد مگر آنکه موقوف حج او بر آن باین معنی
که بدون آن ممکن نباشد یا باعث ضرر او شود پس در اینحال شرط میباشد و اگر زن خواهش نماید از محرم
خود این او واجب نیست بر او اجابت و قبول کردن آن و اگر اجرت خواهد واجب است دادن اجرت
و بعضی گفته اند که نفقه محرم در حالتی که محتاج بمحرم میباشد بر زن است و بعضی گفته اند اگر با
محرم حج رود در راه بمیرد حجش مضی است و در آن اشکال و نظر است و بعضی گفته اند شرط است
در محرم بلوغ و عقل و در آن نظر است و اشکالی نیست در جواز نایب گرفتن بجهت حج در بعضی مواضع
و آن شرایطی است که تعیین کند نوع حج را چنانچه بعضی تصریح کرده اند و هرگاه نایب شد بجهت
حج تمتع از برای حی یا میتی که حج تمتع بر او واجب بود بالاصاله و شرط کند بر او بجا آوردن حج تمتع را
پس جایز نیست او را عدول بسوی نوع دیگر و اگر عدول کند مستحق اجرت نیست و اگر نایب شد بجهت حج قران

از برای

از برای کسیکه این حج بر او واجب بوده و شرط بجا آوردن این حج بر او واجب شده و بعضی گفته اند که قصد
آن شخص تخییر بوده جایز نیست او را عدول از آن حج بحج افراد بلکه عدول بتمتع نیز جایز نیست و هم چنین
کسی که نایب حج افراد شد بجهت کسی که افراد بر او بوده عدول بسوی قران جایز نیست و بالجمله
اگر شخص معینی بر ذمه او قرار گرفت و نایب کرد حق از برای بجا آوردن آن معین و شرط کردن
این را بر نایب جایز نیست او را عدول از آن بسوی غیر اگر چه آن غیر افضل از این نوع حج باشد و قول
بجواز عدول بافضل ضعیف است و اگر کسی حج بر او قرار گرفت سابقا پس او را مانعی روی داد از
آن و عذر لیست که از بر طرف شدن آن مایوس است واجب است او را گرفتن نایب **فصل** از جمله
فرایض عظیمه و واجبات مؤکده الهی دادن زکوة است و این حقی است بجهت فقراء که پروردگار
حکیم در اموال اغنیا قرار داده که ایشان را از رذایل و جنابت بخل و حب دنیا پاک نماید و در کافی
از حضرت صادق روایت کرده که حق تعالی واجب نفرموده بر این امت چیزی که شدیدتر از زکوة
بوده باشد و بجهت آن هلاک میشوند عامه خلق از این امت و در حدیث دیگر از آن حضرت
روایت شده که کسیکه قیراطی از زکوة منع نماید خواهد بدین یهود بمیرد و خواهد بدین نصاری یعنی
بر یکی از این دو دین کافر از دنیا میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت روایت شده که دو خون است
که حلال است یعنی آن در اسلام از جانب خدا که کسی حکم بآن نمیکند تا قائم مقام نماید که او حکم
خواهد فرمود بآن و بینه بر آن نخواهد یکی کسی که زنا بکند بزنی که محصنه که او را رجم خواهد نمود
دیگر کسیکه منع زکوة نماید که گردن او را خواهد زد و در حدیث دیگر از حضرت باقر روایت شده
که روزی حضرت رسول صلعم در مسجد بود که فرمود بلند برخیز ای فلان بن فلان برخیز ای فلان تا هفت

نفرا بیرون کنند و فرمودند بیرون روید از مسجد من و نماز در آن مکنید زیرا که شما زکوة نمیدهید و
بالجمله آیات و احادیث که بر مذمت منع زکوة وارد شده بسیار است و تاکید در آن بحدی است حتی
آنکه از اخبار بسیار ظاهر میشود که شرط قبول نماز دادن زکوة است و بجهت ترک آن برکتهای زمین برداشته
میشود و اموال تلف میشود چنانچه وارد شده که مالی در دریا و صحرا تلف نمیشود مگر بندادن زکوة و اگر
در حقیقت تامل نمایی وبال مانعین زکوة از تارکین نماز و روزه از آن عظیم تر میباشد زیرا که ایشان فردا خصمی نیست
در قیامت مگر کسی که مالی از او گرفته اند و اما مانع زکوة را از فقراء عالم که خلایق اند حساب ایشان از اهل الله
خصمی میکنند و دامن او را میگیرند پس انصاف باید که چنین امر در آن مساهله ننمایند که کم عیار بود کار علم و
نفرموده نیست مگر محبت تعلق و حب دنیای دنیه و عجیب است که مال تلف شود و اگر باند وارث
الفتی خورند و او باید جواب فقرا که با شکمهای گرسنه ببرهنه اند بدهد و نظر باینکه آن از عبادات است
و اکثر احکام و حدود دارد است که بعضی مراعات آن دانستن مثل نماز لازم است باید احکام آنرا بیان نمود
پس اشاره بجمل از احکام آن میشود در چند فصل فصل اول مشهور آنست که وجوب زکوة در طلا و نقره
و شرط است در وجوب زکوة اینها چند امر اول نصاب چنانچه خواهد آمد دوم گذشتن سال سیوم
سکه داشتن بسکه معامله و بدون اینها زکوة واجب نمیشود پس زکوة نیست در پارچه و شمشه طلا
و نقره که بجهت حلی و زیور ساخته اند خواه زیور حلال باشد یا حرام و اگر طلا و نقره سکه داشته باشند
و سال بر آن بگذرد پس زکوة تعلق گرفته پس از آن اگر آب نماید و شمشه کند این باعث سقوط زکوة نمیشود
بلا اشکال و همچنین اگر تلف کند آنرا در اثنای سال بفروختن و بخشیدن و بعنوان آن بعد قصد فرار از
فرار از زکوة عوض آن از جنس خودش نباشد و اما اگر بخشیدن و آب کردن و تلف کردن نه بجهت

فرار

فرار از زکوة باشد یا آنکه بعد از عوض آن از جنس خودش بگیرد در سقوط زکوة در این حال خلافست
و اظهر و اشهر عدم وجوب است و مراعات احتیاط اولی است و اگر قرض بگیرد چیزی که واجب میشود
در آن زکوة و شرایط زکوة در نزد او جمع شود واجب است بر او زکوة و بر قرض دهنده واجب
نیست اگر قرض گیرنده بر قرض دهنده شرط نکند دادن زکوة را بر او و اگر شرط کرده این مشهور
علما واجب نمیدانند وفاء را و بعضی واجب میدانند و بعضی تفصیل داده اند و مسئله محل اشکال است
و قول مشهور خالی از قوت نیست و مراعات اولی است و بنابرین قول آیا شرطیکه در ضمن عقد قرض کرده
باطل است و بی باعقد نیز فاسد است در آن اشکال است بعضی تصریح بفساد عقد نیز کرده اند
و اگر قرض دهنده باذن قرض گیرنده زکوة را بدهد بر تبرعا پس ظاهر اخلافی نیست در جواز این و
سقوط آن از قرض گیرنده و اما اگر اذن ندهد مقرض بزکوة دادن او ظاهر کلام بعضی این است که
در این حال نیز جایز نیست و واجب نیست زکوة در مال غایب اگر صاحب آن یا وکیل او را ممکن نباشد
اخراج زکوة **فصل** دوم بدانکه سایر اجناس زکوة را نصاب است و کثیری از احکام آنها را جناب استادم
دام ظله العالی نوشته اند پس لازم نمیباشند آن مطالب را ابتدا از آنچه سابقا ذکر شد در مقدمه
رساله در احکام آنها عمل نمایند از رجوع باخبار یا بقول مشهور و غیر ذلک با آن ترتیب که مذکور
شد و عمده در باب عبادات ملاحظه موضوع محقق است زیرا که بسیار است که حقوق مالیه و امر
ادا میکنند ولکن از آنجا که با جهل آن نداده اند گویا نداده اند و بار مشغول الذمه فقرا میباشند و نظر
بآنکه فقرا بلباس و عجز ولایت گردن میشناسند و در شرع چنین نیست پس بیان میشود کسانیکه مستحق
زکوة و سایر صدقات میباشند سیم در بیان کسانیکه مستحق زکوة است بدانکه اشکالی نیست در آنکه از جمله

اصناف مستحقین زکوة فقرا و مساکین اند و فقر و مسکنت باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی مانع آنست و در غنی
که باعث منع زکوة میشود خلافست اظهر آنست که اگر قدرت مؤنه یک سال خود و عیال داشته باشد غنی میباشد
و مستحق زکوة نیست پس فقیر آنست که قدرت بر این نداشته باشد و کسی که قدرت داشته باشد بر کسب غنیست
اگرچه بالفعل مؤنه او و عیال او در یک سال نبوده باشد زکوة بر او حلال نیست خواه بصنعتی باشد یا غیر آن و اگر
کسب او از این قاصر باشد زکوة بر او حلال است و معتبر است کسبی که لایق بحال آن بوده باشد بحسب عادت
از حیثیت جلالت و بزرگی و پستی آن شخص پس صاحبان رفعت را تکلیف نمیکنند بهیزم فروشی و کناسی و عملی که عادة
و تصریح کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بوده باشد او را جایز است مشغول شدن بتحصیل علم و
گرفتن زکوة و در این کلیه اشکال است بلکه مقتضای تحقیق آنست که اگر آن علم که میخواهد تحصیل نماید مثل
باصول الدین و یا بیان از مسائل فروع دین است که بر او واجبست تحصیل آن فوراً اگر اشتغال بتحصیل آن
از تحصیل مؤنه باشد پس جایز است او را اخذ زکوة بلکه هر واجب فوری که اشتغال بآن مانع از تحصیل
مؤنه میتواند مشغول شود بآن و اخذ زکوة نماید و بالجمله هر واجبی که اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤنه باشد
و علم اشتغال بآن باعث فوت آن واجب شود جایز است در حین اشتغال بآن اخذ زکوة خواه آن واجب
عینی باشد یا کفائی یا تخییری خواه بالاصالة واجب باشد یا من باب المقدمه و اگر علمی که منع میکند مشغول
شدن بآن از تحصیل مؤنه واجب موسع باشد بنحویکه ممکن باشد او را تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم و تواند
جمع نماید میان تحصیل مؤنه او و تحصیل علم پس هرگاه علم را مقدم دارد بر تحصیل از زمان تحصیل علم در استحقاق زکوة
در این حال اشکال است و حکم باستحقاق شاید اظهر باشد بلکه ممکن است قول بجواز دادن زکوة بکسی که طلب
کند علمی از علوم دینیه را خواه بوجه وجوب باشد تحصیل او یا استحباب بلکه پس هست ادعا میشود جواز دادن او

بهر کسی

بهر کسی که مشغول بطاعت الهی بوده باشد بنحویکه در حال اشتغال بآن بر تحصیل مؤنه نداشته باشد
خواه اشتغال او بآن طاعت بوجه وجوب باشد یا نه خواه آن طاعت علم باشد یا نه لکن احوط این است
که کسیکه قادر بر کسب میباشد ترک نماید اخذ زکوة را اگرچه ظاهر این است که جایز است اخذ زکوة با اشتغال
بطاعت الهی خصوصا هرگاه مشغول تحصیل علم بوده بنحویکه امید وصول بمقصد از او بوده باشد و اگر صاحب کسب
کسی را نیابد که او را بکار فرماید زکوة بر او حلالست و اگر در غیر بلدی که در آن هست قوه بتحصیل مؤنه نماید
ندارد در آن بلد پس اگر بنحوی است که نمیتواند سفر نماید از آن بلد یا اگر در سفر کردن بسوی آن ضرر عظیمی است که عادة
متحمل آن نمیتواند شد پس در این بلد میتواند اخذ زکوة نماید بی اشکال و اما اگر تواند سفر کند بسوی آن بلد که در آن
تحصیل مؤنه میتواند نمود بدون ضرر و بمحض خواهش نفس ترک کند سفر را پس در استحقاق او در این حال
اشکال است و منع او از زکوة شاید اقرب باشد این در صورتی است که علم دارد بقدرت خود در آن
بلد و اگر شک داشته باشد در قدرت خود در منع از زکوة اشکال است و قول باستحقاق و اگر
شک در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد و علم استحقاق اگر شک بعد از علم بقدرت باشد
واجب است و هم چنین است کلام اگر شک در قدرت در بلد دیگر داشته باشد و اما ظن
بثبوت قدرت در این بلد یا غیر آن مقتضای قاعده این است که حکم آن حکم شک و بالجمله احوط
احوط منع زکوة است از کسیکه علم ندارد بعدم قدرت بر مؤنه اگرچه تفصیلی که مذکور شد خالی
از قوت نیست الهی درو حی است که احتمال میدهد قدرت خود را بر کسب معین باشد اما اگر معین
نباشد مثل شک داشته باشد بر قدرت خود بر کسب در بلدی از بلاد پس منع او از زکوة در این
حال اشکال است بلکه ظاهر کلام علماء عدم منع است نزد بعضی از نصوص که آن مثال مذکور منع آنست و تحقیق

انست که اگر علم ندارد یا اگر نمیتواند تحصیل مؤنه نماید لابد است از مراعات آنچه ذکر کردیم هکذا اگر سفر کردن
مستلزم ضرر باشد پس در این حال اگر بدهد آن بلدی که در هست فقیر باشد منع نمیکند اول از زکوة و کسیکه صاحب
خانه است جایز است دادن زکوة باو و احتیاج او بسکنی کافی است در عدم منع اگر چه غیر آن خانه از برای
او ممکن شود ببذل یا باجاره و اگر حاجت او دفع شود بخانه که قیمت آن کمتر از آن خانه خودش باشد
تکلیف نمیکنند او را بفروختن آن خانه و خریدن پستتر از آن اگر خانه که دارد بسیار بیرون نرود از مناسب
و الا اشکال است و مراعات احتیاط اولی است و اگر خانه سکنی زیاد از حاجتش باشد بنحویکه قیمت
آن زیاده بقدر مؤنه او و عیال او باو و ممکن باشد او را فروختن آن زیادتی بقیمتهای در استحقاق او
زکوة را اشکال است و اقوی منع است و شرط نیست در تحقیق فقر زمینگیر بودن و عفیف از سؤال و
کسیکه او را ملکی بوده اگر نما آن کافی است بجهت مؤنه سال او پس غنی است و از جهت فقر اخذ
زکوة نمیتواند نمود و اگر نما اصل آن و قدر نما آن و قدر اصل باتمام بقدر مؤنه باشد پس فقیر است و
استحقاق زکوة از جهت فقر دارد و اگر او را دینی باشد که هنگام آن رسیده باشد یا حین عمر آن
واجب شده باشد بنذر یا بخوان یا بکفاره و او را نباشد چیزیکه ادا نماید آن دین را یا آن واجب را
مستحق زکوة میباشد اگر چه صاحب ما یحتاج را داشته باشد و فرقی نیست در دینی که هنگام آن حلول
کرده میان اگر صاحبش مطالبه نماید در حال یا اگر راضی باشد بتاخیر آن تا مدت بعیدی و اما اگر دینی
داشته باشد که هنگام آن زیاده از یک سال است و نیست او را چیزیکه تواند او را ادا نماید ولکن
مؤنه سال خود را قطع نظر از آن دین داشته باشد اقرب این است که مستحق زکوة نمیباشد
و بالجمله مرجع در مؤنه تصرف میباشد و اگر منضبط و محقق شرعا نمیباشد و علما این در باب زکوة
مجله

116

مجله لازم نیست و جماعتی از علما در باب خمس از منافع تجارت بعد از وضع مؤنه ذکر کرده اند که مؤنه
میباشد آنچه لایق بحال او میباشد از جهت تیر که بجهت دوستان خود یا غیر صیغه بخشد و صله که بخویش
خود میرساند و آنچه را در صرف ضیافت مهمان میکند یا صرف در راه حج مستحب میکند یا زیارت و سایر مستحبات
عبادت مینماید یا صرف و نحو آن که محتاج باوست مینماید یا بقیمت کنیزی که بجهت خدمت یا
بودن میخرد یا بابان حیوان سواری که باو محتاج است میخرد یا ادای قرض و حقوق واجبه صرف نماید
قهرا از او میگیرد یا بخود بجهت مصلحت باو میدهد و آنچه علما در آن باب ذکر کرده اند معتمل است و بنا
معتمد این است که کسی که قدرت بر این امور هست که یا بعضی از آنها ندارد خواه بالفعل و خواه بالقوه
مستحق زکوة میباشد و زکوة را جایز است که باولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشری میباشند بدهند
خواه از طفل شیرخواره باشد یا نه خواه پسر باشد یا نه خواه پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش
عادل باشد یا فاسق و نمیتوان زکوة را باولاد کفار و مخالفین از غیر شیعه اثنی عشری داد
مادر ایشان مؤمنه باشد یا نه و اما اگر مادر از کفار یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین
باو میتوان داد و اگر جد از کفار باشد و پدر از مؤمنین اشکالی در جواز زکوة دادن نیست باطفال
و اما اگر جد از مؤمنین باشد پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة اشکال است احوط اجتناب
است و اگر مرتد را اولادی حاصل شود بعد از ارتداد جایز نیست دادن زکوة باو و اما طفلی
که قبل از ارتداد او از او حاصل شود در حال ایمان در آن اشکال است مقتضای قاعده جواز
و اگر طفل مستحق غیر ممیز باشد و اگر ولی از برای او هست مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را
بر ولی میدهند و ایشان بنیابت طفل قبول میکنند و اگر هیچ ولی حتی حاکم شرع بجهت او نیست

تصریح کرده‌اند که از امید هند بکسی که متوجه امور آن طفل میباشد واهتمام در امر او میکند مثل مادر او
ونحو آن وظاهر ایشان وجوب انچه مذکور شد میباشد وشرط است که آن از اهل امانت ووثوق باشد
بنابر احوط بلکه اشتراط آن خالی از قوت نیست واما عدالت پس شرط نیست واگر طفل ممیز باشد وولی
او باشد پس شکی نیست در جواز دادن زکوة بولی او که صرف نماید بجهت او پس او قبول میکند از برای
او واما جایز است که بخود آن طفل ممیز بدهند هرگاه اگر او صرف نماید در چیزی که جایز است ولی
کردن در آن خلافست واگر طفل ممیز را ولی نباشد میتوان داد بکسی که متوجه امور اوست همچنانکه
ظاهر کلام جمعی است وایا در این حال میتوانند بخودش داد یا نه کسانیکه با وجود ولی تجویز کرده‌اند در این حال
نیز تجویز کرده‌اند واما کسانیکه در اینجا منع کرده‌اند نمیدانم که در اینجا تجویز کنند وبالجمله طفل ممیز
وغیر او که ولی دارد زکوة را بولی او میدهند واگر نه بکسیکه متوجه امور اوست که اعتماد باو باشد
واما بخودش نمیدهند واگر ولی بجهت او نیست میتوانند داد چیزی که صرف نماید در امور او اگر چه او کسی
باشد که متوجه امر او میشود مثلا بنابر اقرب وجایز است دادن زکوة بولی مجنون بجهت او میتوانند داد
زکوة را بسفیه اگر چه ممنوع باشد از تصرف در مالش وفرقی نیست میان زکوة فطره وغیر آن در جمیع انچه گفتیم
اضافه واز جمله مستحقین زکوة ابن سبیل است ومثل این است مسافر غریب که عبور کند بغیر بلاد خویش از بلاد خود
منقطع شده باشد ورجوع ببلاد خود او را ممکن نباشد یا احتیاجش در این بلاد از ابن السبیل مستحق زکوة
است وجماعتی مهمان را از ابن سبیل شمرده‌اند ولکن مراد از مهمان کسی است که داخل در تفسیر مذکور شده باشد
پس شکی نیست در آن واگر مراد هر مهمانی است اگر چه غیر مسافر وغیر غریب وغیر محتاج در غیر بلاد خود باشد اشکال
در صرف آن قوی نیست وبعضی گفته‌اند که کسیکه انشاء سفر میکند واراده آن کرده اگر چه در بلاد خویش باشد از ابن
سبیل

سبیل است پس بنابر این مسافر بودن شرط نیست در ابن سبیل ولکن محتمل در نظر انست که مسافر بودن شرط است
در ابن سبیل ومشروط است در سفر ابن سبیل که معصیت نباشد واما سهم ابن سبیل را باو نتوان داد ولکن شرط نیست سفر
طاعت باشد بنابر اقرب ویا با عدم علم حاصل شود بمباح بودن سفر او ویا باید برای او تا اعتماد شود ویا کافی است
در حکم باباحه سفر بجریان اتفاق او وحمل فعل مسلم بر صحت در آن اشکال است واقرب ثانی است که باطن معصیت
بودن سفر او پس مراعات احتیاط اولی است واگر مسافر قصد اقامه عشره نماید از ابن سبیل بودن بیرون
نمیرود بنابر اقرب بلکه اگر در حال اقامه قصد سفر نیز نداشته باشد مادامیکه مسافر میگویند او را زکوة میتوانند
داد وبجهت عدم صدق اسم سفر است پس هر کس را که مسافر گویند زکوة میتوان داد خواه سفر شرعی باشد قصر در
نماز باشد یا نه بعید باشد یا نه وخواه قصد او از سفر لغو وکرمی؟ باشد یا نه واگر حقیقت صادق نباشد
بر او اسم مسافر مستحق نیست واگر شک در صدق باشد اجتناب احوط است بلکه اجود است وفقر شرط
نیست در ابن سبیل بلکه میتوان باو داد اگر چه در ولایت خود غنی باشد بلی شرط است عجز او از تصرف اموال
بفروختن وغیر آن واحوط بلکه اظهر واقرب اشتراط عجز از قرض کردن نیز میباشد واگر ابن سبیل فقیر باشد از سهم
فقرا باو میتوان داد اگر چه عاجز از قرض وتصرف در اموال خود نباشد وشرط نیست در ابن سبیل که
مالک چیزی نباشد بلکه کافی است احتیاج او بعون سفر خواه غنی باشد وخواه فقیر واگر عاجز نباشد از تصرف
در اموال خود بفروختن وغیر آن لکن در آن مشقت شدید وحرج عظیم باشد مثل انست که عاجز باشد از آن
بنابر اقرب وجایز است دادن انچه محتاج است ابن سبیل بآن مثل خوراک وحیوان ونفقه وغیر اینها خواه
آلات برگشتن بر اهلش بوده باشد یا نه وکفش؟ احتیاجش نیز میتوان داد بنابر اقرب وبعضی منع کرده‌اند
از آن وآن ضعیف است واما آنچه زیاد از حاجت میتوان داد یا نه از بعض علما ظاهر میشود جواز آن وتصریح

کرده اند با آنکه اکر زیاده از کفایت حالش بعد از اتمام سفر باقی بماند از او بکیرند و بیو کیرد و تحقیق آنست
که اکر ابن السبیل محتاج مفتقر نباشد مکر در بلد زکوة پس جایز نیست زیاده از قدر حاجت دادن و اکر باز زیاده
باشد باید رد کند و بیو کیرند بنابر احوط و مراد بکفایت آن قدری است که لایق بحال او وقتی باشد اکر چه
کمتر از آن باشد و صریح توان سفر نمود بنابر اقرب و مرجع در معرفت کفایت عرف و عادت است
و او را واجب است مبادرت کردن بسوی وطن خود هر کاه مقصودش از سفر بعمل آمد و با تعجیل واجب است
بر این شخص مفروض که زکوة را بکیرد و مکر بقدر ضرورت از جمیع جهات نه آنکه زکوة را بکیرد و ده روز
در اینجا و پنج روز در آنجا مشغول بکار خود باشد و منزل او راست که غایت احتیاط را بعمل آورد و اکر
فقیر باشد مطلقا حق در بلد خود و وجوب مبادرت بر رجوع بسوی وطن و نکه داشتن زیاده از حاجت در بعض
معلوم نیست بلکه اقرب بخلاف آنست و اظهر آنست ابن سبیل میکیرد اکر صرف کند در غیر موضع آن بنابر
رد کردن بنابر اقرب و شرط نیست در ابن سبیل مومن بودن و اکر ابن سبیل فقیر باشد حتی در بلد خود از
سهم فقرا باو میتوان داد بنابر اقرب و اکر ابن سبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او بدون
قسم و بینه بنابر اجود و تصریح کرده اند بقبول قول او اکر حالی نداشته باشد و ادعا نماید تلف شدن
و دیکر از جمله مصارف زکوة فی سبیل الله است و از آن سهمی است از زکوة و در تفسیر آن خلافست اظهر و اشهر
آنست که آن عبارت است از هر چیزی که باعث تقرب بخدا توان جست و وجوه بر و خیرات و بعضی آنرا مخصوص
بمجاهدین و کسانی که در دیدبان و دفع کفار در سرحدها باشند و کسانی که مشغول اند بتعلیم امور دینی
بجهت مردم میدانند و معتمد قول اول است پس از امور خیری که جایز است صرف زکوة در آن کفن کردن مرده
اکر از مومنین باشند و ادا کردن قرض از میت مومن و حق مومن و حج کردن و اعانت محتاج نمودن اکر از مومنین
باشند

باشد و بنای مسجد و تعمیر آنها و ساختن آنها و عمارت حرم امام و اصلاح پلها و تعمیر راه و اعانت زوار و اعانت
محتاجین و بعضی توسعه بر زیارت نیز ذکر کرده اند و از آن جمله است اصلاح میان مردم بتباهی و اشتعال و بیا
داشتن نظام عالم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه هم چنانچه بعضی ذکر کرده اند و عمارت سقاخانها چنانچه
بعضی کفته اند و از آن جمله جهاد و اعانت مجاهدین و لکن در این زمان ساقط است و بجای آن میباشد
دفاع که شرعا بجان واجب شده باشد و منحصر نیست وجوه بر در این امور بلکه آن بسیار است و شرط نیست
که آن مال آلات رایج باشد شرعا بلکه کافی است در جان اکر چه بالعوض باشد و آیا شرط است در کسی که صرف
میشود باو این سهم از زکوة اینکه فقیر باشد پس اعانت نمیشود مکر زوار فقیر و حجاج فقیر و ادا نمیتوان
کرد مکر دین میت با حق فقیر و کفن نمیتوان کرد مکر میت فقیر را یا شرط نیست حق آنست که اکر قربت
بخدا میتوان جست باعانت زوار و حجاج غیر محتاج و ادای دین و کفن غیر فقیر پس فقر شرط نیست و کذا
شرط است و اظهر معظم علما مستفاد میشود این است که فقر شرط نیست پس باکی نیست که باین قایل شویم
لکن احوط مراعات فقر است و کسی که صرف میشود این سهم باو شرط نیست که عادل باشد و بلکه
همین که این شیء از امور است که تقرب بخدا جست شود جایز است صرف این سهم در آن و اکر این
محقق نشود جایز نیست و اکر ممکن نباشد صرف کردن غیر زکوة در سبیل الله جایز است او را حق
با صلح کردن بر جنس دیکر که بتوان آنرا صرف نمودن بنابر اقرب بلکه جایز است با امکان از صرف کردن
غیر آن نیز و اکر وجوه جنس متعدد باشد مخیر است در صرف جمیع و صرف در بعضی هر یک از افراد اکر
خواهد و از بعضی ظاهر میشود اولویت صرف در حق محتاجین   چهارم در بیان احکام زکوة بدانکه شبهه
و خلافی نیست در آنکه زکوة موقوف است بر نیت خواه زکوة فطره و خواه غیر آن و شرط است در نیت قصد

قربت واما نیت وجوب در واجب واستحباب در سنت اگر تعیین موقوف بآن نیت نباشد شرط نیست
بنابر اقوی لکن احوط است وهم چنین شرط نیست قصد کردن اینکه این زکوة مال است یا فطره اگر تعیین
موقوف برین نباشد بنابر اقوی واگر موقوف باشد بر نیت وجوب یا استحباب پس واجب میشود آن نیت
وهم چنین در تعیین فطره یا زکوة مال اگر تعیین زکوة موقوف باشد بر آن واجب میباشد وشرط نیست نیت اداء
وتلفظ بنیت ونیت آن چیزی که زکوة برو واجب شده ضرور نیست پس لازم نیست که نیت کند که این
زکوة از گندم است یا جو وهم چنین در غیر اینها وتصریح کرده اند بعضی که مقتضای کلام کسانی که تعیین
جنس را لازم میدانند این است که فرق نیست میان آنکه اجناس متعدده در ذمه او که زکوة آنها واجب
شده باشد یا نه ومیان آنکه آن زکوة فرع آن متعدد باشد مثل آنکه چهل گوسفند داشته باشد وپنج شتر
که در ذمه او یک گوسفند میباشد یا مختلف باشد مثل آنکه نصابی از طلا مثلا داشته باشد ونصاب
دیگر از گوسفند پس اگر اخراج از جنس غیر متعدد او است صحیح است واگر مالک زکوة را بفقیر میدهد باید
نیت کند واما اگر وکیل کند دیگری را در دادن زکوة پس اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت کند ووکیل
نیز در وقت دادن نیت کند صحیح است واما اگر خود در وقت دادن بوکیل نیت بکند ووکیل نکند مثل
آنکه بقصد زکوة وبا نیت چیزی بدهد بوکیل وبگوید که این را ببر بارباب زکوة ووکیل نگوید که این چیز بابت
است پس در صحت آن زکوة خلاف است وعدم صحت احوط است واما اگر عکس باشد که وکیل نیت کند نه مالک
مثل آنکه مالک بگوید زکوة مال را اخراج کن پس وکیل اخراج کند در زمانی که مالک مطلع نشود یا آنکه
با آنکه بگوید تصرف کن در مال من بهر نحوی که خواهی پس وکیل زکوة را اخراج نماید با نیت پس در صحت آن
نیز خلاف است وقول بصحت اقرب است واگر قصد کند آنچه را اخراج میکند دادن بشخص معینی میتواند که باو

ندهد

ندهد وبغیر او بدهد ما دامی که مستحق اول مالک آن نشده باشد اما افضل دادن باول است
چنانچه بعضی گفته اند وواجب نیست در اخراج زکوة ودادن بمستحق آنکه مالک خود مباشر آن شود
بلکه جایز است در آن نیابت بی اشکال وبعضی از علما واجب میدانند که در زمان غیبت زکوة را
بدهد بمجتهد امین جامع الشرائط که علما باهلش بدهد واین احوط است لکن عدم وجوب آن وجواز دادن
مالک باهلش اقوی است ولکن مستحب است دادن بفقیه مزبور ومراد از فقیه مامون کسی است که با آنکه
محتاج نیست بحیل شرعیه حقوق را اخذ ننماید وبنابر مختار میتواند مالک زکوة را بدیگری بدهد که او
بمستحق برساند پس صرف زکوة از جانب او بوکالت است که صحیح است در آن وکالت وقول بمنع توکیل در زکوة
ضعیف است بلکه صحیح است وکالت در اخراج اگر چه خود مالک آنرا قبض نکند که بوکیل بدهد بنابر اقوی
وبعضی عدالت وکیل را شرط میدانند وآن احوط است وقول وکیل در کردن آنچه وکالتی بآن تعلق یافته
معتبر است ودر زکوة شرط صحت در دفعه نیت در زکوة فطره ونذر مال ... که کلام بعضی مشعر است باشتراط
صحت روزه بدادن فطره وآن ضعیف است ودر صحت وکیل کردن مستحق غیر خود را در اخذ زکوة خلاف است
صحت است وخمس نیز مثل زکوة است پس مستحق میتواند وکیل کند دیگری را در اخذ خمس وواجب نیست اعلام کردن
فقیر باینکه آنچه باو میدهد زکوة است خواه ندانستن از حال فقیر که بعد از اعلام قبول نمیکند باشد یا خواه زکوة فطره
باشد یا غیر آن اما اعلام جایز است بنابر اقرب پس حکم آنکه در آن اهانت وذلت مؤمن باشد پس احوط ترک است واگر
آن مستحق کسی باشد که صاحب عزت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه باو بدهد بقصد زکوة اما
بقصد صله وهدیه جایز نیست واگر زکوة را بمستحق بدهند اگر آن مستحق مبتلا باضطرار باشد ودفع اضطرار منحصر
در اخذ زکوة باشد جایز نیست او را امتناع اگر نقص آن والا جایز است ولکن احوط عدم امتناع است تا ممکن

باشد و اگر ادای دین و نفقه بر زوجه مضطر باشد در اخذ زکوة و در نیست حکم بوجوب اخذ بلکه در وجوب اخذ
هر جا که موقوف باشد تحصیل واجب مطلق بر آن و اگر مالک زکوة را بمستحق بر ساند مکروه است که دوباره بخرد آنرا مالک
شود اختیارا اما حرام نیست و ظاهر این است که جمیع صدقات چنین باشد حتی صدقه مستحبه و لکن خمس و هبه چنین نیست
و فرقی نیست در کراهت مالک شدن دوباره میان آنکه بخریدن باشد یا بهبه یا بصلح یا باجره بر عملی یا غیر آن
باشد و باکی نیست بر برگشتن آنچه را تصدق داده بسوی آن بلا قصد اختیار مثل ارث یا ضیافت یا وکیل او که در وکالت
او بر بنحو عموم بوده یا عدم علم کسی که این از صدقه او است پس اگر بی اختیار بسوی او برگشت باقی گذاشتنی
آن بر ملک خود مکروه نیست و مستحب نیست اخراج آن از ملک خود و مکروه نیست صادر استعمالات غیر تملک مثل
اگر فقیری که صدقه را گرفت اذن دهد مالک را بخوردن جایز است بی کراهت و وکیل در اعطا مثل مالک است
پس جایز است او را خریدن آن از مستحق مثلا بلحن کراهت و مستحق که تا اندازه هیچ چیز از موونه سال نیست جایز
است که باو بدهند از زکوة آنقدری که غنی شود و زیاده از آن فقط اگر یکدفعه باو بدهند و اگر فقیر صاحب کسب
باشد لکن کسبش وفا بموونه سالش نمیکند بلکه وفا ببعض آن میکند آیا جایز است که باو بدهند زیاده از غنی
شدن او یا نه بلکه باید بقدر تتمه موونه سال باو بدهند در آن خلاف است اصح جواز دادن زیاده است و لکن
احوط ترک است و همچنین است کسی که صاحب کسب نباشد لکن بعضی از موونه سال را داشته باشد و اگر
فقیر را بدهند باو چیزی که کمتر از موونه سالش میباشد جایز است که دوباره باو بدهند آن قدری که غنی شود
و زیاده از آن نیز جایز است و بالجمله جایز است که بمستحق بدهد زیاده از غنی مطلقا خواه زکوة فقط باشد یا مال دیگر
نیست در عدم وجوب بسط زکوة بر همه اصناف هشتگانه و بر همه مستحقین بلکه جایز است که بیک صنف بدهد
یا بیک نفر از یک صنف بدهد یا بیک نفر از هر صنفی و لکن قسمت بر همه اصناف با امکان افضل است

اینست

١٢٠

اینست که از هر صنفی جماعتی بر ساند و مساوی قرار دادن فقرا در قدری که میدهند واجب نیست و بعضی
واجب میدانند که اهل فضل را زیادتر دهند و بعضی تفاوت فقرا بحسب دیانت و بصیرت و طهارت لازم میدانند
معتمد است عدم وجوب است و مستحب است تفضیل و کسی که سوال نمیکند بر کسی که سوال میکند و همچنین تفضیل خویشان
بر غیر و بعضی گفته اند که مستحب است تفضیل کسانی که صاحب فقه یا عقل یا ورع یا بصیرت در دین باشند
داشته باشد و اگر فقیه زکوة را از مالک بگیرد واجب نیست دعا کردن او بسوی مالک و بر وکیل نیز واجب نیست
و بر فقیر نیز واجب نیست دعا کردن او بجهت مالک و بر وکیل نیز واجب نیست بر فقیر نیز واجب نیست و تصریح
کرده اند باستحباب آن بر فقیر و مستحق و دعا بجهت مستحقین مخصر بلفظ معینی نیست و اگر مالک زکوة را از بلد خود
نماید بغیر آن اجرة نقل بر او میباشد خواه آن نقل واجب باشد یا جایز نیست سادات و بنی هاشم را
گرفتن زکوة که واجب است در شرع بالذات از غیر بنی هاشم و جایز نیست دادن آن باشان اگر متمکن از خمس
باشند پس شرط است در مستحق که زکوة هاشمی نباشد و اشکالی نیست در اینکه کسی که از جانب پدر و مادر
نسبا منسوب بهاشم باشد از بنی هاشم و از سادات است و حرام است بر او زکوة و اما اگر از جانب مادر
تنها از سادات باشد در حرام بودن زکوة بر او اشکال است اقرب حرمت است و اقرب عدم حرمت زکوة
است بر اولاد مطلب که پسر عم هاشم و برادر هاشم و عم عبد المطلب و فرقی نیست در زکوة که غیر بنی هاشم
حرام است میان آنکه از حصه فقرا باشد یا از فی سبیل الله یا غیر اینها از سایر حقها و میان آنکه زکوة حلال
باشد یا فطره و حلال بجواز اخذ زکوة از حصه غارمین بجهت سادات ضعیف است و جایز است که هاشمی زکوة را
از هاشمی بگیرد خواه دهنده و گیرنده از یک صنف باشند مثل اینکه هر دو از اولاد بنی طالب باشند یا از دو صنف
باشند مثل آنکه یکی از صنف ابی طالب و دیگری از اولاد عباس عم پیغمبر باشد مثلا و همچنین فرقی نیست میان

اگر هر دو از پدر و مادر از سادات باشند یا یکی از پدر تنها و دیگری از پدر و مادر از سادات باشند و اما
اگر زکوة دهنده از جانب مادر سادات باشد نه از جانب پدر جایز نیست بگیرد زکوة او را کسی که از جانب پدر
از سادات است بنا بر اقرب و احوط مختار است هاشمی با وجود خمس و زکوة هاشمی هر یک که خواهد و لکن افضل
گرفتن خمس است درین حال و اگر کفایت نکند او را گرفتن یکی هر دو را میتواند گرفت و جایز است هاشمی را که گرفتن زکوة
مثل خودش بقدر زیاده از خرج یکساله غیر او میگرفت بنا بر اقرب و غیر هاشمی را نیز جایز است او را گرفتن زکوة
غیر هاشمی و احوط این که زیاده از قدری که میتوانند بر او جایز است باو ندهند و جایز است دادن زکوة غیر بنی
هاشم از بنی هاشم و اما ملحق میشود بزکوة مفروض جمیع صدقات واجبه پس حلال نیست و بنی هاشم اگر از غیر
بنی هاشم باشد یا حکم مختص بزکوة است در آن خلافست و مسئله محل اشکالست لکن قول اول در کمال
قوتست با آنکه احوط است و ازین قبیل است صدقه که نذر کرده باشد یا بعهد بر خود واجب کرده باشد
یا بکفاره یا عهدی واجب شده باشد و بعضی ازین قبیل شمرده اند صدقه را که وصیت بآن شده باشد
و در آن اشکال است بلکه اقرب این است که این ازین قبیل نیست و اگر صدقات واجبه از هاشمی باشد
جایز است دادن آن را هاشمی مثل زکوة واجب و اما زکوة فطر پس شکی و شبهه در وجوبش نیست و شرط است
در آن عقل و بلوغ و حریت و مغنی بودن پس بر دیوانه و طفل و بنده و فقیر واجب نیست و قول بوجوب بر فقیر
ضعیف است بلی بی مشقت بر او اخراج از برای خود و عیال خود مقتضای بعضی از اخبار و کلام بعضی از
علما ابرار این است که اگر بر او یکسال باشد صاحب دعوی کردند بر عیالش و تصدق مینماید و اگر بعضی
از عیالش صغیر باشد بعضی گفته اند که ولی او متوجه میشود از او در آن اشکالست و احوط ترک آنست
حد غنای که موجب وجوب زکوة فطره میشود خلافست بعضی گفته اند که آنست که مالک باشد چیزی که زکوة

دراه

در آن واجب است و بعضی گفته اند که مالک باشد قوت سال خود را بالفعل یا بالقوه و این قول اقوی است
لکن مراعات احتیاط اولی است **فصل** در خمس است و آن حقی مالی باشد که بنی هاشم از مستحق میباشند
و آن از واجبات عظیمه و فرایض مؤکده و وجوب شرعیه آن ثابت است بنظر قرآن و صریح اخبار
و اجماع علماء ابرار و تأکید در ادای آن و منفعت و برکت آن بسیار است و اکثر ناس مبتلی باین مظلمه میباشند
و کسانی که اثر امانت جزئی از آن حق را بر گردن خود نگذارند قلیل و کسانی که با اهلش رسانند اقل قلیل اند
حکمتها بالقضا الهی است که تکالیف ناس را بطرق مختلفه از مالیه و بدنیه و قلبیه و غیر ذلک مقرر
فرموده تا مطیع از عاصی ممتاز شود زیرا که عبادات و تکالیف بدنیه از قبیل نماز و روزه و حج
خرج نیست اکثر ناس قبول میکنند و بجا میاورند اما تکالیف مالیه چون بجهت محبت دنیای دنیه
که در دلها دارند و دنیا کم کسی است که ببیله بعینه مثل مال و جان خود را از برده کار در نفسه
در مثلک خرج نماید و لهذا اکثر مردم در دادن زکوة و خمس اهمال و ارتکاب سهل و سبک شمارند تا آنکه
میروند از دنیا و مظلمه فقرا و سادات بر ذمه ایشان میباشد حتی آنکه در حدیث وارد شده که بدترین
احوال مردم وقتی است که صاحبان خمس بر میخیزند در هر یک در مقام طلب خود عرض میکنند یا رب
خمس یعنی بر ... مثل خمس من که مقرر آن را احق من قرار دادی و سزاوار بود که اگر حق تعالی حقی
بجهت ایشان قرار نداده بود مردم اولاد پیغمبر خودش بچشم تکریم ... و ایشان را بر خود و عیال خود مقدم
دارند نه آنکه حق ایشان را غصب نموده ایشان را گرسنه و برهنه گذارند و اگر فقرای ایشان را ببینند
بتوهم آنکه مبادا از ایشان باشند باید بدهند حال ایشان بهم ... راضی ... کنند فنعوذ بالله من
شرور انفسنا و سیئات اعمالنا علی ای حال چون آثار احکام بسیار است بیان میشود قلیلی از آن تا کافی

که طالب خلاص راه از او اشنید بدانکه خمس در چند چیز واجبست اول غنیمتی است که از دار الحرب بغنیمت
میبرند و اشکال در وجوب خمس در آن نیست اگر محاربه با کفار باذن امام باشد دوم از امور که خمس آن
واجب است معادن است و در تفسیر معادن خلافست بعضی گفته‌اند که هر چیزی است که از زمین بیرون
آید از چیزهای که از جنس زمین نیست از امور که انتفاع آن قیمتی است و تفاسیر دیگر نیز شده اگر معدن
در زمین صاحبی باشد خمس از ایشان باید بارباب خمس داده و باقی از برای کسی است که آن از دیگر اگر در ملکی باشد.
خمس مال ارباب خمس است و باقی مال صاحب ملک است و جمعی تصریح کرده‌اند که ذمی نیز واجب است
بر او خمس دادن در معادن و آنچه گفته‌اند نیکو است اگر ثابت شود که او مالک میشود از او جمعی منع کرده‌اند
از عمل کردن او در معادن و بعضی گفته‌اند که اگر عمل کرده مالک شود بیرون آورده و خمس را عوض میکنند
و ظاهر در نظر این است که جایز است عمل کردن او در معادن و لکن [illegible] سال در وجوب خمس در معادن
معتبر نیست بلکه واجب در وقتی که مالک میشود از او بعضی واجب میدانند اخراج خمس آن را فورا و لکن اقوی
عدم وجوب فوریت است اگر چه احوط فوریت است و اگر طفل چیزی از معادن بیرون آورد جمعی خمس آن را واجب
میدانند و باکی نیست حکم بوجوب بر ولی او باید اخراج کند از جانب او و فرقی نیست میان زن و مرد و حر و عبد
و ظاهر این است که خمس تعلق میگیرد بآن عینی که بیرون آورده نه بقیمت آنکه بیرون آورده و ظاهر کلام جمعی
آنست که مستحق مالک میشود قدر خمس را بمحض بیرون آوردن از معدن و شریک میباشد در آن عین تا آنکه
مال مجموع را مالک شود واجب باشد بر او اخراج خمس از عین و در آن اشکال است لکن مقتضای قواعد
عدم جواز تصرف در معادن بنحوی که مجموع را تلف نماید و عدم جواز قسمت خمس است لکن مشکل میشود در جواهر
و چیزهای که تقسیم آن را فاسد میکند و جواز اخراج قیمت در این جا در غایت قوت است و اگر بنای مکاتب آورد

از معادن

از معدن چیزی را مالک شود واجب است او را اخراج خمس مثل آنکه وجوب خمس در معادن بعد از
اخراج مؤنه است و آیا معتبر است نصاب بر تقدیر شرط بودن در وجوب بعد از مؤنه یا نه معتمد اول است
و فرقی میان اقسام معادن نیست و بعضی گفته‌اند که اگر کسی را اجیر کند که بیرون آورد از معدن آنچه بیرون
میآورد از مستاجر است و اگر اجیر نیت ملکیت خود نماید مالک نمیشود و خاکی معدن را اخراج نموده خمس
چیزی نیست مگر بعلم بمساوی بودن بنابر اقرب و شرط نیست در وجوب خمس در مقام مؤنه اخراج خود و عیال مثل
منافع تجارت و اشکالی نیست در اینکه طلا و نقره و آهن و مس و جیوه و سرب و روی و زیبق و غیر آن و کبریت
و مومیا از معادن است و هم چنین یاقوت و زبرجد و لعل و فیروزه و سرب و عقیق و نمک و زاج و غیره
و زرنیخ از معادن است بی اشکال و بعضی تصریح کرده‌اند باینکه گچ و سنگ آسیا و گل سرشور و [illegible] نیز
از معادن است و بعضی را تأمل است در آن و اگر اخراج خمس از معدن نشود تا آنکه سکه زنند یا زینت
سازند اعتبار خمس در اصل آن میشود و بنابر این حکم مکاتب متعلق میکرده و در اعتبار نصاب بیست
خمس نسبت بمعادن خلافست احوط عدم اعتبار و اقرب اعتبار است و در تعیین قدر نصاب خلافست
اقرب این است که خمس واجب نیست در معدن مادامی که بیست دینار نرسیده و بعد از رسیدن بیست
دینار خمس واجب میدانند و دوم بیست دینار اعم از عین یا قیمت است و بعضی تصریح کرده‌اند بوجوب خمس
اگر بیک دینار رسد و اقرب اولیست که این کافی نیست در وجوب خمس و ظاهر این است که با بلوغ قیمت
آن بعد از اخراج به بیست دینار بس و آیا معتبر رسیدن باین قیمت در وقت اخراج یا بعد از اخراج
[illegible] در آن اشکال است و ترک احتیاط نشاید و اگر مختلف شوند کافی که قیمت میکند یا در بعضی
بلاد بآن مبلغ قیمت داشته باشد کردن بعضی حکمش مثل اختلاف در نقص است و خواهد آمد

واقرب این است که شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون میآورد از معدن بحد نصاب اگر چه آن اخراج بیک
دفعه بوده باشد پس اگر بیرون آورد آنرا در چند دفعه پس اگر مجموع بقدر نصاب باشد خمس واجب است اگر
چه میان هر دفعه مدتی فاصله شود و اگر جماعتی شریک باشند در بیرون آوردن از معدن پس شرط است
در وجوب خمس رسیدن حصه هر یک بقدر نصاب و شرکت متحقق میشود باجتماع بر کندن و حیازه نه بنیت
واجود این است که شرط نیست در رسیدن بنصاب اینکه آنچه از معدن بیرون میآورد از یک جنس باشد
پس نوعی را بیرون آورد که کمتر از نصاب باشد و نوعی دیگر نیز کمتر باشد ولکن مجموع بقدر نصاب باشد
خمس واجب است از اموریکه خمس در آن واجب است گنج است و عبارات علما در تفسیر گنج مختلف است حق
آنست که آنچه را در عرف گنج میگویند حقیقت خمس در آن واجب است و اگر شک در صدق گنج باشد واجب
نیست لکن احوط است و شرط است در وجوب خمس در گنج نصاب و در تفسیر آن خلافست معتمد آنست که بیست
دینار است در طلا و دویست دینار است در نقره و اگر غیر طلا و نقره باشد معتبر قیمت نیست و در قیمت هر یک
که بوده باشد بنا بر اقوی و احوط بدفعات بیرون آورده باشد ولکن بقدر نصاب باشد خمس واجب است
بنا بر اجود و احوط مثل معدن و اگر جمعی شریک باشند معتبر رسیدن حصه هر یک است بقدر نصاب
و اتحاد نوع در اینجا نیز شرط نیست بنا بر احوط و گذشتن سال نیز شرط نیست و احوط وجوب خمس است و او
علم ضرورت است خمس در اینجا نیز بعد از مؤنه است بلکه معتبر نصاب بعد از مؤنه است بنا بر اجود
و فرقی نیست میانه آنکه آن شخص که گنج را بیرون میآورد مرد باشد یا زن مسلم باشد یا کافر کبیر باشد یا صغیر
لکن ولی باید خمس مال او اخراج نماید و فرقی میانه عاقل و دیوانه نیز نیست و در اینجا نیز ولی اخراج خمس میکند
و فرقی میانه اقسام گنج از طلا و نقره و مس و سرب و غیرها نمیباشد و مصرف خمس در اینجا مصرف آنست غنیمت

ومؤنه

ومؤنه خود و عیال او در سال در اینجا استثنا نمیشود و جماعتی تصریح کرده اند که اگر اجیر کند کسی زمین
مباح را بحفر زانیه بجهت دیوار گنج پس آنرا بیابد گنج مال آن کس است که اجیر کرده و اگر بجهت غیر آن اجیر کرده
بوده مال اجیر است و خمس در اینجا نیز تعلق بعین میگیرد و نه بنقد پس در آن اخراج قیمت آن جا نیز نمیباشد مگر
در جواهر مثل آن که بر تقسیم فاسد شود پس جواز بنحت در غایت قوت است و اگر گنجی در دار الحرب بیابد
مال کسی است که آنرا دیده مطلق اگر چه مالک آن مشتبه باشد که آیا مسلم است یا کافر خواه اثر اسلام داشته
باشد یا نه و اگر در زمینی مباح از دار الاسلام بیابد و اثر اسلام بر او نباشد واجب است خمس و مال
باقی کسی است که دیده و اگر اثر بر او باشد در آن خلافست و مسئله محل اشکال است اقوی وجوب خمس است
و مال باقی از او نیست که آنرا دیده و بنا بر این اما در مالی است که علم یا ظن نداشته باشد که آن مال مسلمانی
است یا آنکه اگر ظن داشته باشد بآنکه مال مسلمی است نیز مال او میباشد بعد از خمس و تحقیق آنست
که اگر علم دارد که مال غیر مسلم یا مسلم است که منقرض شده مثل آنچه در زمینی که خرابه است میباشد
غالبا یا آنکه میداند که مال مسلم است که نمیتواند باو برساند بوجهی از وجوه پس ظاهر این است که خمس
و ما باقی از او ست و اگر میداند که مال مسلمی است که میتواند باو برساند ظاهر آنست که تصرف در آن
جایز نباشد و خمس واجب نیست و اگر بیابد چیزی را که مدفون است در زمینی که آنرا مالکی نیست و آنرا
گنج نمیگویند ظاهرا این لقطه میباشد باید آنرا تعریف کند نزد جمعی از اصحاب ولکن معتمد آنست که لقطه
نیست بلکه مال کسی است که آنرا دیده قلیل باشد یا کثیر در دار الاسلام باشد یا نه اثر اسلام داشته
باشد یا نه لکن اگر علم داشته باشد بصاحب آن بخصوصه یا علم دارد که میتواند باو برساند مال او
نیست و اگر بر روی آن زمین افتاده باشد لقطه است و اگر در بیابان بیابد چیزی را از اموال کسی

است که اثر ادیم میتوان از آن تصرف کند بی تعریف قلیل باشد یا کثیر طلا و نقره باشد یا غیر مسکوک باشد
یافته در دار الحرب یا در دار الاسلام خواه بداند که مال مسلم است یا مال حربی حکم اکثر بداند که مال مسلمان معین
است پس واجب است دادن بصاحب مال خواه آن مال یا مالکی باشد یا نه خواه بر روی زمینی بیابد یا بزیر
زمین خواه اثر اسلام داشته باشد یا نه خواه آن بیابان و صحرا در فنری یکی شهری یا دهی باشد یا در کوزه
و جابة باشد یا در انبانه باشد یا نه و اقرب عدم وجوب خمس است در اینجا اگر اسم کنج بر آن اطلاق نشود
اگر چه احوط است و اگر در خرابه که اهلش هلاک شده است بیابد چیزی آن از برای اوست و خمس در او
واجب نیست و فرقی میان قلیل و کثیر و کنج و غیر آن و پوشیده و غیر آن و طلا و نقره و غیر آن نیست خواه از خرابه
در صحرا باشد یا در غیر صحرا خواه بداند که مال کسی است که مال او محترم نیست یا نداند بلی اگر شناسد صاحبش را
باید بصاحبش برساند و فرقی نیست نیز میان آنکه در دار الحرب یا در دار الاسلام و میان آنکه اثر اسلام
بر آن باشد یا نه بنا بر اقرب لکن با اثر اسلام جمعی از علما قطع کرده اند و آن احوط است و اگر بداند که آن از
مال یکی از ساکنین در بلاد است که در آن نوع است یا مال دیگری از مستحق دینی در خرابه است اما ممکن نیست که او را
باو برساند و ممکن نیست که او را بشناسد در مالک شدن در اینجا اشکال است لکن احوط است و اگر
آنرا یکی بگوید خمس در آن واجب نیست بنا بر اقرب و شرط است علم بهلاک اهل آن قریه و خرابه و منقطع
شدن ایشان بنا بر احوط و اجود و بشایع ظنی ثابت نمیشود و اما بشهادة عدلین ثابت میشود بنا بر اقرب
سیم از امور یکه خمس در آنها واجب میشود آن چیز است که بغوص و فرو رفتن در آب بیرون آورند از آب
از چیزهای که در آب خلق میشود و میتوان آنرا مالک شدن شرعا اگر از حیوانات نباشد و اشکال نیست در وجوب
خمس در آن و شرط است در آن نصاب و در تعیین نصاب آن خلافست اقوی آنست که یک دینار است و اکثر کسانی

که قیمت

که قیمت آن از امید اند مختلف میشوند پس بعضی گویند بحد نصاب است و بعضی گویند نیست احتیاط اخف
بقول اکثر است و اگر در مکانی قیمت آن بقدر یک دینار باشد و در جای دیگر نباشد آیا خمس ساقط میشود
یا نه احوط و اجود سقوط است و در زبرجد اگر یک دینار باشد نصاب نیست بلکه خمس در آن واجب است
اگر چه قلیل باشد و موقوف نیست وجوب خمس در این مقام اخراج مؤنه سال هم چنانکه در غوص که بر خارج است
خمس در غوص صغیر هم واجب است ولی باید آنرا اخراج نماید و هم چنین در مجنون بنا بر اقوی و واجب است
بر مملوک مطلقا در غوص او خواه قایل شوند باینکه مالک میشود یا نه و بعضی گفته اند که ولی او باید اگرا
اخراج نماید و در آن اشکال است و احتیاط اولی است و فرقی میان مرد و زن و خنثی و مسلم و کافر نیست و اگر
در چند دفعه باهم بقدر نصاب آید خمس واجب است بنا بر احوط و احوط در اگر چه دفعه کثیر از نصاب باشد و اگر
چه میان هر دفعه فاصله متمادی باشد و اتحاد نوع شرط نیست بنا بر اجود و مصرف خمس غوص مصرف
خمس غنایم است و آیا غوص در چاهها و نهرها و دجله و بغداد و غیر آن ملحق میشود بغوص در دریا یا نه
در آن اشکال است اقرب عدم الحاق است چهارم از امور یکه خمس در آن واجب است ارباح
منافع تجارات و زراعات و صنعتها است و واجب است خمس در آنها بنا بر اشهر و اظهر و لکن بعد
از مؤنه و اخراج مؤنه سال خود و عیال واجب النفقه خود بی اشکال بلکه اقرب اخراج مؤنه عیالیست
که مستحب است یا مباح است نفقه او پس خمس واجب نیست مگر بعد از وضع آن و اگر کسی را عیال خود قرار
داده باشد بجهت عمل احراری مثل ساز زدن یا غنا کردن یا نحو آن پس در استثناء مؤنه او اشکال است و
احتیاط را نباید ترک کردن و دینی که پیش از ظهور ربح بوده باشد یا در همان سال که ربح ظاهر شده
بهم رسیده از ارباح استثنا میشود و بعد از وضع آن خمس واجب میشود خواه صاحب آن مطالبه نماید یا

یا راضی به تأخیر باشد بنا بر احوط و امّا اگر دین بوده باشد از آنکه دفعهٔ زیاده از یکسال بوده باشد
احوط عدم استثناء آنست بلکه عدم استثناء خالی از قوّت نیست و امّا دینی که بعد از آن سال متلکی و عارض
شده پس مستثنا نمیشود و حقوق واجبه که به نفس مال تعلق میگیرد اگر پیش از ظهور نفع و ربح یا در همان
سالی که ربح ظاهر شد بر ذمّهٔ او تعلق گرفته باشد و همه بر وصله و فعلی که به دیگران میکند که لایق
بحال او بوده باشد از مؤونه میباشد بنا بر احوط و هم چنین آنچه را که ظالم از او میگیرد از روی جبر مثل
آنرا بما بایشان از جهت دفع ظلم و هم چنین آنچه را صرف میکند در حج واجب اگر وجوب آن در سالی
که ربح ظاهر شده واجب شده باشد و اگر تمکن از حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤونه آن از ارباح
اخراج نمیشود و الحاق آنچه صرف میشود در راه حج مستحب یا سفرهای زیارت و طاعت و سفر حج
واجب خالی از قوّت نیست و اگر حج واجب را ترک کند اخراج مؤونه آنرا از ارباح و منافع بعضی بدون آن
تأمّل دارند و عدم اخراج احوط است و بعضی تصریح کرده اند که آنچه را صرف میکند در جنگ از مؤونه سال
اوست مراد ایشان شاید جنگ واجب یا مستحب باشد و تصریح کرده اند بعضی که آنچه را ابطال قد مثل
از مؤونه است و تصریح کرده اند جمعی باینکه آنچه ضبط میشود و تزویج از مؤونه است مقتضای کلام ایشان
آنست که فرقی نیست میانه اینکه مضطر باشد بآن یا نه متعلقه باشد یا نه بلکه احتمال دارد که متعه
نیز داخل آن باشد و بالجمله اشکال نیست در اینکه مؤونه تزویج از مؤونه مستثنا است فی الجمله و قیمت جاریه
و خادم از مؤونه است بنا بر احوط خواه کنیز بجهت خدمت بخرد یا اینکه تمتع از او ببرد و قیمت حیوانی
که محتاج بآن میباشد مثل اسب سواری که لایق بحال اوست از مؤونه است بنا بر احوط و هم چنین قیمت
جامه که میخرد و ظاهر اینست که قیمت کتابی که محتاج است بآن از مؤونه است بعضی گفته اند که اگر تجارت او

خسران

خسران و ضرر کند ربح را بعضی در آن بازاء آن حساب میکنند امّا اگر ربح یا مال تلف شود ربح را بپای آن حساب
حساب نمیکنند و بعضی تأمّل در آن دارند و در آن تأمّل بجاست پس عدم جبر و حساب نمودن ربح است
بازاء خسران و مراد بمؤونه در اینجا مؤونه سال است پس کسی از سال کفایت نمیکند و ابتداء سال وقت
ظهور ربح است و معتبر در مؤونه میانه روی است که لایق بحال اوست بدون اسراف و تنگ گرفتن
و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده روی کرده بپای او حساب میشود و اگر تنگ گرفت مخارج خود را تنگ
گرفت وضع مینماید بنا بر احوط و مرجع در معرفت مؤونه عرف و عادت است هر چه مؤونه گویند حقیقة
مستثنا است مگر اینکه حرام باشد که مستثنا نیست قطعاً و امّا اگر مکروه باشد و داخل در مؤونه باشد
در استثناء آن اشکال است احوط عدم است و اقرب استثناء است و اگر ربح و منفعت بتدریج حاصل
شود در سال چنانچه غالب چنین است خواه از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده از برای
هر کدام سالی است بانفراده و بعضی گفته اند که مؤونه در مدتی که مشترک است میان سبب که اوّل
سالش بعد از سبب سابق است تقسیم بر هر دو بعد از اتمام سال سبب اوّل از بقیه سال سبب دوم
مؤونه آن زمان از سبب ثانی است و ظاهر کلام او وجوب تقسیم مؤونه است و در وجوب آن اشکال است
لکن احوط است و اگر اصل مالی دیگر بوده باشد که خمس بر آن نباشد یا بجهة اینکه خمس آن را داده
یا باعتبار اینکه بسببی منتقل باو شده که نباید خمس آنرا داد مثل میراث و هبه پس آیا مؤونه که استثنا می
شود از این مال است پس از ارباح و منافع تا باید خمس داد بدون اخراج مؤونه یا اینکه مؤونه از ارباح میکند
پس اگر فرض شود که ارباح مساوی با مؤونه است خمس واجب نمیشود یا اینکه باید مؤونه را از هر دو حساب
نمود در آن خلاف است و مسئله محل اشکال است اشد اشکال و ترک احتیاط را نباید نمود و احوط از همه

احتمال اولی است بنا بر احتمال ثالث و اگرچه قول دوم که بعد استثنای مؤنه از نفع بوده باشد قوت
دارد و اگر انتفاع او جمله شغل بوده باشد که هر یک را نفع بوده باشد مثل کسب و زراعت و
تجارت احتیاط آن است که حساب نمایند که مؤنه هر یک که خواهد باید بهر قسمت نماید و واجب است
خمس در ارباح جمیع مکاسب اگرچه از اقسام زراعت و تجارت و کسب نباشد و واجب است خمس در چیزی که عاید
میشود از نگاه داشتن هیزم کشی و سقایی و علف فروشی و اجاره گرفتن و نحو آن و قول بعدم وجوب خمس
در اینها ضعیف است خمس در اینها بعد از اخراج مؤنه است و در ارباحی که خمس در آنها واجب میشود نصاب
ندارد بلکه هر چه زیاده از مؤنه آید باید خمس آن را داد اگرچه قلیل باشد و واجب است خمس در غلات
و زراعات که زکوة در آنها واجب است بعد از اخراج زکوة و حق سلطان و مؤنه زراعت بنا بر احوط و
خمس در ارباح بنا بر مثل خمس غنایم بر شش قسمت میشود و مختص بامام ع نیست و قول بخلاف این ضعیف است
و وجوب خمس در ارباح ثابت است [illegible] فرقی نیست میان حصول نفع و ربح که بیع بوده
باشد یا بصلح یا باجاره یا بعطایه یا بشراکت یا غیر اینها و در مضاربه خمس بر عامل و مالک بعد از
اخراج مؤنه است و در شرکت بعد از اخراج مؤنه هر یک از ایشان اگر ربحی در معامله حصه
حاصل شود واجب است خمس بعد از امضاء آن معامله بنا بر احوط و اگر معامله کند بنسیه تا بعد آن ربح
بوده باشد وجوب خمس بعد از رسیدن عوض است نه در وقت معامله بنا بر اقرب و شرط نیست در
وجوب در ارباح [illegible] و اگر [illegible] مال [illegible] در اثنای سال [illegible] از دیگر جایی
خمس از او ساقط نمیشود لیکن بر او بدهد بنا بر احوط و بلوغ و عقل شرط است در وجوب خمس
در این قسم پس اگر بجهت طفل یا دیوانه نفعی از تجارت و یا زراعت حاصل شود خمس بر ایشان نیست و اما

بجنون

بجنون ادواری که گاهی دیوانه است و گاهی عاقل بر او واجب است خمس و این قسم خمس واجب است بر کفار و بعضی
و اگر کافر دین خود را قبول کند در سقوط این تکلیف از او مثل سایر تکالیف اشکال است احوط عدم سقوط است
و اما واجب است بر عبد بنا بر مقتضای تحقیق آن است که اگر گوییم او مالک میشود واجب است بر او و اگر گوییم
که مالک نمیشود در حکم بوجوب اشکال است و بالجمله واجب است خمس آن ربحی که بجهت او بهم رسید و احوط
آن است که آقایش باشتراک اخراج نمایند و این خمس واجب نیست در حالت خواب و بیهوشی و مستی و فراموشی
لکن اگر این عذرها برطرف شود خمس واجب است اگر سبب آن باقی باشد و همچنین است حکم در کنز و غوص
و معدن و اگر ثلث مال خود را کسی وصیت کند که تجارت کنند بر ربحی که از آن بهم رسد در وجوب خمس در آن
اشکال است و اقرب عدم وجوب است و در وجوب خمس در هبه و میراث و هدیه خلاف است مسئله در غایه
اشکال است لکن اقوی عدم وجوب است و همچنین در وجوب خمس در آنچه میگیرد از صدقات واجبه
و صدقه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و وقف و نذر و آنچه با آن وصیت شده و خمس و بخشش
حکام و سلاطین و نحو اینها خلاف است و اقوی عدم وجوب است و واجب نیست خمس در مهر و عوض
خلع که زن بشوهر میدهد که او را طلاق میدهد و همچنین آنها ملحق بارباح بنا بر احوط و همچنین
واجب نیست خمس در آنچه میگیرند اندیه مطلقا اگرچه از نوع صلح باشد و جمعی قایل شده اند بوجوب خمس
در عسل کوهی و گزنگبین و ترنجبین و سرخشت و صمغ و تحقیق آن است که اگر اینها داخل در معنی ارباح و منافع
کسبها باشد خمس در اینها واجب است و اگر نه واجب نیست و منزل است این تفصیل در میوه درختهای صحرای
و کوهی و وجوب اینها در هیزم آوردن و صید کردن و علف آوردن و جستن و اجره حمام و کاروانسرا و خرابه
و بالجمله معتبر صدق اسم تجارت و کسب و صنعت و زراعت است حقیقة بحسب عرف پس اگر بطریق حقیقت

یکی از این امور مذکوره صادق و واجب است اگرچه فرد نادر باشد و اگر نه واجب نیست اگرچه بمجاز یکی
از مذکورات بر آن صادق باشد و اگرچه اطلاق فایده غنیمت بر آن بشود بنابر اقرب پس بنابر مختار در میوه
درختی که عاریت باو میرسد خمس نیست و هم چنین اگر بهبه یا معامله دیگر که بر جهت تجارت نباشد باو منتقل
شود و هم چنین در عین آن درختان و هم چنین واجب نیست در زیادتی غله که بجهت خوردن خود خریده
و زیاده آمده و هم چنین در اساس خانه از قبیل ظروف خواه مس باشد یا غیر آن از قبیل فرش و بساط و نحو آنها
و هم چنین جامه و کنیز و غلام و زر و سفید بالجمله هر چیزی که از املاک شود از دور اختیار بجهت قنیه که باشد
هر کاه بجهت نکاه داشتن و ذخیره باشد نه بجهت تجارت از اراضی نیست و اگرچه زیاده از حاجت باشد
و اگر ربحی ظاهر شود در متاعی که بتجارت باو منتقل شده اقرب وجوب خمس است بمحض ظهور ربح اگرچه نقد نشده
باشد لکن جواز تاخیر خمس دادن یا بعد از نقد شدن در کمال قوت است خصوصا اگر اخراج قبل از نقد شدن
لازم شده باشد ضرری لکن احوط اخراج قبل از آن است و اگر متاعی ضریبه ربح ظاهر شده پس قیمت آن تنزل
کرده بنحوی که نفع باقی نماند یا اگر در مکانی محقق شود و بعد در جای دیگر ربح آن بر طرف شود و اقرب
اینست که وجوب خمس بر طرف میشود لکن ترک احتیاط نباید کرد و بعضی از علما گفته اند که فرقی نیست میان
اقسام اکتساب پس اگر درختی را بکارد پس قیمت آن بالا رود در زیادتی خمس لازم است اگر قیمت آن بالا
رود بجهت سوق بدون زیادتی خمس لازم نیست و بعضی دیگر گفته اند که چنین چیزی خمس ندارد و اگر
زیادتی در او بهم رسد بزیادتی متصل یا منفصل خمس لازم است در آن زیادتی و در زیادتی بجهت
بازار اشکال است و تحقیق آنست که آنچه منتقل باو میشود شرعا بییع و نحو آن از اسباب اختیاریه
و نحو آن از اسباب قهریه اگر قیمت آن زیاده شود صادق نباشد ربح تجارت یا ربح آن چیزهای که کذشت

که خمس

که خمس در ربح آنها واجب است پس خمس در آن واجب نیست و هم چنین اگر بهم رسد در آن زیادتی عینی و صادق
نباشد که ربح آن امور مذکوره است و اما اگر زیادتی عینی یا زیادتی قیمت داخل باشد در آنچه گفتیم خمس
لازم است و بالجمله زیادتی عینی یا زیادتی قیمت داخل باشد در آنچه گفتیم خمس لازم است و بالجمله زیادتی
عینی و اعتباری و نما خمس در اینجا نیست مگر اینکه داخل باشد در ربح و منفعت یکی از این امور مذکوره که
خمس در ربح آنها واجب بوده پس اگر خانه زیاد رخت یا کتابی یا حیوانی مثلا منتقل باو شود پس زیادتی قیمت
آن بهم رسد یا نماء یا نحو آن بهم رسد خمس در آن نیست اگر بقصد تجارت نبوده و اگر بقصد تجارت
ظاهر آن خمس واجب است **مسئله** ششم در امری که خمس در آن واجب است مال حلالی است که مخلوط بحرام
باشد بنحوی که ممکن نباشد تمیز از یکدیگر و مقدار هر دو مجهول باشد و نه علم داشته باشد بزیادتی
یکی از آن دو مال بر دیگری و نه ظن اجمالی و تفصیلی بلکه مساوی بودن و مساوی نبودن نزد او
مساوی باشد و نداند که حرام زیاده از خمس است یا کمتر و صاحب آن مجهول باشد بنحوی که ممکن نباشد او را
رسانیدن بصاحبش پس در این حال واجب است خمس بدین و قول بعدم وجوب خمس ضعیف است و فرقی
نیست میان اینکه آن مال مخلوط از کسبش باشد یا از میراث باشد که علم داشته باشد که مخلوط بحرام
است بلکه در صدقه وصله نیز همین حکم است بنابر اجود و فرقی در آن نیست بلکه در قلیل و کثیر
واجب است خمس و اگر بعد از اخراج خمس و دادن باربابش صاحب آن پیدا شود در ضامن بودن
اگر آن را بفقیر داده خلافست احوط ضمان است و اقرب عدم ضمان است و اگر خمس را داده و بعد متیقن
شد که آن حرام زیاده از خمس بوده خواه قدر آن را داند یا نه پس هست که توان گفت قوت دارد و مباح بودن
این قدر زیاده مر آن شخص لکن بعضی گفته اند که احتمال دارد که این زیاده را اخراج کند و احتمال دارد که

انچه را داده پس گیرد و مجموع را تصدق نماید و اگر نتوانند پس گیرد این قدر زیاده را تصدق کند و این احوط است
و فرقی نیست میان انکه بعد از تلف کردن جمیع مال زیادتی معلوم شود یا قلیل و اگر حلال مخلوط بحرام از امری
باشد که خمس در انها واجب است از قبیل معادن و غوص و غیر آن و خمس آن را نداده باشد یا اخراج خمس آن بجهت ضم بحرام
کافی است پس خمس غیر از آن واجب نیست یا نه بلکه واجب است اخراج خمسی که واجب بود در آن حلال قبل از ضم بحرام
احوط اخیر است بلکه در کمال قوت است و ظاهرا فرقی نیست در وجوب خمس در انچه گفتیم از مال مخلوط بحرام میان
انکه آن حلال از یکی باشد یا بیشتر و انکه حرام مخلوط بحلال شده از یکی باشد یا بیشتر یا مال طفل و مجنون باشد
یا نه امتزاج باختیار رشید باشد یا نه و ظاهر ضیا بکلام این است که خمس در اینجا نیز تعلق بعین گیرد پس اگر
آن عین بدون تفریط تلف شود ضامن نمیباشد نسبت بخمس و با افراط احوط ضمانت اخراج قیمت خمس است
و اگر حلال مخلوط بحرام مال طفل یا مجنون مثلا باشد در وجوب از آن اشکال است و مصرف این نیز مصرف
خمس بالاجماع و کتاب است و اگر حلال بحرام ممزوج شد و مالک حرام بعینه شناسد و قدر حرام را نیز بداند
باید آن را بصاحبش برساند و خمس در کار نیست و خواه تواند آن دو مال را از هم تمیز دهد یا نه از قبیل انکه
شیره حلال با حرام مخلوط شود بنابر اجود و اگر حلال و حرام ممزوج شود و نشناسد صاحب حرام را به هیچ وجه
ممکن نشود و لکن قدر حرام را بداند وجوب دادن حلال و علم لکن خلاف است و علم وجوب در کمال قوت است
و بنابر این واجب است تصدق دادن آن حرام را و ایا وجوب تصدق با مایوس شدن از صاحب آن میباشد
یا با جهل یاس نیز میتوانند تصدق نماید اقرب اخیر است و تفحص از مالک و تجسس از آن لازم است و بنابر
تصدق باید آن را تصدق نماید باشخاصی که مصارف زکوة میباشند و بسادات هاشمی نتوان داد بنابر اقرب
اگرچه بعضی این را احوط میدانند و فرقی نیست در وجوب تصدق در اینجا میان انکه حرام بقدر خمس باشد یا زیاد یا کمتر

و یا کنز

و یا کنز و ایا واجب است تصدق بعد از قسمت و جدا کردن مال مجهول المالک بوده باشد یا بدون
قسمت باقی بودن اشتراک نیز میتواند اقرب جواز تصدق است با قسمت و عدم آن و لکن با عدم قسمت
موقوف است تصدق بر تصدق جمیع زیرا که با عدم تصدق بجمیع علم حاصل نمیشود و تصدق بمجهول المالک
بجهت علم تمیز و در تصدق از نزد حاکم شرع و عدالت اگر تصرف میکند و عدالت متحقق هیچ یک شرط نیست
و اگر حلال با حرام مخلوط شود و ممکن نباشد او را معرفت صاحب حرام به هیچ وجه و قدر آن را نیز نداند و لکن
داند زیاده از خمس است پس اقوی وجوب خمس و حلیت مال است بعد از خمس و بعضی تصدق جمیعا غیره
باین قایلند ظاهرا و جمعی قایلند بوجوب خمس و تصدق با غیر مظنه دانند که زیاد از خمس میباشد
و احتیاط را ترک نباید کرد و اگر حلال با حرام ممزوج شود و ممکن نباشد که شناختن صاحب آن و قدر آن را
نداند اما داند که کمتر از خمس است پس در آن چند احتمال است لکن احتمال وجوب خمس در کمال قوت است
و اگر بالجمله حلال بحرام قدر آن معلوم نباشد اما صاحب آن معلوم باشد واجب است راضی کردن مالک
بصلح یا غیر آن و قول بوجوب خمس در اینجا ضعیف است و اگر مالک ابا نماید از صلح و بهیچ راضی نشود
پس جمعی گفته اند که احتیاط در این است که آن قدر یقین را با آن شخص تا یقین ببرد رسد که زیاد از
حق ندارد و گفته اند که در دو قیمت اکتفا بچیزی که یقین دارد که حق اوست و اینجمله گفته اند نیکوست
و فرقی نیست در این میان انکه تلف شده باشد یا نه و اگر بداند که مال یکی از جماعت محصور میباشد
واجب است خلاص از جمیع اگرچه بصلح باشد بنابر احوط بلکه این معین است اگرچه ضرر بر آن مترتب شود
و اما ما ضرر باید فحص نمود بنابر اقوی و اگر مالک مرده باشد باید وارث او راضی بکند بنحوی که گفته شد
و اگر وارث نداشته باشد پس آن مال امام است و از انفال است   از امور که خمس در آن

واجب است زمین است که یکی از اهل ذمه از مسلمانی بخرد وجوب خمس مختص بزمین و زراعت نیست بلکه
شامل جمیع اراضی و بساتین و زمین مسکن و نحو آن میباشد بنا بر اقوی و آیا حکم مختص باین صورت است
که خصوص زمین را خریده باشد و مقصود اصلی خریدن زمین باشد یا شامل است آن زمینی را که مقصود
خریدن آنچه در آن است از عمارات و درختها میباشد مثل اینکه خانه را بخرد یعنی آنچه در آن است اشکال است
لکن احتمال اول در غایت قوت است و فرقی در اینجا نیست بلکه واجب است در قلیل و کثیر آیا حکم مختص
بصورت خریدن است پس اگر بصلح و هبه منتقل باو شود خمس واجب نیست یا بهر انتقالی که باشد خمس
لازم است مسئله محل اشکال است لکن احتمال اول اقرب است و بعضی گفته اند که احوط این است که
شرط کنند در ضمن عقد خمس را بلکه در ضمن و عقد بیع نیز شرط کند تا اشکال بالمره برطرف شود و نیست
در اینجا ساقط میشود بنا بر اقوی و اقرب این است که در اینجا نیز خمس تعلق بعین میگیرد و ساقط نمیشود
خمس بفروختن آن فرق آن نمیکند را قبل از اخراج خمس اگر چه بمسلمی بفروشد بنا بر اجود و اگر بعد از آن زمین
ذمی از مسلم آن اقاله نماید او را و همچنین رد بعیب کند و بعضی تصریح کرده اند که خمس ساقط نمیشود و احتمال سقوط
نیز میرود و بعید نیست که بسبب فسخ اصلی توان نمود و اگر ذمی شرط کند در ضمن بیع سقوط خمس را از و شرط
اش فاسد میباشد بنا بر احوط و اجود ...... در احکام خمس است بدانکه خمس بر شش قسم است سهمی
از آن مال مالک الملک جل و علا که عالمیان میباشد و اگر چه مال و صاحب مال دنیا و آخرت همه ملک
او ست جلت عظمته لکن چون از را جهت پیغمبر صلعم تقسیم آنحضرت قرار داده خود را شریک ایشان
کرده اند و سهمی جهت خود پیغمبر قرار داد تا از جهت پیغمبر و ذریه طاهره او ذلتی نباشد در لطف و جنان
نمانده مرحوم که آن نیز از چرکهای مال ایشان است که صدقات میدهند بلکه حق خالص است که مالک

الملک

الملک جهت ایشان قرار داده و سهمی پیغمبر است و سهمی از ذوی القربی و سهمی از یتامی و سهمی از مساکین
و سهمی از ابن سبیل و مراد از ذوی القربی از مال امام باشد و او مستحق هر سه سهم است پس از خمس نصف
با امام میباشد و فرقی نیست در میان اقسام خمس از غنایم و معادن و کنز و ارباح و غیر اینها و خلاف
آن قول در غایت ضعیف است و سه نصف دیگر در سه قسم مستحق صرف میشود که از اولاد هاشم ابن عبد المناف
که جد جناب پیغمبر است باشند و مراد از اولاد هاشم کسی است که منتسب شود از جانب پدر بهاشم
پس داخل میباشد در میان تمام اولاد ابی طالب از اولاد حضرت امیر المؤمنین و اولاد عقیل و جعفر و او
لاد ایشان و شرط نیست از اولاد امیر المؤمنین اولاد فاطمه باشند همه چنین داخل میباشند در میان
اولاد عباس و حارث و ابی لهب عموهای جناب پیغمبر و اولاد ایشان ولکن در این زمان معروف نیست
از بنی هاشم مگر از غیر ذریه طاهره اولاد امیر المؤمنین که از اولاد فاطمه بوده باشد و اولاد عبد المطلب
بن عبد المناف برادر هاشم نصیبی در خمس نیست و خلاف این قول ضعیف است و مراد از یتامی اطفالی
میباشند که ایشان را پدری نیست و محقق بلوغ نرسیده اند خواه مادر داشته باشند یا نه و اگر طفلی
داشته باشد و مادر نداشته باشد یتیم نمیباشد و اگر پدر جد داشته باشد یتیم است حکم یتیم
اگر بالغ شود حق او از این جهت ساقط میشود از جهت فقر هم از آن ساقط نمیشود و مراد از مساکین در اینجا
کسانی میباشند که شامل فقرا میباشند و هاشمی که یتیم و ابن سبیل نیست اگر فقیر نباشد جایز نیست
دادن خمس باو و فقیر در اینجا همان است که در زکوة بیان شد گذشت و فرقی نیست در این سه صنف میان زن
و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان مرد و زن و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر بالسویه و موقوف
نیست در تقسیم کردن با اینکه حاکم شرع متوجه شود آیا جایز است که آن نصف غیر مال امام بجمیع سه صنف

از این سه صنف بدهند یا نه در این خلافست و مسئله محل اشکال است لکن احوط و اقرب وجوب بسط و عدم
تخصیص است به یک طایفه لکن واجب نیست استیعاب و دادن بجمیع افراد آن صنف بلکه جایز است که در هر
صنفی بیک نفر ایشان بدهند بلکه جایز است تفاوت میان آن سه صنف قرار دادن پس اگر یک صنف را
صد دینار و صنف دیگر را یک دینار بدهند جایز است و فرقی نیست در وجوب بسط بر اصناف میان اینکه
هر یکی را ضیق باشد یا نه و آیا ابن سبیل فقیر را میتوان که سهم دو صنف را باو داد از جهت فقر و ابن سبیل
بودن او یا نه در آن اشکال است و در وقت دادن واجب نیست تعیین کردن اینکه این از جهت فقر بودن
اوست مثلا بنا بر اقرب پس هرگاه که باصناف ثلثه میرسد کافی است اگر نتوانند که آن را بهر سه صنف برسانند
واجب است حفظ آن سهمی که نمیتوانند باو رسانند و دادن بغیر صنف جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت
مثل این زمان جایز است عطا کردن بیک نفر از هر صنفی از نقدی که زیاده بر عطای او باشد و بیش از کفایه
سال او باشد بنا بر اقرب لکن بعضی جایز نمیدانند و آن احوط است و واجب نیست در این زمان دادن بهر یک
از اصناف بقدر کفایت بلکه کمتر از کفایت نیز جایز است بنا بر اقوی و مستحب است که اولاد فاطمه را زیاده
از اولاد ابی طالب دهند و ایشان را زیاده از هاشمی بدهند و جمعی واجب میدانند که در حضور حصه‌های جمیع را با امام
خمس را بدهند که ایشان بهر کس صلاح دانند بدهند و بعضی در آن اشکال کرده اند و اما در زمان غیبت جایز
نیست مالک و وکیل او را که حصه امام را بغیر از فقیه مجتهد جامع الشرایط بدهند بلکه واجب است که آن را بفقیه
مجتهد جامع الشرایط دهند و اما سه صنف دیگر که نصف آن باشد معتمد و اقرب این است جایز است و وکیل او را
که خود بآن اصناف برسانند و صرف ایشان نمایند و تسلیم مجتهد واجب نیست و لکن افضل دادن بمجتهدین است
که ایشان متوجه قسمت شوند و در اشتراط فقر در یتیم هاشمی بجهت استحقاق خمس خلاف است معظم علما فقر را شرط میدانند

پس

پس اگر یتیم غنی باشد او را مستحق خمس نمیدانند و این احوط است لکن عدم اشتراط دور نیست و فقیر اقرب است و
در ابن سبیل هاشمی فقر شرط نیست بلکه شرط است احتیاج در آنجائی که خمس باو بدهند اگرچه در بلد خود غنی
باشد هم چنانکه باین تصریح کرده اند و کلام در ابن سبیل در این باب مثل ابن سبیل است در باب زکوة و
کلام در آنجا گذشت و شرط است در ابن سبیل و فقرا اینکه مؤمن و شیعه اثنی عشری باشند و در یتیم
اینکه از اولاد مؤمنین و شیعه باشند پس اگر سید هاشمی از کفار باشد اگرچه مرتد باشد العیاذ بالله
خمس باو نمیتوان داد و باولاد او نیز نمیتوان داد و هم چنین اگر از مخالفین یا شیعه غیر اثنی عشری باشد نه
باو و نه باولاد او خمس نمیتوان داد و لکن عقل شرط نیست پس بدیوانه میتوان داد و آیا شرط است که
اولاد زنا نباشد یا نه در آن اشکال است احوط اشتراط است و عدالت نیز شرط نیست بنا بر اظهر و اشهر
و قول باشتراط ضعیف است و شرط نیست در گذشتن سال در وجوب خمس واجب مگر در ارباح
و منافع بلکه هر وقت که حاصل شود آنچه در آن خمس است واجب میشود مثل وجوب نماز در وقت
دخول وقت و آیا واجب است ادای آن فوراً یا نه بعضی فوری میدانند لکن عدم فوریت دور نیست
فوریت خواه نسبت بمالک المال یا وکیل آن لکن احوط فوریت است نسبت بهردو و اما خمس ارباح
جایز است تاخیر آن از زمان حصول ربح یک سال بنا بر معتمد آن خواه وقت ظهور ربح بداند زیادتی
بر مؤنه میباشد یا نه و این از جهت احتیاط از برای صاحب کسب است زیرا که مؤنه و کسب معلوم
نمیباشد مگر بعد از گذشتن سال زیرا که بسی هست که اولاد بجهت او بهم رسیده یا زنی بوده مرده و خانه
اش خراب شد یا حیوان سواریش مرد یا بخانه محتاج شد و نحو این امور و اما اگر بداند که ربح
زیاد از مؤنه است جایز است تعجیل در اخراج بلکه بعضی باولویت آن کرده اند و قول بعدم جواز ضعیف

است پس بنابراین اگر در اول سال باشد یا در اثنای آن خمس را بدهد به نیت وجوب میدهد و واجب را
بجا آورده و اگر نه دهند تا سال بسر رود آیا حال فوری شود یا نه در آن اشکال است احوط فوریت
است و اقوی عدم فوریت و اگر در اثنای سال خمس را اخراج کرد پس معلوم شد که منافع کفایت نمیکند و
باقی دار میباشند اقوی اینست که نمیتواند از مستحق پس بگیرد خصوصا اگر تلف کرده باشد و فرقی نیست
در این میان حصهٔ امام که بنایب او تسلیم نموده و غیر آن و اگر پیش از گذشتن سال وکیل کند کسی بجهت
اخراج خمس و قبض کند وکیل پس وکیل را نیز واجب نیست فوریت و تعجیل در اخراج مگر وکیل نمودن دلالت
بر فوریت نماید و اگر بداند پیش از گذشتن سال که منافع کفایت بر مؤنه نماید جایز نیست دادن خمس بمستحق
بقصد وجوب و اگر بقصد قربت داد پس معلوم شد که منافع کفایت میکند آیا آنچه داده مجزی است یا نه
در آن اشکال است لکن اقرب اجزاء است و اگر بداند که منافع کفایت مؤنه او میکند خواهد تاخیر کند تا سال
تمام شود آیا میتواند که در خمس از منافع تصرف نماید و نقل نماید از خود بدیگری به بیع و صلح و هبه غیر آنها
مؤکده یا واجب است باقی گذاردن آن احوط ثانی است بلکه در غایت قوت است و ابتدای سال وقت ظهور ربح
است و وقت شروع بکسب بنابر اجود و صحیح است وکیل کردن مستحق غیر خود را در قبض خمس و جایز است وکیل
قرار دادن بجهت اخراج خمس و اگر مالک خمس را داد بمستحق جایز است او را که آنرا بمالک خود بر گرداند از روی
اختیار به خریدن مثل آن و مکروه میباشد و اگر کسی وصیت کرد باخراج خمس آنرا از اصل مال اخراج میکنند
بنابر اظهر و اشهر و حصهٔ غیر امام را جایز است نقل نمودن از بلدی که خمس در آن بهم رسیده ببلدی دیگر با وجود
مستحق در آن بلد بنابر اقرب و بعضی منع کرده اند و آن احوط است و بنابر اجود احوط اینست که ضامن میباشد
و اما اگر مستحق باشد در آن بلد نباشد نقل جایز است و ضامن نمیباشد و بنابر تجویز انکه نقل جایز اگر چه با وجود

مستحق

١٣٠

مستحق باشد بلعدم مستحق معیّن نیست نقل بمکانهای قریب بلکه میتواند بعید نیز نقل نمود و چون نقل کرد
مالک میباشد و اینجا خواه مستحق باشد در آن بلد یا نه باشد و اما حصهٔ امام پس کرمجتهد که متوجه این
امور شود در آن نباشد در آن بلد جایز است نقل کردن آن ببلدی دیگر با وجود او احوط عدم نقل است
اگر چه حکم مال آن در آن نظر اشکال است و حکم خمس که واجب میشود در غنایم و کنزها و معادن و ارباح و غیر
اینها در زمان غیبت در سقوط آن مطلقا و عدم سقوط مطلقا و سقوط حصهٔ امام فقط نه غیر آن و وجوب دفن
جمیع و عدم وجوب آن و وجوب دفن حصهٔ امام ع نه غیر آن خلاف شدیدی میباشد و دوازده
مسئله میباشد آنچه اقوی و معتمد است این است که واجب است اخراج آن خواه حصهٔ امام باشد
یا غیر آن خواه خمس ارباح باشد و چیزی از آن ساقط نیست و جایز است بلکه واجب است صرف نمودن
حصهٔ غیر امام باصناف آن جایز است صرف حصهٔ امام و این قول قول مشهور میان علما است و معتمد
در نظر است و اما حصهٔ امام را میتوان حفظ نماید و بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسی که حصهٔ
امام را باو میدهند شرط است در او ایمان و آیا شرط است در او عدالت یا نه و مشهور علما شرط نمیدانند
و آن اقوی است و بعضی شرط نموده اند و آن ضعیف لکن احوط است و شرط نیست در آن مرد بودن
و صاحب رشد بودن و عقل و بلوغ نیز شرط نیست و کیفیت دادن صغیر در این مقام و در مقام دادن
حصهٔ سادات مثل کیفیت دادن زکوة است با وکیل شدن و آیا شرط است در آن حصهٔ امام باو میدهند
الکه از اولاد زنا نباشد اشکال است و احوط اشتراط است و شرط است در کسی که سهم امام باو میدهند
فقیر بودن و مراعات کودها و بیوه زنان و یتیمان و ضعیفان و کسی که بسیار محتاج است اولی است
و شبهه نیست در جواز حصهٔ امام و دادن آن بزنهای علویه و اولاد فاطمه و اما در جواز

صرف آن بسایر سادات از اولاد امیر المؤمنین از غیر فاطمه و اولاد عقیل و غیر ایشان خلاف ضعیفی است و اقوی
جواز صرف کردن در جمیع سادات و بهر تقدیر فرقی نیست میان یتیم و ابن سبیل و مساکین و ایا جایز است
صرف نمودن در حق فقرای شیعه امامیه و فی سبیل الله که در سابق اشاره بان شد یا نه در آن خلاف
است اکثر جایز نمیدانند و بعضی جایز میدانند و کسی که جایز میدانند فظاهر کلامش این است که عدالت را
شرط میدانند و مسئله اشکال است لکن قول بجواز در غایة قوتست اگرچه احوط منع است پس صرف
در بنی هاشم مینماید مگر آنکه بدانند بعلم قطعی که جناب صاحب الامر راضی باشد در صرف نمودن در غیر مصرف
خاص و بر تقدیر لزوم صرف در بنی هاشم رسانیدن بهمه طوایف ایشان لازم نیست بلکه رسانیدن بهر سه
صنف که فقیر و یتیم و ابن سبیل باشد لازم نیست بنابر اقرب لکن اولی است و ایا جایز است که حصه
امام بدهند باین قدر که زیاده از مؤنه سال بوده باشد مثل آنکه زکوة بفقیر میتوان داد یا واجب است
که بقدر مؤنه سال زیاده نداد یا واجب است که بقدر ضرورة زیاده نداد در این خلافست و قول اول
خالی از قوت نیست و احوط مراعات مؤنه سال و احتیاج بطریق میانه روی است و عدم زیاده از آن و اقل
را میتوان داد حد معتبر نیست در او از مؤنه سال است که گذشت در مقام خمس ارباح و وقوف
است صرف حصه امام در مستحقین بر ایجاب و قبول و لکن ایجاب و قبول لفظی شرط نیست بلکه فعلی کفایت میکند و عزله
و غیر آن نیز شرط نیست و اقرب این است که قبض شرط نیست و ایا از صدقات هست که قصد قربت در آن لازم
باشد یا نه اقرب ثانی است لکن اولی اینست که آنرا از جانب امام صدقه قرار دهد و به نیابت ایشان
تصدق نماید و ضرور نیست که مستحق را اعلام نماید که از حصه امام است و هم چنین حصه سایر اصناف و اگر
تفریط کند در این حصه پس تلف شود ضامن میباشد پس عوض آنرا از او میگیرند و واجب است که کسی که

متوجه

متوجه صرف سهم امام فقرا میشود فقیه و مجتهد جامع الشرایط بوده باشد و مالک و غیر آن احتیاج
جایز نیست متوجه شدن بنابر اشهر و اظهر و قول بجواز ضعیف است پس اگر غیر مجتهد مذکور
متوجه شود ضامن میباشد و جایز است که مجتهد مزبور نایب و وکیل کند غیر مجتهد را در اخراج
آن و صرف آن بنابر اقوی و اگر ممکن نباشد که این را برسانند بفقیه و مجتهد مزبور ایا جایز است

در این حال که غیر مجتهد اگر امین باشد
شود یا نه بعض تجویز کرده اند و در آن
نظر است تم بعون الله و توفیقه

سنه ١٢٣٧

هر که خواهد که صبح را پیش از صبح شافع [illegible] از نماز صبح [illegible] که ... باشد برای

در ... کعبه ... معصود که معلوم نخواهد ورد ... که [illegible] ... شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ... نحمده حمدا ... لك في ... كل ... و ... سبحانك لا ...

... الغوث الغوث ... و ... ارحم الراحمين ... برحمتك ... الله

وعنت الوجوه للحي القيوم اياك نعبد واياك نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد واله اجمعين

الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

[illegible] سال [illegible] ایلان [illegible] ۱۲۱۲
[illegible] ۱۲۱۹

سیچقان ئیل	اود ئیل	بارس ئیل	توشقان ئیل	لوی ئیل
موش	گاو	پلنگ	خرگوش	نهنگ
ئیلان ئیل	یونت ئیل	قوی ئیل	پیچی ئیل	تخاقوی ئیل
مار	اسب	گوسفند	همدونه	مرغ
ایت ئیل	تنگوز ئیل			
سگ	خوک			

[illegible]



